

دیوان
کمال محمدی

۲۰۱

КАМĀЛ ХУДЖАНДĪ

ДĪВĀН

II,1

آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتوی خاورشناسی

دیوان

کمال الدین مسعود خجندی

متن انتقادی به اهتمام

ک. شیدفر

۱-۲

اداره انتشارات «دانش»

شعبه ادبیات خاور

مسکو ۱۹۷۵

تحت نظر ای. س. براگینسکی

منسدرجات

۱ - ۲

غزلیات (ادامه) ۰۱۹

مه من عید شد مبارک باد
 عیدی عاشقان چه خواهی داد
 عیدی و عید ما مه رخ تست
 عید ما بی رخ تو عید مباد
 گفته^۱ پرسم از تو عید^۲ دگر
 آه کاین وعده هم بعید افتاد
 جانم از غم رهان جو^۳ عید رسید
 عید زندانیان کنند آزاد

عید شد بگذر از وعید کمال
 عید سازند خاطر همه شاد

(۱) س - عیدی ما و عید ما رخ (۲) س - پر سمت بعید (۳) س - که

مه نامهربان من^۱ وفاداری نمیداند
 براهل دل بجز ظلم و ستمکاری^۲ نمیداند
 جو دادم دل بدست او بیای محنت افکندهش
 چه دانستم من بیدل که دلداری نمیداند
 بنزدیک طبیب احوال درد خویش میگفتم
 ولی او چاره^۳ این نوع بیماری نمیدانید
 چه سود از ناله و زاری برین^۴ در دادخواهانرا
 که سلطان حال مسکینان بازاری نمیداند
 مراد خاطر ما نیک میداند حبیب^۵ اما
 تغافل میکند زانسان^۵ که پنداری نمیداند
 لب و دندان چون او شی بکام چون منی اولی
 که کس شیرین تر از طوطی شکر خواری نمیداند

کمال از خلق نتوانست پوشیدن نظر بازی
 که او رنست و چون زهاد طراری نمیداند

(۱) د - ما (۲) د - جو و جفاکاری (۳) د - بران (۴) تاش - مراد
 بنده میداند طبیب ؛ د - طبیب (۵) ل - زان سو ؛ س - زمین سان

میبرند از تو جفا بی سرو سامانی چند
 چند ریزی بـخطا^۱ خون مسلمانی چند^۲
 کشور حسن بتان کرد پریشان سر زلف
 که نخوردند غم بی سرو سامانی^۳ چند
 رفته پیکان تو در سینه و خون آمده گیر^۴
 خود چه آید ز دل و دیده^۵ گریانی چند
 از رخ آویخته^۶ هر طرفی زلف بخسم
 تا بری گوی دلی چند^۷ بـجوگانی چند
 بی منت رفتن^۸ گلزار چه دامن گیرست
 پاره گیر ای گل نورسته گریبانی چند^۹
 زاهدان فایده^{۱۰} عشق ندانند که چیست
 نکند فایده این نکتـه بنادانی چند

میکشیدی ز جگر تیر تو يك روز کمال
 یافت در آتش دل تافه پیکانی چند

(۱) ب، تاش - بجفا (۲) ل، ل، ن، س - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش، تب - غم حال پریشانی (۴) ب - گر (۵) ب، ده، تب - دل خلق (۶) ب، تب - دامن (۷) ب، تاش - بیت پس از بیت يك جای دارد

نام مه بردم شبی روی توأم آمد بیاد
 در دل شب حلقه موی توأم آمد بیاد^۱
 در نماز عشق پیش قبله رخسار تو
 سوره نون خواندم ابروی توأم آمد بیاد
 وصف اغلال و سلاسل خواندم اندر آیتی^۲
 از گرفتاران گیسوی توأم آمد بیاد
 اشک را دیدم بر غلطان میان خاک و خون
 کشتگان چشم جادوی توأم آمد بیاد
 زاهدی میکرد^۳ روزی وصف رضوان و بهشت
 از مقیمان سرکوی توأم آمد بیاد
 چون شنیدم^۴ ذکر^۵ طویی که بلند و گاه پست
 اعتدال سرو^۶ دلجوی توأم آمد بیاد

میگذرد همچو گل اوداق دیوان کمال
 بوی جان آمد از آن بوی توأم آمد بیاد

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - خواندم پیش تو (۳) س -
 میگفت (۴) س - میشنیدم (۵) تب - وصف (۶) تب - زلف (۷) ب -
 س - وزان

نام مه بردم شبی روی توام آمد بیاد
 ذکر شب کردم دل از مه با سر زلفت فتاد^۱
 دیده چون نقش صنوبر بست^۲ باخود^۳ در خیال
 قذت آمد پیش چشم و در برابر ایستاد
 گرناشی باد و دال زلف^۴ قد چون الف
 هر کجا در عشق مظلومیست یابد از تو داد
 دور باد از دال زلفت دست ما سوادشیمان^۵
 تا کسی انگشت بر حرف تو نتواند نهاد
 گفته بودی چون کنی یادم شود درد تو کم
 تا چنین کردم که گفتمی آن زیادت شد زیاد
 بود در عشقت مراد دیده و دل خون شدن
 هر دورا الحمد لله در کنارست ایمن مراد
 تا بدوزد باخیالت دیده گریان کمال
 يك بيك دوشینه سوزنهای مژگان آب داد

(۱) ده لن - این غزل را ندارد (۲) فاش - دید (۳) ب، طساش،
 تب - با دل (۴) ب، تب - زلف و قد (۵) تب - رمواشیمان

نخل مدنی ثمر بر آورد
 پهلوی رطب شکر بر آورد^۱
 آمد حسنی^۲ دگر به بصره
 نخلش رطب دگر بر آورد
 در دجله برفت پیر بغداد
 دریا عوضی گهر بر آورد^۳
 ساقی بشکست جام جامی^۴
 زان جام لطیفتر بر آورد
 از روزنه^۵ آفتاب تبریز
 درخانه برفت و در^۶ بر آورد
 رومی بزمین روم زد نـقب^۷
 از خاک خجند سر بر آورد

 زان خاک کمال دامن افشاند
 گرد از ملک و بشر بر آورد

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ده، سه، تب - حسن (۳) ب، ه
 تاش - بیت پس از بیت ۴ جای دارد؛ س - این بیت را ندارد
 (۴) ب - صافی، تب - جام و جامی (۵) تاش - در روضه ز
 (۶) ب - زر (۷) ب، تاش - نغم

نخواهم من که^۱ کس با آن شکر لب هم نفس باشد
 ولسی هر جا که شیرینست غوغای مگس باشد
 طبیب احوال من پرسید گفتم زلف او دال است
 گر اهل حکمت است او را همین یکحرف بس باشد
 از آن لب گفتم^۲ ار بوسی دهی بیش^۳ از کتنام ده
 بگفت این نکته نشنیدی که حلوا باز بس^۴ باشد
 شنیدم کان صنم را هست با^۵ عشاق دلسوزی
 ولسی زان گونه^۶ دلسوزی که آتش را بخش باشد
 فلك بر آفتاب و مه رساند پای^۷ قدم
 گم با خاک پای تو جو زلفت دسترس باشد^۸

کمال از لطف طبع آمد اسیر عشق مهرویان^۸
 جو بلبل کز خوش آوازی گرفتار قفس باشد

(۱) س - نمیخواهم که (۲) س - بگفتم زان لب (۳) تصحیح قیاسی:
 پیش (۴) ب، تاش، س، ل، لن، د - پس (۵) ده تاش - بر (۶) ب،
 ده تب - زان نوع (۷) س - این بیت را ندارد (۸) ده لن، تب -
 گلرویان

ندارد آن دهان^۱ گفتم نشان گفتا چنان باشد
 ولی مارا میانی هست وان هم بی نشان باشد^۲
 غم خال تو آسان نیست بر جان و تن لاغر
 که تار عنکبوتانرا مگس بار گران باشد^۳
 نباشد بر زمین سروی جو تو بر آسمان ماهی
 گواه من برین^۴ معنی زمین و آسمان باشد
 خجل زان باغ رخسارند گلجویان یکی زانها
 که پیش آن ذقن شد سرخ سبب بوستان باشد
 عجب سرویست آن قامت عجب تر آب آن عارض
 خلاف عادت این دائم^۵ ستاده آن روان باشد
 بجای افسر شاهیست برفرو^۶ آن غبار در
 کسی را زبید این افسر که خاک آستان باشد

زمان وصل چون یابی کمال آن دم غنیمت دان
 که خوش عیشیست سلطانی اگر خود یکزمان باشد

-
- (۱) ده، تاش-دهن (۲) س- این غزل را ندارد؛ د- بیت را میافزاید:
 بیک داغ و نشان نبود غلامانرا گریز امکان
 زجورت چون گریزد دل که بروی صد نشان باشد
 (۳) د- این بیت را ندارد (۴) ب، ل- بدین (۵) ل، لن- ایمن
 یکجا (۶) تاش- برسر

نقطه دایره لطف دهان تو بود
 آیت حسن خط مشک فشان تو بود^۱
 سر به بیماری باریک کشد^۲ آخر کار
 هر که را آرزوی موی میان تو بود^۳
 پایه^۴ همت درویش و سرافرازی او
 به هوای قد چون سرو روان تو بود
 بی گل روی تو هر لاله که روید زگلم
 بردلش داغ تو بر سینه نشان تو بود^۵
 دم آخر که ببوشم^۶ ز جهان چشم امید
 همچنان گوشه چشم نگران تو بود^۷
 ملک دلها ز تو آباد بود به که خراب
 خاصه ملکی که سرپای از آن تو بود

گفته‌بی صورت او مظهر معنیست کمال
 خود عیانست چه حاجت به بیان تو بود

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب، فاش، س - نهد (۳) ب، تاش، تب - بیت را میافزاید:

آنچنان داد خط داد نکوشی کز شوق

تا بگلبرگ طری جامه دران تو بود

(۴) ب، تب - مایه (۵) س - این بیت را ندارد (۶) س - ببوشد

(۷) تاش - این بیت را ندارد

نوبهاران ز گلم بوی تو خوش میآید
 همه را باغ و مرا روی تو خوش میآید^۱
 همچو نرگس ننه چشم به سرو لب جوی
 که مرا قامت دلجوی تو خوش میآید
 زان همه حلقه که شمشاد زند بر سر آگل
 بنده را حلقه گیسوی تو خوش میآید
 بوی گلزار خوش آید همه کسرا و مرا
 نکهت خاک سر کوی تو خوش میآید
 شیوه^۲ چشم تو^۳ نرگس چه کند شیوه و ناز
 شیوه از نرگس جادوی تو خوش میآید
 پیچ سنبل بسمن^۴ هیچ نمیآید خوش
 پیش روی تو خم موی تو خوش میآید^۵

چشم نکشود بروی گل از آن روی کمال
 که نظر بر گل خودروی تو خوش میآید

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) تاش - بر لب (۳) ب، تاش،
 تب - جو (۴) ب، تاش، تب - بچمن (۵) تاش - بیت پس از بیت
 ۴ جای دارد

نود چنمی ز تو مارا نظری میباید
 گر رسد صد نظر از تو دگری میباید^۱
 باز بنما رخ زیبا جو^۲ بریدی سرزلف
 منقطع شد شب تیره سحری میباید
 بمیادت سخنی گوی که رنجوران را
 از شفاخانه^۳ آن لب شگری میباید
 توتیارا نتوانم که به بینم به دو چشم
 سرمه^۴ چشم من از خاک دری میباید
 دل عشاق گرفتی بسر زلف سوار^۳
 تابهم بر نرود ملك^۴ سری میباید
 بکبوتر چه فرستم که برد نامه^۵ شوق
 که مرا سوی تو بالی و پری میباید

چه متاعیست مخنهای دلاویز کمال
 لایق گوش تو به زین^۵ گهری میباید

۱) ل - این غزل را ندارد (۲) س - رخ خود چونکه (۳) ب، تاش، س،
 د - سیاه (۴) د - زلف (۵) تاش - گوشش ازین به

نـور چـشمی بر صاحب نظری میآید
 پیش یعقوب ز یوسف خبری میآید^۱
 کرد^۲ شیرین دهن ما خبر یار عزیز
 که ز مصر دگر اینک شکری میآید
 هر یکی را ز طرب پای فرورفت بگنج
 که بدست من مفلس گهری میآید
 مینشیند ز حسد در دل من پیکانی
 هر خدنگی که ازو بر جگری میآید
 باد هر گرد که میآرد از آن خاک قدم^۳
 چشم دارید که کحل بصری میآید
 چون ستاره بدر آئید با استقبالش
 کز ره دور مهی از سفری میآید
 گر رود جان^۴ تو از پیش میندیش کمال
 میرود جان و ز جان دوستری میآید

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - گر چه (۳) ب، تاش،
 تب - باد گردی که ز خاک رهش آورد بچشم (۴) د - جای

روی تو عشاق نکو میخوانند
 چون^۱ رسد کار بزلفت همه در میمانند^۲
 صورت^۳ صاحب معنی ز ملک به دانست
 لیکن اهل نظرت^۴ بهتر ازین میدانند^۵
 ساعد و دست توأم بیم نمایند بتیغ
 تشنه را این همه از آب چه میترسانند^۶
 رفتی و ماند خیال دهننت با دل تنگ^۷
 چو^۸ ندارند اثری هر دو بهسم میمانند
 میکنم^۹ پیش رقیبان بقدرت نسبت تیر^{۱۰}
 تا جو آشی^{۱۱} بسر و چشم منت بنشانند
 اشک را خاک درت سایل بیحاصل خواند
 هر که شد رانده درگاه چنینش خوانند

چند پوشی ز کسان راز دل و دیده کمال
 کین دو چون امر محالست که پنهان مانند

-
- (۱) ل- جو (۲) د- این غزل را ندارد (۳) ب، ل، تاش- صورت
 (۴) ب، تاش- لیک اهل نظران (۵) س- بیت ۲ و ۶ را ندارد
 (۶) ب، تاش- بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۷) ب، تاش، تب-
 رفتی و نقش دهانت بدل تنگ بماند (۸) ب، تاش، س، تب- چون
 (۹) ب، تاش، تب- کرده ام (۱۰) ب، تاش، س، تب- س-
 (۱۱) ب، تاش، تب- تا بمنت ؛ لن- که چه خواهی

وقتی مرید بود دل اکنون غلام شد
 زلف بتسی^۱ گرفت و گرفتار دام شد^۲
 صوفی ز^۳ عشق پار^۴ بوندی گرفت نام
 از ننگ زهد رست و بدین نیکنام شد
 چشم بآرزوی تماشای^۵ زلف تست
 چون چشم^۶ روزه دار که مشتاق شام شد^۷
 لبهای تشنه^۸ پرورد تو تا ز دیده رفت
 آبم بخلق و خواب بموگان حرام شد
 گر غم بکند از چمن دل صنوبرش
 درجان خیال قد تو قائم^۹ مقام شد
 مهرا که کوس^{۱۰} حسن بر افلاک^{۱۱} میزند^{۱۲}
 تو دیر زی^{۱۳} که نوبت او هم تمام شد
 نازک سخن بوضف لب او شدی کمال
 طوطی شکر شکست که شیرین کلام شد

(۱) تاش - زلفت شبی (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) ل - به
 (۴) ل - تاش - باز (۵) ل، ل - تمنای (۶) ب، تاش، ل، تب -
 گوش (۷) ب - بیت پس از بیت يك جای دارد (۸) تاش - بسته
 (۹) ب، تاش، ل - صاحب (۱۰) ل - گوی (۱۱) ل، ل - بافای
 (۱۲) ب، تب - میزنند؛ تاش - میزنند (۱۳) ب، تاش، تب -
 دیرمان

وصل او مانده چرا دولت دنیا طلبید
 دولتی را که به از دینی و عقبی طلبید^۱
 دوستانان بجز از دوست خواهید زدوست
 که نباشد به ازو هرچه ازو می طلبید
 می کنید از سر هستی هوس خیاک درش
 از پس خاک شدن جنت اعلی طلبید
 پیش بالا و لب او خنکیهاست همه
 سایه و آب که از کوثر و طوبی طلبید
 نوش داروست لبش درد ندارید دریغ
 چنسد شربت ز شفاخانه عیبی طلبید
 بسر تربت مجنون چو بسوزید عبیبر
 شکر و عود ز خال و لب لیلی طلبید
 دگر از میکده پرسید خبرهای کمال
 تا کیش بر سر مجاده تقوی طلبید^۳

(۱) د، س - این غزل را ندارد (۲) تب - ز جان (۳) ب - بیت هارا
 میافزاید:

لب او یافته چون چشمه کوثر جوئید
 قد او دیده چرا سایه طوبی طلبید
 در نیابید مگر نکته ما و نه چرا
 در او کرده رها دولت دینی طلبید

هدایه خواندی و هیجت هدایتی نرسید
 عنا^۱ کشیدی و زان سو عنایتی نرسید^۲
 زخوان علم که پر نقل حکمتت ترا
 برون ز نقل حدیث و روایتی نرسید
 بقصه گوش نهادی شب^۳ نزول و همین
 زلحن غیب بگوش تو آیتسی نرسید^۴
 ترا چه سود بروز جزا و قایه و جزو
 چو از رقایه^۵ غفوش حمایتی نرسید
 ندیده دیده^۶ بینا^۵ بدایت ایسن راه
 بهر مکاشفه تا در نهایتسی نرسید^۷
 زسالکان خبری یافتم بغایت راست
 که یک رونده در یسن ره بغایتی نرسید
 از آن دهان که «خذوا العلم» لفظ^۸ اوست کمال
 بگوش شرف شنو چیسز حکایتسی نرسید

(۱) ب به تاشه س - عنان (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ده لسن ه
 تب - سبب (۴) س - این بیت را ندارد (۵) ده لن - دانسیا
 (۶) تاشه س - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۷) ب به تاش - وصف
 س - نام

هر حر کز سر کوی تو صبا برخیزد
 عالمی بادل آشفته^۱ زجفا برخیزد^۲
 که رساند بسر کوی تو خاک تن من^۳
 مگر این کار هم از دست صبا برخیزد
 برنخیزم پس از این از سر کویت هرگز
 هر که در کوی تو بنشست کجا^۴ برخیزد
 فتنه‌ها خاست از آن زلف که هندوی تو بود^۵
 تا از آن ترک کماندار چها برخیزد
 چه شود گر نفسی خوش بنشیننی با ما
 تا بیک بار غم از خاطر ما برخیزد^۶

تو میندار که بیچاره کمال از در^۷ تو
 بیلا دور شود یا ز جفا بسرخیزد

(۱) س - عالمی را دل ازین شوق (۲) د، ل، ن - این غزل را ندارد
 (۳) س - ما (۴) ب، س - چرا (۵) س - فتنه‌ها خاست ز زلف تو
 که هندوشی بود (۶) س - این بیت را ندارد (۷) تاش - از غم

هر شب که از تو سوخته^۱ آه برکشد
 زان آه داغها به رخ ماه برکشد^۱
 زلف توأم جو دامن دریاکشان خویش
 گاهی بخاک ره فکند گاه برکشد
 بار فراق خویش چه سنجی^۲ بچشم^۳ من
 کس کوه را ندید^۴ که با کاه برکشد
 طوبی کشید پیش قدرت سر باآسمان
 خود را چرا بقامت کوتاه برکشد^۵
 نقاشی هر گهی که کند نقش آن دهان
 از مو قلم بسازد و انگاه برکشد
 افتاده باش گو^۶ سر زلف تو بر ذقن
 دلها که افتد آن^۷ رسن از چاه برکشد
 از غمزه نساوکی که زدی^۸ بردل کمال
 چون برکشد ز^۹ سینه مگر آه برکشد

(۱) ص - این غزل را ندارد (۲) ب - سنجیم (۳) ب، ل، ده تماش -
 بچشم (۴) د - کس را که دیده (۵) ده لن - این بیت را ندارد
 (۶) تاش - چون (۷) تاش - دلها غمت بدان (۸) ب، تاش - زنی
 (۹) تاش - بیسه

هر قطره خون که از مژه بر روی ما چکد
 آید دوان دوان^۱ که بر آن خاک پا چکد^۲
 از غمزه نیش زد بجگر ساحری نگر
 کونیش بر کجا زد و خون از کجا چکد^۳
 آن دم که تیغ فرقت از او^۴ سازدم جدا
 از دیده خون چکد از دل جدا^۵ چکد
 ریزد ستاره روز قیامت عجب مدار
 روز و داع اشک گرا^۶ از دیده‌ها چکد
 گو زبر پا دلم بشکستی جو زلف خویش
 دایم زشیشه^۷ دل من خون چرا چکد
 هر شب دو دیده آب چکان در^۸ هوای تست
 شبم که دیده^۹ همه جا از هوا چکد

ابر بلاست هجر تو و گریه^{۱۰} کمال
 باران رحمتی^{۱۱} که از ابر بلا چکد

(۱) د - روان روان؛ س - روان دوان (۲) تاش - این غزل را ندارد
 (۳) س - این بیت را ندارد (۴) ب، د، تب - او؛ س - تـــو
 (۵) س - خون جدا و ز دل خود جدا (۶) ب - هم (۷) د، س، تب -
 از (۸) س - شبم ندیده‌ای (۹) س - رحمتی

هر کجا با^۱ یاد آن لب مجلسی انگیزتند
 می پرستان می بکف از هر طرف در ریختند
 تلخکامی برد جام^۲ از ما بدوران لبست^۳
 ساقیان در باده‌ها گوشتی شکر آمیزتند
 آهوان بر گوشه^۴ گلزار دیدند آن دو چشم
 هر یکی زان تیر غمزه جانبی بگریختند^۴
 نازکی و لطف دزدید از بنا گوش تو در
 غوطها دادند در آب آنکس آویختند^۵
 در سجود آمد در و دیوار پیش آن جمال
 از تو در بتخانه‌ها هر صورتی کانیختند^۶
 قصه^۷ دردم فرومیرخت کردم^۷ پیش دوست^۸
 گر پس از من دوستان خاک مرا می بیختند
 مدعی گوید کمال از عشق رویت^۹ شد چو زر^{۱۰}
 چند گوید چون مرا از^{۱۱} بوته زینسان ریختند

(۱) ب، تاش، ل، تب - بر (۲) ب، تب - جان (۳) ل، ده، س، تب
 دو لب (۴) س - این بیت را ندارد (۵) س - بیت پس از بیت يك
 جای دارد (۶) ب، لن - انکیختند (۷) س، تب - آندم (۸) ب -
 کردم مو بمو (۹) د - رویش (۱۰) س - رویش گشت خوار (۱۱) ب، ا
 تب - در

هر کجیا ذکری از آن ابروی پرخم میروند
 گر رود آنجا حدیث ماه نو کسم میروند
 گوئیا مور سلیمانست خط گسرد لبش
 کانچنان گستاخ بربالای خاتسم میروند
 دی جدا از همدمان^۱ میشد براهی گفتمش
 حیف ازین^۲ عمری که بی یاران همدم میروند
 دولت دردت چه خوش بودی بضم^۳ یکجا مضمیم
 لیک چون درد تو میآید ز دل غم میسروند
 تا تو رفتی میروند از چشم ما پیوسته آب
 هر کجا جان میروند از^۴ پی روان هم میروند^۵
 خاک آن درد نظر وین^۶ طرفه گریانم هنوز
 کعبه پیش چشم^۷ و آب^۸ از چشم زمزم میروند
 گرچه یکجاشی^۹ جو مجبر یای در دامن کمال
 طیب انفس تو در اطراف عالم میسروند

(۱) ل - همزمان (۲) ده - س - از آن (۳) س - بهم (۴) ب، تاش - در
 (۵) س - این بیت را ندارد (۶) د - این (۷) تب - روی (۸) تاش -
 کعبه چشم و آبها از چشم (۹) ب، تاش - گر تو گرد آری؛ تب - گر
 چه بنشیننی

هر کسی در حم عشق تو محرم نشود
 هر براهیم بدرگاه تو ادهم نشود
 مرد تا روی نیارد ز دو عالم بخدای
 مصطفی وار گزین همه عالم نشود
 قلمه دین نکنی بی مدد دلها فتح
 لشکرت گر نبود ملک مسلم نشود
 تا مشرف نشود بنده بسططان صفتیان^۲
 هرگز اندر نظر خلق مکسم نشود^۳
 دل عشاق میازار و بجان عذر مخواه
 که مداوای چنین پیش برهم نشود
 گر شکست تو کند حاسد بدگوی کمال
 دلت از جا نرود دانم^۴ و درهم نشود
 سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین شکنند
 قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

(۱) تب - وصل (۲) ب، تاش، تب - بنزد سلطان (۳) لن، س - این
 بیت را ندارد (۴) ب - باید

هرکسی در سر ازینگونه هوسها دارند
 که چوما چشم یقین و دل دانا دارند
 شیوه اهل صفا هیچ ندانسته هنوز
 خویشتن را همه صوفی و شر و رعنا دارند
 قول ایشان همه این کاهل یقینیم و شناخت
 بخدا گر سروشی خود ازینها دارند
 حسن شناخته و درد ندانسته که چیست
 هوس عشق وصال و رخ زیبا دارند
 غافل از دل کشی خال و خط لاله رخا
 برگ آشفته دلی و سر سودا دارند
 با چنین مایه پستی که خود آن طالع راست
 در دل اندیشه آن قامت و بالا دارند
 عارفان واقف این نکته نگشتند کمال
 خاصه این قوم که فهم سخن ما دارند

(۱) ب، تاش، سه ل، ل، ن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه
 تبریز بمأخذ (م - ن)]

هر که در راه تو اول قدم از خویش برید
 هم با اول قدم آنجا که همی خواست رسید
 هیچکس با^۱ تو نیاویخت که از خود^۲ نگریخت^۳
 هیچکس با^۴ تو نپیوست که از خود نبرسد
 بطلب کس خبری هم^۵ اثری از تو نیافت
 بی طلب نیز نشانت نه شنید و نه بدید^۶
 همه باناله و آهند چه هشیار چه مست
 همه باحسرت و دردند چه پیر و چه مرید
 زاهد از صومعه گر رخت بکوی تو کشید^۷
 ما نخواهیم در آن کوی بجز درد کنیید
 آنکه آسان شمرد این همه خون خوردن ما
 دور از آن روی مگر شربت هجری نجشید
 تا دل ریش بر از درد طلب یافت^۸ کمال
 یافت هر گونه دوائی^۹ که ازو میطلبیید

(۱) ب، تاش، س، د - در (۲) د، س، تب - جان (۳) ب - نگسیخت؛
 لن - نبرید (۴) ب، تاش - در (۵) ب - یا (۶) س - بیت ۳ و ۵ را
 ندارد؛ ب، تاش - نه بدید و نه شنید (۷) ب - هر کس از صومعه
 گر رخت بکوی تو کشد؛ تب - رخت کشد در کوی (۸) ب، س - کرد
 (۹) ب، تاش، تب - مرادی

هر که وصلش طلبد ترك سوش بايد كرد
 ورنه اندیشه كار دگرش بايد كرد
 آنكه خواهد كه نهان از سرگويش^۱ گذرد
 سبح خيزي چو نسيم سوش بايد كرد
 سرگوي تو تحمل نكند درد سوش
 هر كه آنجا^۲ گذرد ترك سوش بايد كرد
 زلف آشفته او^۳ موجب جمديت مسامت
 چون چنين است پس آشفته ترش بايد كرد
 هر كه او را خبر از حالت مستان نبود
 بيكي جرعه^۴ مي بيخبرش بسايد كرد
 يارب اين درد جگر سوز چه مشكل درديست
 كد مداوا همه خون جگرش بايد كرد^۵

گر كمال آرزوي صحبت جانان دارد
 زود زين كلبه^۶ احزان سفرش بايد كرد^۷

(۱) ل، لن، ده، تاش - اين غزل را ندارد (۲) س - كويت (۳) ب -
 زينجا (۴) س - وي (۵) س - اين بيت را ندارد (۶) ب - ايمن
 بيت را ندارد

هرگز بیاد زلف خود آن مه رها نکرد
 کز هر طرف زدوش سری را جدا نکرد^۱
 هرگز دو چشم^۲ او بجفا وعده ای نداد
 کان وعده را بچشم همان دم وفا نکرد
 روشی نماند کز سر^۳ طره بچین نساخت
 پستی نماند^۴ کز خم ابرو دو تا نکرد^۵
 بیمار کرد و درد فرستاد و جان ستاند
 بیمار عشق را به ازین کس دوا نکرد
 خواهیم کرد گفت بدفع رقیب فکر
 فکری^۶ صواب بود ندانم چرا نکرد
 منت پذیر آن لب لعلم که پیش خال
 خطرا ببوسه جای من خسته جا نکرد
 تا خاک آستان تو آورد در نظر
 چشم کمال آرزوی تویم نکرد

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) س - دو زلف (۳) ب، تاش، تب -
 خم (۴) د - نیافت (۵) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۶) ب، تاش،
 س - فکر

هرگز روزی نداد آن طرفه بقدادا داد
 خرمن امیدرا زان کرده ام^۲ بر باد باد^۳
 آخرای سرو چمن دل بنده بالای تست
 و نه اول مادر فطرت مرا آزاد زاد
 زادم از خون جگر تا کی کنی در^۴ هجر خویش
 بس بود مارا در این ره عشق ما در زاد زاد^۵
 دل که نبود آتشین در عشق تو بی آب به^۶
 جان که نبود خاک ره در کوی تو برباد باد
 چون ز گلزار رخت باد صبا آرد نسیم
 هر نفس^۷ گردد دلم زان زلف چون شمشاد شاد
 بر سر کوی تو هر شب میزنم فریاد و آه
 بو که از ما آیدت زمین ناله و فریاد یاد

گوش خوش میکن کمال از وعده جانان و بس
 زانکه من نشنیده ام کان بت کسی را داد داد

(۱) می - بیداد (۲) به تاشه تب - داده ام (۳) ده لن - ایسن
 غزل را ندارد (۴) تب - بره تصحیح قیاسی: از (۵) س - ایسن
 بیت را ندارد (۶) س - در عشق بی آبی بود (۷) به تب - هر
 زمان

هرگز ز زلف خوبان بوی وفا نیاید
 گر تو شنیدی این بو باری مرا نیاید^۱
 مشتاق پای بوسم زان بوسم نیاشی
 منم زبیم خواهش پیش گدا نیاید
 دی گفته^۲ به تحفه آرید بر برین در^۳
 عاشق بسر بیاید^۴ آنجا^۵ بیسا نیاید
 پیش تو بهر نامست آمد^۶ شد رقیبان
 دور از خدا بکعبه بهر خدا نیاید
 گر خرمیم و خندان^۷ از عمر نخریم آن
 روزی که از تو مارا درد و بلا نیاید
 عاشقی نخواست دهنی از دوست بلکه عیبی
 حرص و لشم طبعی از پادشا^۸ نیاید
 نطع کمال خوشتر از فروش پادشاهان
 کز بوریای رندان بوی ریا نیاید

(۱) تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) ل - برین در آرید سر
 بتحفه (۳) د - نیاید (۴) ل - اما (۵) ل - پیش تو می نیایم
 زامد (۶) ب - تب - شادان (۷) ب - پارضا

هر گل کسه ز خاک من بروید
 عاشق شود آنکسه آن ببوید
 در دامن دوست خواهد آویخت
 خاری که ز تربتم بروید
 ممنوع شهید عشق خود را
 با اشک بشوید و بموید
 نا دیده شود بخاک آن پای
 عاشق ره^۱ او^۲ بدیده پوید^۳
 خوبان همه رو با آب شویند
 رخسار تو آب را بشوید
 جوید دلم آن دهن همیشه
 چیزی که نیافت کس چه جوید^۴

وصف دهن کمال دائم
 در قافیه های تنگ گوید

(۱) ب، تاش - رخ (۲) س - آن (۳) ب - جوید (۴) تاش - کس بجوید

هزار بار فزون ناز او گرم بکشد
 بزم نیاز که یکبار دیگرم بکشد
 بصورت نظری زان دو چشم سوادم
 که باز افکند و چون کبوترم بکشد
 ستاده‌ام لب پرخنده در برابر تیغ
 که همچو شمع رخت در برابرم بکشد^۱
 چه حاجتم^۲ بکفن نکبت عبیر جو دوست
 بصورت خط و خال معنی‌م بکشد^۳
 چه سود بوسر خاکم درخت سرو که یار^۴
 بآرزوی قد چون صنوبرم بکشد
 بخون من جو همان دست خواهی آلودن
 بگو بغمزه که باری نکوتم بکشد^۵
 اگر جو شمع بیایان رسد هلاکت من^۶
 بگو کمال به تیغش که از سرم بکشد

(۱) تاش - این بیت را ندارد (۲) د، ل، ن - حاصلم (۳) س -
 این بیت را ندارد (۴) د - باز (۵) ب - این بیت را ندارد
 (۶) د - هلاک تنم

هزار سرو که در حدّ اعتدال برآید
 بقامتت نرسد گر هزار سال برآید^۱
 شبی میان گلستان ز چهره پرده برافکن
 که مه فرو رود^۲ و گل بانفعال برآید
 ز سر حسن تو الا بنقطه^۳ نبرد پی
 خط عذار^۴ تو چندان که گرد خال برآید
 اگر چه صبح برویت ز آفتاب زند دم
 کجا ستاره به خورشید بیزوال برآید
 علی الصباح تفأل بروی خوب تو کردم
 که تا از آن ورق گل مرا چه فال برآید
 برآمد اول خط زلف سرکش تو بفالم^۵
 بشارتست بدولت جو^۶ حرف دال برآید

کمال عرض تمنا بماء عارض او کین
 که گر برآید امید^۱ از آن جمال برآید

(۱) س - میافزاید؛

تنم بفکر میان تو شد بشکل هلال (هلالی)

تصوری نه هنوزش کزان خیال برآید

بحسرت لب لعل تو قطره‌های سرشک (سرشکم)

بهر زمین که چکد چشمه زلال برآید

(در پرانتز تصحیح قیاسی) (۲) ده س - لن - شود (۳) ب - غبار

(۴) ب - زلف تابدار تو یعنی (۵) ب - که (۶) س - که گر

امید برآید

همه عمر از تو بمن بوی وفائی نرسید
 دل رنجور ز وصلت بشفائی نرسید
 این همه خون بناحق که در ایام تو رفت
 هیچکس را بتو چونی و چرایی نرسید
 غم هجران تویم جان^۲ بلب آورد و هنوز
 لب امید ببوسیدن پشائی نرسید
 بردرت زان همه فریاد که کردیم و خروش^۳
 سگ کوی تو بفریاد گدائی نرسید
 هر کسی^۴ یافت بخوان کرمت دسترسی
 دست کوتاه من الا بدعاشی نرسید
 غایت لطف همینست و کم کز تو مرا^۵
 ساعتی نیست که تشریف بلائی نرسید

سالها در ره^۶ مقصود بسر رفت کمال
 سالها بین که بسر رفت و بجائی نرسید

(۱) ب، تاش - اینچنین (۲) س - تو جانم (۳) تب - فغان (۴) تاش -
 همه کس (۵) س - است مرا کز تو مدام (۶) ب، تب - در پستی ۴ س -
 در طلب

همه کس را نظری از تو تمنا باشد
 وین توقع همه^۱ از دیده^۲ بینا باشد^۳
 دوش در خواهش يك بوسه رقیب تو مرا
 چیزها گفت که دشنام تو حلوا باشد
 تیر و خنجر فکن از دست و بنازیم بکش
 چند برجان و سم^۴ منت اینها باشد
 خط نشد شسته باب از ورق عارض تو^۵
 آن مرکب مگر از دود دل ما باشد
 یار ما روی جو مه دارد و بالای جو سرو
 کس ندیدست چنین^۶ مه که بیالا باشد
 تاکی ای محتسب از حد زدندم ترسانی
 پیش^۷ مستان چه بود حد تو پیدا باشد
 گرچه چون چشم خود^۸ افتاده بکنجیست کمال
 باخیال تو میندار که تنها باشد

(۱) ب - این توقع بتو (۲) د - این غزل را ندارد (۳) تاش - تنم
 (۴) ل - خط نشد از ورق عارض تو شسته به آب و سر، لن - نشد از
 روی تو غال و خط تو شسته به آب (۵) ب، تاش - ازین (۶) لن -
 نزد (۷) لن - تو

هیچ آن دهان شیرین کس را عیان نباشد
 تو کوزه^۱ نباتی زانت دهان نباشد
 گیم که سازم از نو^۲ همچون قلم زبانی^۳
 نام لب تو بردن حد زبان نباشد
 بر لوح چهره اشکم خطها کند سرخی
 زینمان محرد آنرا خط روان نباشد
 سوزم بآه سینه جانهای دردمندان
 تا بر در تو جز من کس جان فشان نباشد
 دل زان میان نیابد هرگز نشان بجستن^۴
 بر تن سمنبران را از مو نشان نباشد
 از آه من بهستان دور از تو بر درختان
 مرغی نگشته بریان در آشیان نباشد

نتوان کمال بستن طرف از میان^۵ خوبان
 جان و سری که داری تا درمیان نباشد

(۱) تاش - هیجت (۲) ب، ده، تاش، س - از تو (۳) تاش - دهانی
 (۴) ل - بموشی (۵) د - کنار

ی‌آد روی تو جو درآ خاطر ما میگذرد
 وقت ما در همه وقتی بصفاً میگذرد^۱
 چشم کس محرم سلطان خیال تو جو نیست
 بسر مردم بیگانگیه چرا میگذرد
 پشت سودا زدگان سر بسر از غصه دو تاست
 تاجرا باد بدان زلف دوتا میگذرد
 بر سر کوی تو باید بسر و چشم گنشت
 مدعی چشم ندارد که بیبا میگذرد
 رفت در آه و فغان بی تو مرا عمر دراز^۲
 اه ازین عمر که برباد هوا میگذرد
 تیر مؤگان ترا هیچ سیر مانع نیست
 که بیک چشم زدن از همه جا میگذرد

نرود عکس لب لعل تو از چشم کمال
 در زجاجیست می از شیشه کجا میگذرد

۱) ل، تاش - بر (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) لن - در راه
 مرا بیعتو فغان عمر عزیز

یار اگر چاره گر عاشق بیچاره شود
 کی^۱ ازین در سر خود گیرد و آواره شود
 آن جگر گوشه همان شد که من اول گفتم
 که چو شوید شکر از شیر جگر خواره شود
 دل بصد جرم گرفتار نیاید در حشر
 چون گرفتار غم یار ستمکاره شود
 روز وصل از هوس آنکه در آن با غلطد^۲
 دیده‌ها را عجب از فرصت نظاره شود^۳
 باز باخاک رخت شد سر عاشق هموار
 که گهی میشود ای کاش؟ که همواره شود
 چون گل از شوق تو پیراهن خونین مرا^۴
 نپسندید رقیبت^۵ که بصد پاره شود
 گفته یار شوم با دل بیچاره^۶ کمال
 گر بدین شرط روی یار تو بیچاره شود

(۱) س - یا (۲) د - افتند (۳) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۴) تاش -
 کاج (۵) تاش - مراست (۶) ب - تب - رقیبان (۷) س - صد پاره

یار چندان که جفا جست و دل آزاری کرد
 عاشق خسته و فاجوئی و دلداری کرد
 نشنیدم که سگش^۱ نیز بفریاد رسید
 بیدلی^۲ را که بر آن^۳ در همه شب زاری کرد
 دی درآمد زدم ناگه و از خجلت آن
 آفتاب از سوی^۴ روزن پس دیواری کرد
 گونه عاشق پروانه صفت شممی شد
 بسکه در عشق تو شبخیزی و بیداری کرد
 دل ببرد از برم آن طره و از من پیرید
 با همه زیر بوی بین که چه طواری کرد

این همه جور و جفا از پی آن دید کمال
 که ز خوبان طمع مهر و وفاداری کرد

(۱) ب، تاش - کش؛ س - کسی؛ تب - سگی؛ ل - نشنیدیم که
 کسی (۲) ب، تاش - هر دلی (۳) س - برین؛ تب - دران (۴) س،
 لن - از سر؛ ب، تب - از ره؛ تاش - از پس

یار در زیر لب جو خنده کند
 هرکه را کشت باز زنده کند
 چم و خالش جو کشتنی طلبند
 او اشارت بسوی بنده کند
 غمزه‌ها را کشنده آن دل ساخت
 سنگ بس تیغ را برنده کند
 اشک افسرده^۱ را که گلگون است
 بزدن آه^۲ من دونه^۳ کند
 دل در آن کو زبهر دیدارست
 به بهشتی کجا بسنده کند
 انفعالی که از رخ گل داشت^۴
 غنچه بیرون شدن^۵ بخنده کند
 تاگدای کمین تست کمال
 پادشاهی بزیر زنده^۶ کند

(۱) ل - افشانده ؛ د - افکنده ؛ لن - افکنده (۲) ب، تب - بر دل
 و آه ؛ تاش - بر دل (۳) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۴) تاش، س -
 گلراست (۵) ب، س، ل، تب - شدش (۶) ب، تاش - جنده

یار سر میخواید از من خواهش گردن نهاد
 پیش او سر چیست باید دیده روشن نهاد
 بخت من مییافتی سر رشته گم کرده را
 گر سر زلفش توانستی بدست من نهاد^۱
 دیده بر نقش دهانش دوختن^۲ فرمود دل
 هر کرا در جان ز مهرش یکسر سوزن نهاد
 عقد گیسو بر فشانندی ریخت جانها^۳ بر زمین
 هر چه^۴ از تو^۵ ریخت برها زلف بر^۶ دامن نهاد
 مردم چشم ضعیفم بر امید پای بوس
 بسکه^۷ روی خاک آن ره دیده^۸ بوسیدن نهاد^۹
 سرو خود را داشت آزاد از تو کردش سرزنش
 باغبان آنکه زبان طعن بر^{۱۰} سوسن نهاد
 قصه حسنت شبی میگفت از هر در کمال^{۱۱}
 مه فرود آمد بیام و گوش بروزن نهاد

(۱) س - بیت را مافزاید:

هر زمان گوید که با من مهر دیگر کرده‌ای
 جرم دیگر بین که خود آن ما هر و بر من نهاد
 (۲) تاش - دوستی (۳) ب، تب - خونها (۴) ل - هر که (۵) د، تاش،
 تب - در پا (۶) ل - در پا زلف در؛ د، تب - ریخت آن زلف تو
 بر (۷) تصحیح قیاسی - هر چه (۸) تب - دید و؛ تاش - ره رو
 (۹) ل، د - بسکه رفتی خاک آن ره رو ببوسیدن نها؛ س - بیت ۵ و
 ۶ را ندارد (۱۰) ل، تاش، د - در (۱۱) س - دوش وصف روی او
 میگرد در مجلس کمال

یار غروری بحسن خویش ندارد
 شیوه و ناز و کرشمه بیش ندارد^۱
 یا نکند التفات خاطر هجروح
 یا خبری از درون ریش ندارد
 عاشق اگر زخم او مهاینه بیند
 دیده ندارد که دیده بیش ندارد^۲
 گر نکند دل نشانه تیر بلارا
 کافر عشقش شمر که کیش ندارد
 صحبت نوشین لبان حلال مبادش
 هر که تحتل بزخم نیش ندارد

گر بسگان درش کمال رفیقست
 بیش سر آشنا و خویش ندارد

(۱) ده تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) تب - این بیت را
 ندارد

یار ما سرو بلندست بگوئیم بلند
 پست گفتن سخن از بیم رقیبان تا چند
 دامنش دیر بدستم فدا^۱ و حلقه^۲ زلف
 نقوان زود گرفت آهوی مشکین بکمند
 تیرهای دگرش بر دل اگر آید حیف
 آنچه^۳ خاکبست چرا برمن خاکی ننگند
 بعد ازین کآتش دل سینه^۴ پروانه بسوخت
 شمع خواهی بهلاکش بگری خواه بخند
 دل صد پاره برهم نشود چاره پذیر
 جام^۵ نازک چو شکستند نگیرد پیوند
 گفته^۶ کار دلت بسته ازان^۷ زلف دو تاست
 کار تست این همه برزلف دلاویز مبنند

گر بجویند بعد قرن نیابند کمال
 بلبلی چون تو خوش الحان بچمنهای خجند^۸

(۱) تاش - بدست آیدم (۲) ب، تاش، تب - آنکه (۳) تب - دل
 (۴) ب، تاش، س - بسته آن (۵) د - این بیت را ندارد

یار هر دم ز من خسته چرا میرنجد
 بی گنه میکند و باز ز ما^۱ میرنجد
 گفتم آن غمزه چها میکند آمد در جنگ
 بنگریدش که ز عاشق بجها میرنجد^۲
 دم زدن نیست مجالم به^۳ هوا داری او
 که دل نازکش از باد هوا میرنجد^۴
 من همان به که ازین غم نکتم ناله و آه
 که جو برگ گل از آسیب صبا میرنجد
 گر رقیبی بمن آرد خیرش گیرد خشم
 از سگی^۵ آهوی مشکین بخطا میرنجد
 گر از آن غمزه بهر يك^۶ نرسد تیر جدا
 دل غمدیده جدا دیده جدا میرنجد

نیست عاشق بیقین آن دل بد مهر^۷ کمال
 که ز معشوق ستمگر بجفا میرنجد

(۱) تب - چرا (۲) س - بیت ۲ و ۴ را ندارد (۳) ب، س، ل - ز
 (۴) ب، تاش، تب - مصراع های دوم بیت ۳ و ۴ پس و پیش است
 (۵) س - از سگ آن (۶) س - برسد (۷) ل - غمدیده

یارب آن شمع چگل^۱ دوش بهممان که بود
 خط او سبزی و لبها نمک^۲ خوان که بود^۳
 چون^۴ خضر شد ز نظر غایب و معلوم نشد
 که بتاریکی شب چشمه^۵ حیوان که بود
 آن لب لعل کزو^۶ ماند دهان همه باز
 باز پرسید که دوشینه بدنمان^۷ که بود
 سر ما بود و در او همه شب تادم صبح
 تا خود او شمع سرای که و ایوان^۸ که بود^۸
 سوختم از غم و روشن نشد این نکته هنوز
 که شب آن شمع شکر لب بشبستان که بود
 از دل خسته چه پرسی که که آزد ترا
 غمزه را پرس که آن زخم^۹ ز پیکان که بود
 گفته در غم هجم نکند ناله کمال
 برسر کوی تو دوش این همه افغان که بود

۱) س - مونس جان ۲) س - وان جگر گوشه دل تا نمک ۳) د، ل -
 این غزل را ندارد ۴) ل، تا - جو ۵) س - کران ۶) تا -
 بهممان ۷) ب، تا - بستان ۸) س - بیت ۹) و را ندارد
 ۹) ل - به

يك چشم زدن چشم تو بی ناز نباشد
 جز فتنه در آن غمزه غماز نباشد
 گفتی بچلم کن ستمی با تو اگر رفت
 هرگز نکنم آن ستم ار باز نباشد
 با هر که نصیبم ز غم و درد فرستی
 فرمان برسان تا بمن انباز نباشد
 جان و سر و زهره^۱ در آن خانه که باشی
 در بازم اگر باشی و در باز نباشد
 با ناصح بیدرد نگویم غم هجران^۲
 بیهوده سخن محرم این^۳ راز^۴ نباشد^۵
 زمین خاک دم می نکشد دل بهواشی
 مرغان^۶ حرم^۶ را سر پرواز نباشد

صد خانه بر انداخت کمال از در^۷ او دور
 عاشق به ازین خانه بر انداز نباشد

(۱) ب، تاش، تب - جمله (۲) ده ل - نگوئیم غم دل را؛ تاش -
 نگویم غم دل را (۳) ب - هر (۴) تاش - محرم اسرار (۵) س - این
 بیت را ندارد (۶) تاش - بحر (۷) ب، تاش، تب - از ره

ای بزلیف از شبروان عیار تو
 طره از تو تو ازو طرار تو
 ابروشی داری و چشم و غمزه‌ای^۱
 هر یکی از یکدگر خونخوار تو
 در همه شهر از دهان تنگ تو
 حقه بازی نیست شیرین کارتو
 گفتی از من بگذر و آسان بزی
 نیست بر من کار ازین دشوارتر
 گر چه باشد یار و غمخوارت بسی
 از من مخلص نباشد^۲ یارتر^۳
 دل خود از درد^۴ قدیم افکار بود
 داع^۵ هجرش^۶ کرد ازان افکار تو
 چشم بیدارت^۷ بخون تو به کمال
 تا شب هجران بود بیدارتو

(۱) د - چشمی غمزه‌یی (۲) ب، تاش - نه بینی (۳) س - بیست ۵ و
 ۶ را ندارد (۴) ل - لطف (۵) تب - باز (۶) ب، تاش - هجرت
 (۷) س - خونبارت

ای مه غلام روی تو هر چه تمامتر
 شهری ترا غلام و دعاگو غلامتر
 چشم که ساختی بره انتظار خاک
 دارند زلف و عارضی تو صبح و شامتر
 گر آه و ناله از تو بر آورده اند نام
 از هر دو هست دیده گریان بنامتر
 می را که مینهند بهر مجلسی حرام
 گر نیست ساقیشی چو تو باشد حرامتر
 طوطی بمنطق تو ندارد زبان بحث
 با آنکه هست از همه شیرین کلامتر
 طلاوس خوش خرام رها کن بسخن باغ
 آن سرو ناز بنگر ازو خوش خرامتر

تا گشته^۱ مقیم^۲ بر آن آستان کمال
 کس نیست در جهان ز تو عالی مقامتر

(۱) س - این بیت را ندارد (۲) ب - تاش - تا کرده ای نزول

آن ترك مست بين كه چها ميكند دگر
هرگز وفا نكرد و جفا ميكند دگرا
چشمي كه كافريست چه كافركه عين كفر
آهنگ و عزم كشتن ما ميكند دگر
باد صبا بشوق ز دست خيال او
پيراهني كه داشت قبا ميكند دگر
زنهار ازين زمانه بيدا دگر مـــــرا
كز يار و شهر خویش جدا ميكند دگر

مسكين كمال از سر صدق و صفای دل
جانرا فدای عهد و وفا ميكند دگر

(۱) ب، د، تاش، ل، لن، تب - اين غزل را ندارد

باروی تو چیست جنت و هور
 هر چیز نکو نماید از دور
 مارا نظری که هست برا تست
 خود حور و فرشته نیست منظور
 لبهای تو کرد بر دلم سرو
 اندیشهٔ سلسبیل و کافور^۲
 چشم تو بخون ماست تشنه
 باشد همه وقت تشنه مخمور^۳
 برغمزه منه گناه خونم
 مأمور بود همیشه معذور^۴
 نزدیک تر آ که میدهم جان
 از دیده مرو که می رود نور
 ابیات کمال بیت نحلست
 نوك قلمش چو نیش زنبور
 هرکس^۵ که شفا ازین عیال یافت
 هرگز نشود ز غصه رنجور
 بردیده نهند شاید این شعر
 نظاره گیان بیت معمور

(۱) س - با (۲) س - بیت‌های ۳ و ۴ و ۸ و ۹ را ندارد (۳) د، ل،
 لن، تاش - محرو (۴) س - معذور بود همیشه مأمور (۵) د - هر
 دل

ببايد برآن ديده | بگريست زار
 كه محروم ماند ز ديدار يار
 نه اشك است آن در يكدانه آه
 كه از گريه باز آيدم در كنار^۱
 نه آن برگ گل نيز كز^۲ نازكي
 كشم دامنش چون صبا بر^۳ گذار^۴
 برآن پاي داريم سر تا^۵ كه هست
 همينست بس دولت پسايدار
 بخاك ار برم مهر ابروي دوست
 برآيد^۶ طاقيم پيش^۷ مزار
 محب گرچه جز جان غمگين نداشت
 روان برد^۸ تحفه^۹ بر غمگار

كمال اين همه انتظار تو چيست
 گرت هست جاني بيا و بيار

(۱) س - بيت ۲ و ۳ را ندارد (۲) تاش - گل بين كه از به لب - لن -
 از (۳) ب - در (۴) تاش - در كنار (۵) تاش - سرها (۶) تب -
 برارند (۷) ل - گرد (۸) ل - كرد (۹) تاش - يكبار

بر سر کوی تو گر بودی مرا راه گذر
 گاه^۱ میرفتم بدیده گاه میرفتم بسر
 مرغ اگر از ناله^۲ شبهای من میکرد خواب
 تا روم پیش تو میدزدیدم از وی بال و پر
 در کتاب طالع ما دیده بود اختر شناس
 از سر زلفت بسی تشویش^۳ در دور قمر^۴
 گر بری از ما رقیبا تحفه^۵ پیش حبیب
 صحبتی داریم خوش برخیز و رحمت^۶ را ببر
 حال دل^۷ از باد پرسیدم ندارد آگهی
 کز نسیم زلف تو^۸ من سستم و او بیخبر
 همچنان از شوق آن لب خون بگیریم پیش جام
 گر صراحی سازد از خاک وجودم نوزه گسر
 گر بیاد روی او نوشی می روشن^۹ کمال
 چون لعل گیری بکف^{۱۰} افکن نظر بر ماه و خود

(۱) د، لن - راه (۲) ب - تشویر (۳) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد
 (۴) د، ل، تاش، س، تب - صحبت (۵) لن - تو (۶) ب، تاش،
 ل - او (۷) س - نوشین (۸) لن - بدست

بر فروز امشب بطلمت مجلس ای ماه^۱ منیر
 گو بکش خودرا چراغ از رشك و شمع از غم بمیر
 شد تهی آن آستان از خاک و چشم ما هنوز^۲
 بر نمیگردید که بادا خاک در چشم فقیـر
 میکشم جان محقر پیش موران درت^۳
 عفو فرما زانکه باشد تحفه موران حقیر
 گر نظیر حال من جوشی به بین در زلف و خال
 من نظیر خود نمودم کو ترا باری نظیر
 نیست خالی آن خیال زلف چون دال از درون
 نیست بیرون آن دهان تنگ چون میم از ضمیر
 تیر ما حیفت گفتی بر تو خواهیم گرفت
 زان کمان گره رفت حیفت^۴ بر من مسکین مگیر

هر که بر تیر قدش چشمی نمیدوزد کمال
 راست گویم راست چشمش دوختن باید بتیر

(۱) ب، تاش - بدر (۲) د، س، لن - ازو (۳) ل - خطت (۴) ب -
 از (۵) س - زان دمی کو (۶) ب - تیری

تو آن شاخ گلی ای شوخ دلبر
 که آریمت به آب دیده دربر
 جوان رخسار و بالا باغبان دید
 ز گل پبرید و برکند از صنوبر
 بهر مسجد که آوردی تو قامت
 ز حیرت گفت امام الله اکبر^۱
 بزم پیش لب و زلف تو سجده
 چو خوانند^۲ آیت واللیل و کوثر
 رخت ماهست اگر بینیمش این ماه
 بچشم ما نیاید ماه دیگر
 حدیث قند گفتم با لبش گفت
 ملولیم از سخنهای مکرر
 نه آن دفتر که در وی طبیعتست
 خبیثانش فروشتی^۳ سراسر^۴
 کمال این گفته گر سعدی شنودی
 فروشتی بیگازرگاه دفتر
 که چون آب سخن دید و روانی
 سخن را پاک تر سازد سخنور^۵

(۱) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد؛ تاش - بیت ۳ و ۸ را ندارد
 (۲) ب، تاش، ل - خوانم (۳) س - تراشیدی (۴) لن - این بیت را
 ندارد (۵) ب، ل، لن - این بیت را ندارد؛ تب - بیت ۸ و ۹ را
 ندارد

چشم تو که داشت^۱ خواب بسیار
لب داشت^۲ باو شراب بسیار^۳
آن غمزه که مست ازین شرابست
خورد از جگرم کباب بسیار^۴
هرگز نشود دو چشم تو سیر
از ناز پر و عتاب بسیار
بی عشق فقیهرا چه سودست
با دانش کم کتاب بسیار
گر کشتن عاشقان ثوابست^۵
تو یافته^۶ ثواب بسیار
تا پای ببوسمش^۷ برفتن^۸
ای عمر مکن شتاب بسیار
پیش دو رخ تو سبب سیمین
شیرین شد از آفتاب^۹ بسیار

از دوری عارض و لبیت رفت
از چشم کمال آب بسیار

(۱) لن - رفت؛ ل، س - کرد (۲) تصحیح قیاسی - داد (۳) ده، تاش -
این غزل را ندارد (۴) س - بیت ۲ و ۲ را ندارد (۵) ل، س -
ثوابست (۶) ب، لن، تب - ببوسمت (۷) ب - چه پای گرفتند ای
برفتن (۸) ل - بنده ز آفتاب

چندان بگیریم بر در آن بیوفا شام و سحر
 کز آب چشم آورد سروی از آنجا سربدر^۱
 جنگی که میبود^۲ از حسد با آن سگان کو مرا
 دوشینه باخاک درش کردیم با هم^۳ سربسر
 مسکینی و افتادگی زبید ز زلف و خال او
 هر يك چو با روی نکو دارند سودای دگر
 ای دیده لوح چهره^۴ را با اشک رنگین نقش کن^۵
 نقش رخی داری هوس بنویس پندم^۶ بسز
 گر بر کبوتر نامه^۷ شولم گرانسی میکند
 گو نامه بگذار و مرا بر پر بگیر آنجا ببر
 در جنگ رفت^۸ آن صف شکن آمد سپر مانع شدن^۹
 او جنگ باتیر و کمان میکرد و عاشق با سپر^۹

(۱) تماش - این غزل را ندارد (۲) ب، لن - بودی (۳) د - درت
 کردیم با او (۴) س - بیت های ۲ و ۳ و ۶ را ندارد (۵) ب -
 دیده (۶) ب - اگر رنگین کنی (۷) تب - شد (۸) ل - شدش (۹) ب،
 س - میافزاید:

پیوسته دارند آن دو لب مهر خموشی بر زبان
 دارند گوئی بی سخن رازی میمان یکداگر
 زینسان که دارد چشم او هر سو زمزگان تیغها
 از ما کمال آن شوخ را آسان بود قطع نظر
 تا نکهت او بشنوند آن زلف از هر جانبی
 گردید با باد صبا گلزارها را سربسر
 چون سینه سازد دل سپر از شوق پیکان توجان
 آید به سینه منتظر چون تیر از آن سوی سپر

چهره‌ام دیده چه حاصل که بخون^۱ کردنگار
 که برون نقش و نگارست و درون ناله زار^۲
 یار گویند که دارد سر عاشق کشتن
 خبر عاشقی من برسانید بیار
 این محالست که ما هر دو زهم میطلبیم
 من ز تو مهر و وفا و تو زمن صبر و فرار
 آن دو ساعد منما بیش بصاحب نظران
 که ربودی دل خلقی زمین و ز یسار^۳
 مژه تا خاک درت^۴ بیشتر از دیده برفت
 در میان مژه و دیده فتادست غبار
 لب میست و بدنت سیم^۵ چو هست اینهمه خام
 خام باشد ز تو ما را طمع بوس و کنار
 عمر در ناله و فریاد بسر برد کمال
 در تو درد دل او^۶ کار نکرد آخر کار

۱) س - برون ۲) تاش - این غزل را ندارد ۳) س - بیت ۴ و
 ۶ را ندارد ۴) د - رخت ۵) ل - (و) میافزاید ۶) ب - من

خاک پای تو از آن روز که آمد بنظر
 دیده‌ها منت سر— نکشیدند دگر^۲
 غم ننگد بدل از ذوق^۳ دهان تو مرا
 صحبت تنگ فتادست مگر مرا بشکر^۴
 تیفهای مژه برخاک درت دادم آب
 تا کند چشم من از کحل بصر قطع نظر
 مشنو آه سحر من که پریشان نکنی
 خاطر نازک خود همچو گل از باد سحر
 دی طبیبم بر خود خواند ز ضعف پشهای
 بگرفت و بر او ناله کنان برد بپس
 لحظه لحظه رخم از خاک درت تازه ترست
 تازه‌تر میشود از خاک بلی گونه^۵ زرد

دوش میگشت بسر بر در. تو بی تو کمال
 گر نمیگشت چنین با تو نمیگشت بسر

۱) ب، س، تب - خاک راه توام (۲) ب، س، تب - خواب در چشم
 من خسته نیامد دیگر، ب، س - میافزاید؛

توتیا روشنی دیده اگر داشت چرا
 دید آن خاک قدم در نظر آورد دگر
 ۳) ب، س، لن، تب - شوق (۴) ب - میافزاید؛

چون تن لاغر من تیر تو زان شد باریک
 که بخونابه خودان میگذراند بجگر
 ۵) س - این بیت را ندارد

خوش نعیمیست بوی صحبت یار
 خوش نعیمیست وصل^۱ بسی اغیار^۲
 وصل جانان خوشت همواره
 گر نبود^۳ رفیب ناهموار
 ای گل از بهر خاطر بلبل
 دامن خود کشیده دار ز خار
 تو خداوندگاری و مخدم
 ما همه بندگان خدمتکار
 از گدایان مستمند غریب^۴
 نظر مرحمت دریغ مدار^۵
 گفتمش رخ نما ستان جان گفت
 رابگان^۶ رخ نمی نماید یار^۶
 جای آنست کز کمال حقیر^۷
 داری^۸ از غایت بزرگی عار

(۱) ده - لن - نعیمی وصل (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ب، ده
 س، تب - نباشد (۴) ل - خواب (۵) ب - بیت پس از بیت ۳ جای
 دارد (۶) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۷) ب، تب - فقیر (۸) ب -
 دارد

دارم اندک روشناسی در بصر
 بی^۱ جمال از ولی فیہ النظر^۲
 چشم مشتاقی براه انتظار
 خاک شد وز خون دیده^۳ خاک تر
 سرخ گردد هرکه از هر سو دوید^۴
 اشک ما سرخ از دویدن شد مگر
 من شکرها خوردم از شکر لبش^۵
 راست فرمودند تجزی^۶ من شکر^۷
 چشم^۸ او^۹ افتاده در^{۱۰} دلهای ماست^{۱۱}
 همچو مستی در دکان شیشه گر
 شب زدم سر بر در و دیوار او
 چون سحر شد باز بردم درد سر
 گریه بیدادش نشست از دل کمال
 لایزال^{۱۲} الماء نقفاً فی الحجر

(۱) ب- لی (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) د، س - مزگان
 (۴) ب - رود؛ س - تب - دود (۵) س - لبث (۶) ب - فرمودست
 یجزی (۷) ب، س - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۸) ل، تب -
 عشق (۹) س - تو (۱۰) د - بر (۱۱) ب - ما (۱۲) ب - لایزال

دردا که رفت عمر و^۱ نکرديم هيچ کار
 ساقی بيا کار تو داری شراب آ^۲
 از چشمه سار چاه^۳ جوانی به تشنه‌ای
 آبی بده که پير شوی ای اميدوار
 تو شهریار^۴ حنی و شهر قدیم تست
 دلهاي بيقرار که کردی درو قرار^۵
 چشم رمد گرفته^۶ ما بر تو گرفتند
 از مردم ضعیف فتادن عجب مدار
 زان دم که صحبت تو مرا اختیار شد
 کردند عقل و هوش زمن^۷ صحبت اختیار
 پیران کار دیده شناسند آن^۸ حسن
 در روزگار حسن تو مائیم پيرکار
 پاکیزه روی چون گل و پاکیزه دامنی
 شایسته^۹ تو عاشق پاکیزه روزگار
 در دل نشان محبت خالشی ببوی زلف^{۱۰}
 تا خوشه‌ها بدست کنسی دانه‌ای بکار
 گر بنگرد روانی آب سخن کمال
 از چشمه سار خویش رود خضر شرمسار
 خاک خجندرا که ز شیراز کم نهند
 آمد^{۱۱} بروزگار تو آبی بروی کار

۱) د - عمر رفت و ۲) تاش - این غزل را ندارد ۳) د، ل، لن -
 ص - چاه و ۴) ل - شهسوار ۵) س - بیتهای ۳ و ۵ و ۶ و ۷ را
 ندارد ۶) ب، تب - ازین ۷) ب، تب - قدر ۸) د - وصل
 ۹) ب - آرد

دل دگر غم دارد از تو جان دگر
 سینه دیگر خاطر بریان^۱ دگر^۲
 این چه اشکت این مرا باران ز^۳ چشم
 اشک دیگر باشد و باران دگر
 این چه خندیدن چه شیرینی^۴ لب است
 لب دگر باشد گل خندان دگر^۵
 ناصحم گفتا بخویان دل من^۶
 ای خدا عقلش بده یا آن دگر
 ای خوش آن ساعت^۷ که تو دشنام من
 گوئی و من گویمت ای جان دگر
 ما بدلبند از ازل بستیم عهد
 عهد او^۸ کردن دگر نتوان دگر
 در وفا کم خواندی آن مدرا کمال
 اینچنین محبوب را کم خوان دگر

۱) س، تب - پزمان ۲) تاش - این غزل را ندارد ۳) س، تب -
 (ز) ندارد ۴) ب - این چه خنده وین چه خوش شیرین ۵) س - بیت
 ۳ و ۴ را ندارد ۶) ب، تب - ای خوشا آندم ۷) ب، تب - ازو

دل رفت و نماند عقل و تدبیر
 دلبر بجفا^۱ نکرد^۲ تقصیر^۳
 آرید بمن نسیم آن زلف
 دارید مرا نگه بزنجیر
 بادست بگوش هوش مجنون
 پند پدر و^۴ نصیحت پیر
 تدبیر قتیل عشق تیغ است
 باز آ که بدست تست تدبیر
 چون عاشق خسته دل بیسالات
 بر تیر^۵ تو جان فشانده^۶ نخجیر
 بر خوان بلای دوست ای جان
 خونها خود و ذله نیز برگیر^۷
 مگذار کمال بخش دل^۸ هیچ
 بر غایبه گفته اند تکبیر

(۱) ل - ز جفا؛ س - آن یار (۲) ب، تب - دلدار نکرد هیچ
 (۳) تاش - این غزل را ندارد (۴) س - ببذیر پدر (۵) س - قلد
 (۶) ل، س، تب - فشانده (۷) س - خون میخورد و ذله نیز میگیرد
 (۸) ل - جان

دلی دارم زچشمت ناتوانتر
 وجودی از دهانت بسی نشانتر^۱
 چو اشکم در کنار ای در سیراب^۲
 اگر آشی شبی باری روانتر^۳
 رقیبت مهربانها نماید
 ولی از ما نباشد مهربانتر^۴
 بمهرت گر بسنجیم ذره‌ای را
 هنوز آن ذره‌ام^۵ آید گرانتر
 میانت گوئیا رازیت^۶ غیبی
 که از سر^۷ ضمیر آمد نهانتر
 دل از چشم تو خود^۸ بودی چنان^۹ مست
 چو کردی يك نظر گشت آن چنانتر

میفشان از کمال ای بیوفا دست
 کزو عاشق نیابی جان فشانتر

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) د - غلطان (۳) ب - ترتیب
 بیتها: ۲، ۵، ۳، ۶، ۴، ۷، ۴) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد
 (۵) س - هنوز این يك از ان (۶) ب - تب - سریت (۷) ب - راز
 (۸) ب - ل - تب - چشم خوست (۹) س - چشم تو بودی انچنان

زهی جو کعبه ترا صد هزار سر بر در
 دلت بپر حجراً لاسودست در مرمـ^۱
 نگفته نام لب نازکت بجز جان جان
 ندیده لایق خاک درت بجز سر سر
 ز نازکی خط تو سر به پیچد از ریحان
 بهمروی^۲ قد تو عار دارد از عرعرا^۳
 کبود و سرخ برآید جو برگ گل از لطف
 اگر ز پیرهننت سایه‌ای فتد بر بر
 هزار بار فزون گرد خود برآمد ابر
 ندیده از مزه^۴ سیل بار ما تر تر
 بهای بوسه^۵ که گفתי چه میدهی پرسید
 دوباره^۶ گفتمش ای عمر رایگان زرد
 روان روان ز دل ریش آنچه گفت کمال
 نوشته بر ورق چهره اشک ما فر فر^۶

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب، ل، ن، تب - بهمروی (۳) س -
 این بیت را ندارد (۴) د، ل - بوس (۵) تصحیح قیاسی - دوبار
 (۶) ب، تب - بلوح دیده نوشته سرشک ما فر فر

گر قبول تو فتند از من بیدل سر و زر
 هر دو پیش تو فرستم مع شیء^۱ آخر^۱
 شب که مهمان من آیی من درویش ز^۲ آه
 سازم از بهر تو بریان همه مرغان سحر^۳
 بس کن ای باد صبا^۴ این حرکتهای خنک
 چند کردن بهوای خود از آن کوی^۵ گذر
 آنچنان گنج خیال تو غنی ساخت دو چشم^۶
 که برفقتند بچاروب مژه^۷ لعل و گهر
 صفت قند لبت کرد مکرر طوطی^۸
 بسته گفتش بادب گو سخن و مغز مبر
 خالها بر لب شیرین تودانی چه بود
 نقطه هاشی که نهادند بیالای شکر

دید چشمان تو در دور رخ و گفت کمال
 فتنه گر مردمکانتند^۹ درین دور قمر

-
- (۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ل، س - به (۳) د - این بیت را
 ندارد (۴) س - سحر (۵) ب، تب - سوی (۶) ب، تب - داشت دلم
 (۷) ب، تب - همه (۸) لن - بشکر کرد جو من نسبت آن لب طوطی
 (۹) ب - مگانید

مرا گوئی بمیر از من^۱ چه تقصیر
 زچندان دلبری يك ناز کم گیر^۲
 خوشا خلوتگهی^۳ زلفت بدستم^۴
 خوش آید خلوت عشرت^۵ بزنجیر
 مگم خواندی ز سگ باری چه آید
 که از وی یسار میاری به تحقیر
 نصیحت کرد عقلم دل چه خوش گفت
 بدان ای روستائیی جای تذکیر^۶
 بهر تیری که خواهی دوخت چشم
 من اول چشم میدوزم بدان^۷ تیر^۸
 بمیرم بالب پرخنده فیسی الحال
 جو نفع از گوئیم در پیش من میر
 اگر میرد کمال از عشق آن روی
 بروح پاک او خوانید^۹ تکبیر

۱) ب - ل - ل - ل - د - د - از غم (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ل -
 مرا خلوتگهی - تب - خلوتگهی (۴) ب - خوش آن خلوت که زلف
 آید بدستم - س - که زلفت را بگیریم (۵) ل - عشرت خلوت
 (۶) س - این بیت را ندارد (۷) س - بآن (۸) د - این بیت را
 ندارد (۹) ل - گوئید - ل - گویند - س - خوانند

دیگر ترک جفا و بکن جفای دگر
 که باشد از تو جفای دگر وفای دگر^۱
 بلا فرستی و من باز بسته دل بامید
 که از تو باز رسد برسم بلای دگر^۲
 سری که داشتم انداختم بپای تو حیف
 که نیستم سر دیگر برای پای دگر
 گدایی از تو همین باشدم که نگذاری
 که برود تو رود غیر من گدای دگر
 دعای مردن من میکنی چه حاجت آن
 بقای عمر^۳ تو بادا بکن؟ دعای دگر
 اگر چه نسبت رویت بافتاب کنند
 تو جای دیگری و آفتاب جای دگر
 کمال حسن طبیعت همین بود که مرا^۴
 ورای دیدن آن روی نیست رای دگر

(۱) ب، ل، تاش - این غزل را ندارد (۲) س - این بیت را ندارد
 (۳) تب - هجر (۴) د - درد تو بادا مکن؛ تب - مکن (۵) د، س،
 تب - ترا

من گریان^۱ چه کنم زان مزه و غمزه حذر^۲
 چه یکی نیزه چه صد چون بگذشت آب از سر^۳
 گر از آن کیش بیاران تو آید تیری
 سوی مدرش همه گوئیم که فرمای و گذر^۴
 هر که پیش تو رود تا بمن آرد خبرت^۵
 چون ترا دید عجب گر دگر آید بخبر
 ای صبا دامن آن زلف چه باشد که کشم
 رفع کن حاجت ما کامده ایم از بی چیز
 نیمه شهر ز آهم نشیدی که بسوخت
 به غریبان نظری تا نزنیم^۶ آه دگر^۷
 پیش صاحب نظران جای نگه دار ای اشک
 نیست برخاستن امکان چو فتادی ز نظر

کس بر آن در نتوانست روان رفت کمال
 غیر اشک تو و آن نیز بصد خون جگر

(۱) ل - بیدل (۲) ب، تاش - این غزل را ندارد (۳) س - که فرما
 بگذر (۴) س - خبری (۵) د - نکنم (۶) س - این بیت را ندارد

میخورد خونم بشوخی شاد و خندان آن پسر
 شیر مادر میخورد پنداری و مسال پدر^۱
 تا معلم غمزه اش باشد کسی^۲ آموزد ادب
 چون ز شاگردست بسیاری معلم شوختر^۳
 بازی طفلان بخاک آمد نوم خاک رهش
 تا کند بازی کنان برخاک راه خود گذر
 چون بتیرش^۴ جان دهم سازید مرغی از گلم
 تازند برجای تیر اولم تیر دگر
 ای مگس دور از لب یارم چو نار عنکبوت
 چون روی^۵ آنجا شکر خوردن^۶ مرا باخود ببر
 سحر اگر دانستی خود را مگس میساختم
 می نشستم بر لبش گستاخ^۷ و میخوردم شکر
 از در خلوت جو دید آن زلف و آن عارض کمال
 در دعا پیچید چون شب بود نزدیک سحر

(۱) د، تاش، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) تب - که (۳) س -
 این بیت را ندارد (۴) تب - بدرش (۵) ب - میروی؛ تب - گر
 روی (۶) س - شکر چیدن (۷) ب - (و) افتاده است

آرزو برده‌ام که چشم تو باز
 کشدم^۱ گاه بشیوه گاه^۲ بنواز^۳
 ما خریدیم اگر فروشد دوست
 نیم نازی بصد هزار نیاز
 چون^۴ کشی خوان وصل لب بگشای
 که^۵ نخست از نمک کنند آغاز
 سر ما زیر پا فکن جان نیز
 هرچه گفتیم بر زمین انداز
 گفتم از زلفت از چه دوم گفت
 باز رفتی بفکر دور و دراز^۶
 در شکر ریز فکر خویش کمال
 قند هر یک سخن مکرر ساز
 تا بیابد بجاشنی گیری
 شکر از مصر و سعدی از شیراز

(۱) تاش - میکشد؛ س - سوزدم (۲) ب - این غزل را ندارد (۳) تاش،
 تب - گر (۴) د، تاش - تا (۵) س - این بیت را ندارد

آنکه انداخت زپایم جو سر زلف دراز
 یاریش در دل بیرحم و فاشی انداز^۱
 بازی طفل بخاکست و بتم شاهد^۲ طفل
 ای اجل زودتم بر در او خاک^۳ بساز^۳
 مرغ روحم بتو خود را بنماید پی مرگ
 تا بتیر افکندم غمزه صیاد تو باز
 هر درختی که برآید بر کوی بتان
 میوه او همه شیوه است گل او همه ناز
 دانه^۴ اشک^۵ زگر گونه و رخسار^۶ به بین
 نازنینی تو و مارا په تو صد^۷ گونه نیاز^۸
 در ازل دل بتو شطرنج تعلق^۹ میبخت
 عشق بازی من از امروز نکردم^{۱۰} آغاز
 دل گرو بست باو هرکه نظر باخت کمال
 بحرینی که دو رخ دارد و تو^{۱۱} هیچ مبارز

(۱) ب - این غزل را ندارد (۲) تاش، تب - شاهد و (۳) س - این بیت را ندارد (۴) ل - گریه؛ د - گونه (۵) تاش، تب - گونه چشم (۶) ل، س، تب - گونه رخسار (۷) تاش، تب - هر (۸) ل، لن، تب - بیت پس از بیت ۳ جای دارد؛ س - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۹) لن - محبت (۱۰) تاش، تب - نه من امروز نهادم (۱۱) س - بحرینی دو رخسار هست باو؛ تب - بحرینی که نبیند رخ تو

با چشم خوش ای شوخ مرا جنگ مینداز
 محنت زده^۱ را ببلا جنگ مینداز
 در دست صبا سلسله^۲ زلف میفکن
 شوریده دلان را ب صبا جنگ مینداز
 شب بر در تو بوده ام این راز نهان دار
 آن حاسد^۳ را بگدا جنگ مینداز
 گفתי بر یاران بُردم^۴ کشتن یاری
 ناآمده در مجلس ما جنگ مینداز
 يك ناوك دیگر^۵ بزن و راست رسانتر
 باجان دل مجروح مرا جنگ مینداز^۶
 در^۷ دست کمال آن سر زلف افکن و شو^۸ صلح
 خود را بمن بیسر و پا جنگ مینداز

(۱) تاش - آن (۲) د، لن - از حاسد و (۳) د، ل، لن، تاش -
 بروم (۴) د، ل، تاش - مزگان (۵) ب - این بیت را ندارد
 (۶) ب، تاش - با (۷) س، تب - کن

بدعوی قسدت سرو سر افراز
 تبر برپای خود خواهد زدن بساز^۱
 ز سر تا پا گلی ای شاخ نازک
 که برگت شیوه است و میوهات ناز
 چو زر ما بیدلان صافیم بسا تو
 جو قلبی نیست مارا بیش مگداز^۲
 روان سازیم گفتمی خونت^۳ از چشم
 ز تأخیری چه^۴ سوزی جان روان ساز^۵
 چه^۶ ضایع میکنی آب دهانت^۷
 بخاک ره بروی عاشق انداز
 بر آن در حلقه زد جان آمدم حیف
 که درگوشی رسد زان حلقه آواز

کمال این حلقه بز سندان زدن چیست
 گرت جانیمت در بازست در بساز

(۱) ب - این غزل را ندارد (۲) س - میافزاید:

بروی خوب این برقع چه رسمت

بد است این رسم بد براننداز

(۳) تاش - خوابت (۴) تاش - به (۵) د - این بیت را ندارد

(۶) تاش، تب - جو (۷) د - دهانرا

دریغ از جورت آمد وز جفا نیز
 که با من آن نمیداری روا نیز^۱
 تو دشنام دهی بهتر که غیری
 بخواند^۲ رحمتم گوید^۳ دعا نیز
 چه صیدم من که یکبارم بفتراک
 نمیبندی نمیسازی ره^۴ نیز
 هنوز اندر سم مهر تو باشد
 اگر از خاک من روید گیا نیز^۵
 بقتل من هوس تنها نه اوراست^۶
 که هست آن آرزو در جان مرا نیز
 دراز افتاده است آن رشته زلف
 رسد آن رشته یک روزی مرا نیز
 کمال آئین خونریزی گر اینست
 مخور انده که نگذارد ترا نیز^۷

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) ب - بگوید (۳) ب - خوانند
 (۴) ب - این بیت را ندارد (۵) تب - اورا نه تنهاست (۶) ب -
 این بیت را ندارد

رفت عمر و نشد آن شوخ بما یار هنوز
 میکند جور بیاران و فسادار هنوز^۱
 طرفه کاری که رسید از غم او کار بجان
 نکند زاری ما در دل او کار هنوز
 دی در اثنای سخن گفت فلانی سگ ماست
 هست در گوی من آن لذت گفتار هنوز^۲
 من از آن چشم خوش آن روز ندلم توبه شکن
 که نبود از می و از میکرده آثار هنوز^۳
 زاهدان از پی آن عاشق رفتار خودند
 که نیند آگه از آن قامت و رفتار هنوز^۴
 گرچه دل در^۵ مرض عشق تو از خویش برفت
 آرزوی تو نرفت از دل بیمار هنوز
 هر کس از بند غمی یافت نجاتی و کمال
 همچنان هست بقید تو گرفتار هنوز

-
- (۱) ل - این غزل را ندارد (۲) د، تاش، تب - بیت پس از بیت
 ۲ جای دارد (۳) ب - میافزاید
 چون توان داشت ازو چشم عنایت چون هست
 چشم مرد افکن او برسر آزار هنوز
 (۴) س - این بیت را ندارد (۵) ب، تب - از

سر من خاک پایت باد و جان^۱ نیز
 که در پای تو خوشتر این و آن نیز
 چگونه در حریم او نهیم پای
 که نگذارند^۲ سر برآستان نیز
 بگویت جز صبا کس را گذر^۳ نیست
 ولیکن غیرتسم آید از آن نیز
 چه تنگست آن شکر یعنی دهانت
 که وهم آنجا نمیکند گمان نیز^۴
 دل آواره^۵ من تا کجا شد
 کزو نامی نمیابم نشان نیز^۵
 تواند بود^۶ دل جای غم تو
 چه جای دل که جان ناتوان نیز
 کمال آن شب که در چرخ آید^۷ آن ماه
 ز جان دستی بر افشان وز^۸ جهان نیز

۱) ده س - باد جان ۲) ب، ل، س - نگذارند ۳) س - صبادا گر
 چه ره ۴) د - این بیت را ندارد ۵) س - این بیت را ندارد ؛
 د، ل، ن - بیت پس از بیت يك جای دارد ۶) د - دید ۷) ب -
 که در رقص است ۸) ب - افشان و جهان

کشت چشم توأم بشیوه و ناز
 نظری سوی کشتگان انداز
 خستگانرا بپیشی دریباب
 بیدلانرا بوعدهای بنواز^۱
 دل بیچاره شد ز هجر تو خون
 چاره کار او بوصل ساز^۲
 امشب افکن زروی خویش^۳ نقاب
 شمع مجلس ز شرم گو بگداز
 ما گدائیم و مفلس و تو کریم
 ما غریبیم و تو غریب نواز
 از تو سرگر طلب کنند ای دل^۴
 جان بنه برسر و روان در باز
 عاقبت زلف او بدست آری
 گو بیابسی کمال عمر دراز

۱) س - بیت ۲ و ۳ را ندارد (۲) لن - این بیت را ندارد
 ۲) د، لن - خوب (۴) ب، تاش، تب - روان

گل رخسار تو وقت تماشاست هنوز
 نرگس مست تو منظور نظرهاست هنوز^۱
 نقشبند رخت از غایت حیرانی خویش
 بتمامی مه روی تو نیاراست هنوز
 نیست مارا ببهای سر مویت^۲ جانی
 ورنه آن زلف سیه برسر سوداست هنوز
 گر بشمشیر جفا خون دل ما ریزی
 بوفای تو که جرم از طرف ماست هنوز
 سرو باقد تو دعوی لطافت میکرد
 سالها گر چه برآمد نشد آن راست هنوز
 همچو اشکم ز نظر^۳ گرچه فکندی صد بار
 برسر و چشم جهان بین منت جاست هنوز
 هست نظارگی روی تو امروز کسسال
 بسی بصر منتظر وعده* فرداست هنوز

(۱) ب، د، ه، س - این غزل را ندارد (۲) تب - زلفت (۳) ل - همچو
 اشک از نظم

مارا بچه جرم از نظر انداخته باز
 ما^۱ سوخته و تو بخسان سیاخته^۲ باز
 صد شب بمن آورده بروز و ز تکبر
 روز دگم دیده و نشاخته^۳ باز
 گر داعیه^۴ سوختن جان منت نیست
 چون شمع وجودم ز چه بیگداخته^۵ باز
 با ابروی تو^۶ دیده نهانی نظری باخت^۷
 دل گفت نظر کن که چه کج باخته^۸ باز
 ای آمده در حلقه^۹ عشاق سواره^{۱۰}
 بر لشکر مغلوب چرا تاخته^{۱۱} باز
 از دود^{۱۲} درونها شه من نیک بیندیش
 کز آتش دلها علم افراخته^{۱۳} باز
 گر صید تو شد زود کمال این عجیبی^{۱۴} نیست
 بر مرغ پرا انداخته انداخته^{۱۵} باز

(۱) ده س - من (۲) ب - این غزل را ندارد (۳) س - او (۴) تاش -
 یافت (۵) ده س، تب - سواران (۶) تاش - سوز (۷) د - گنهی

مجلس ما بحضور تو چنانست امروز
 که کمین خادمه اش حور چنانست امروز^۱
 از سر زلف پریشان تو در حلقه جمع
 عقل سودا زده زنجیر کشانست امروز
 ساقیا باده بده کز می دوشین مارا^۲
 رخت خلوت بخرابات مغانست امروز
 زان دو جادوی فریبنده محراب نشین
 زاهد صومعه رسوای جهانست^۳ امروز
 آفتاب از چه سبب روی بمحراب نمود
 غالباً در سر زلف تو نهانست امروز
 دوش با خاک درت بود مگر باد صبا
 که بر اطراف چمن مشک فشانست امروز

گرچه بیدل تر از آنست که دی بود کمال
 بر جمال تو بصد دل نگرانست امروز

(۱) ب، س، د، لن - این غزل را ندارد (۲) تب - دوشینه مرا
 (۳) ل، تاش - محراب نشین است

مزه تیزست و غمزه تیز و تو تیز
 ریختی خون عاشقان به ستیز^۱
 گر کشی بی بهانه نتوان کشت
 صد بهانه بعشوه^۲ انگیز
 از من آن پای بوس^۳ مگریزان
 همچو عمر گریز پا مگریز
 گو بپرهیز چنمت از خونم
 نیست بیمار را به از پرهیز
 کرد خون همه بگردن زلف
 گفت کج دار طره‌ها و مریز
 پارسا دست خشک^۴ رفت انجا
 چون ز تسبیح داشت دستاويز

زاهدان تو بهشت جو که کمال
 ولیانکوه^۴ خواهد و تبریز

(۱) ب - این غزل را ندارد (۲) س - ببوسه (۳) لن - خشک دست
 (۴) تاش - بلیان کوه

نیست از سوز^۱ تو جانرا^۲ نه گزیر و نه گزیر
 سر ندارد ز سر خنجر تیز^۳ تو ستیز^۴
 آرزو میبزم آن سوز^۴ زهی آتش طبع
 خاطر میبکشد آن تیغ زهی خاطر تیز
 گفته‌ای زلف کج^۵م دار بدست و مگری^۵
 ماند این هم بهمان نکته^۶ که کج دار و میریز
 نیست شرط ادب ای گرد بر آن در منشین
 زحمت خود ببر^۶ ای باد از آن کو برخیز
 خلق گویند گزیر از ستم زلف و رخس
 روز روشن به چنین بند چه امکان گزیر
 هر که خواند از سخنم وصف رخ خوب تو گفت
 نکند کس به ازین معنی^۷ نازک^۸ انگیز^۸

دست زد در رسن زلف تو دزدیده کمال
 یافتی دزد دو رستش هم از آنجا آویز

(۱) تب - شوق (۲) تاش - از سوی تو مارا (۳) ب - این غزل را
 ندارد (۴) تاش، س - آن روی (۵) تاش - بدست دگری (۶) تاش -
 رخت خود را ببر (۷) تاش - نکته (۸) تاش - بیت پس از بیت
 ۴ جای دارد

یار بیرون نشد زخانه هنوز
 هست سرها بر آستانه هنوز^۱
 آن همایی که سایه گستر ماست
 بال نگشود از آشیانه هنوز
 رفته برآسمان دعای همه
 حاجت عاشقان روا نه هنوز
 پرتو روی او جهانی سوخت
 نرده آتشی زبانه هنوز^۲
 تیر آن غمزه بردل آمد راست
 راست ناکرده برنشانه هنوز
 نیستی دهانش قطعی نیست^۳
 سخنی هست^۴ درمیانه هنوز

گوشها پرند از حدیث کمال
 نشنید آن در یگانسه هنوز

(۱) ب به ل - این غزل را ندارد (۲) س - این بیت را ندارد
 (۳) تاش - نیست گوئی دهانت قطعاً نیست (۴) تاش - نیست

از یار دین و دنیا باشد مراد هرکس
 میگوی هر چه خواهی من یار خواهم و بس^۲
 جان دید آن رخ آنکه دانست کز چه سوزد
 این نکته جز در آتش روشن نگشت بسرخس^۳
 گر میکشد کسانرا نزدیک خود چوبینند
 از پیش او نخواهد رفتن کسی ازین پس
 گوئی^۴ رسی بآن لب گرجان بلب رسانی
 گو جان تشنه ما زین آرزو بلسب رس
 دود از تو ماغریبان گر بی کسیم^۵ شاید
 چون نیستیم همدم جز بسارقیب ناکس
 عکس جمالت افتد گه گه بکوی دلها
 چون پرتو تجلی بر وادی مفسدس

زبید کمال خرقه بر قامتی که آید
 در چشم همت او یکسان پلاس و اطلس

(۱) س - میگو تو هر چه (۲) ده ل - این غزل را ندارد (۳) س -
 بیت ۲ و ۴ را ندارد (۴) لن ، تب - گوید (۵) ب - گر میکشند

تو ز ما وصف آن جمال می‌رس
 لب او بین و از زلال می‌رس^۱
 عقل گفتا بروی او چونی
 گفتمش روی بین و حال می‌رس
 گفته^۲ در سر^۳ که رفت سرت
 چون شد این قصه پایمال می‌رس
 ای دل احوال ضعف^۴ خود زطیب
 چون نباشد ترا مجال می‌رس^۵
 با تو ای بیوفا که گفت بگوی^۶
 که همه عمر از کمال می‌رس

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، تب - در ره (۳) ب،
 تاش، تب - درد (۴) ب، تاش - بیت پس از بیت ۲ جای دارد
 (۵) ب - دگر؛ تب - چنین

خیال خال لبش میکنم^۱ بخواب هوس
 اگر چه خواب نیاید بچشم کس ز مگس
 بعرضه داشت نوشتم که خون بنده بریز
 خطش نمود تقبل لبش^۲ ستاند نفس
 سری که پیش تو دارم برآستان حق است^۳
 منم که از^۴ همه عالم سرتو دارم و بس
 صلاى دعوت خوبی بزنی که هست امروز
 خط تو سبزی خوان خلیل و خال عدس^۵
 دو چشم مست سیه کرده^۶ بسوختنم^۶
 مساز خانه مردم سیه مسوزان^۷ خس^۸
 کمان ابروی شوخ ترا ز تیر مـ^۹ژه
 چو بود ناوک بیحد رسید بر^۹ همه کس
 کمال هست قوین بارقیب خانه^{۱۰} سیاه
 چو طوطی که بزاعش کنند اسیر قفس

(۱) لن - کرده ام (۲) ب - بقتل و لبش (۳) د، ل، ت - تاش، س،
 لن - تست (۴) ب، تاش - در (۵) س - این بیت را ندارد (۶) تاش -
 بسوختیم (۷) ب، د، تب - این (۸) د، تاش، س، لن - بیت پس
 از بیت ۲ جای دارد (۹) د، ل، تاش، س - با (۱۰) تاش - نامه

دارم من از جهان غم یاری همین و بس
 درس خیال^۱ روی نگاری همین و بس
 ما از بتان موی^۲ میان شکر دهان
 بوسی طمع^۳ کنیم و کناری همین و بس
 سودای هر کسی زد و سیم است و آن^۴ ما
 سودای یار سیم عذاری همین و بس^۵
 بی او^۶ بهره چه حکم کند یار میکنیم^۷
 صبوری^۸ نمی^۹ کنیم و قواری همین و بس
 زینسان که خاک راه شدیم از گذار تو
 میکن بخاک راه گذاری همین و بس
 لشکر بقصد ملک دل ما چه میکنی
 زین سو روانه ساز سواری همین و بس^{۱۰}

گر میکنی غبار ز چشم کمال نود
 از خاک پا^{۱۱} فرست غباری همین و بس

(۱) د - هوای (۲) ل ، تاش - مور (۳) د - طلب (۴) س - زان (۵) د -
 این بیت را ندارد (۶) س - این بی (۷) ب ، س - میکشیم (۸) س -
 شرطی (۹) ب ، تب - همی (۱۰) ب - این بیت را ندارد (۱۱) س -

دل من طلبکار یسارست و بس
 ازین دل همینم بکارست و بس^۱
 شدم خاک و نگذشت^۲ بر من جو بساد
 ازو بردل اینم شبارست و بس
 بداغ فراموشیم ماند و رفت
 ز یسارم همین یادگارست و بس^۳
 سر خود بر آن پای دارم مسدام
 همین دولتیم پایدارست و بس
 چه سودم^۴ ز سودای آن چشم مست
 کزو بهره^۵ من شسارست و بس
 چه بندم بر آن وعده امید نیسار^۶
 کزو حاصلم^۷ انتظارست و بس^۸

مکن این همه دشمنی با کمال
 که مسکین همین دوستدارست و بس

(۱) ل، س - این غزل را نسی دارد (۲) ب، تاش - بگذشت (۳) ب، تاش - بیت پس از بیت يك جای دارد (۴) تاش - چه گوئیم
 (۵) ب، تاش، لن، تب - حاصل (۶) تب - وعده او امید (۷) تب - بهره ام (۸) تاش - این بیت را ندارد

ساقی بمی بر افروز امشب چراغ مجلس
خلوت بساز خالی از زاهد مـوسوس
زاهد ز دیده^۱ تر منبر نشین و خشکی
پیوسته هر دو باهم گویند رطب و یابس^۱
بار رهست^۲ دفتر دستار نیز بر سر
مارا سبق شد اینها از مفتی و مدرس
تا خنک و تر نسوزی منشین بدلفروزان^۳
پروانه سوخت آنگه با شمع شد مجالس
تا خولیای وصلش افتاده در سرما
همچون خیال گنجست اندر دماغ مفلس
زلفی جو شست داری باری^۴ بگیر عقدش
تا دل ببری بانگشت از دست صد مهندس
چون گوش خود دهانت کردی کمال پر در
این گفته^۵ گر شنیدی سلطان ابوالفوارس

(۱) س - این بیت را ندارد (۲) ب، تب - تا در ره (۳) ب، تاش
تب - بدلفروزی (۴) تاش - آری (۵) ب، س، تب - هر (۶) ب،
تاش، س، لن، تب - نکته

گر بمسجد^۱ نروم قبله^۲ من روی تو بس
 بعد ازین گوشه^۳ محراب^۴ من ابروی تو بس
 عذر خواهان گناهان شبان روزی من
 غم روی تو و آشفستگی موی تو بس
 روز محشر که بیارد همه کس^۵ دستاویز
 من سودازده را حلقه^۶ گیسوی تو بس
 حور عین گر نگشاید در فردوس مرا
 هوس روی تو و خاک سر کوی تو بس
 و در شرابش^۷ ندهد ساقی رضوان^۸ بهشت
 سرخوش نرگس جادوی^۹ ترا بوی تو بس
 باغبانا نروم دیدن باغ تو که شد
 دیده را باقدش از سرو لب جوی تو بس
 نیست حاجت که کثی تیغ بازار کمال
 که بخون ریختنش^{۱۰} غمزه^{۱۱} جادوی تو بس

(۱) ب - مجلس (۲) ب، تاش، س - گوشه طاعت من طاق دو
 (۳) ب - بیارند همه (۴) د، ل، تاش - شرابم (۵) د، ل - رضوان ز
 (۶) ل، ل - دلجوی (۷) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۸) د، ل - که
 بخونریز چنین

گفتمش نام تو گفتا از مه تابان بیوس
گفتمش نام لب ت گفت این حدیث ارجان بیوس^۱
گفتمش باری نشانی زان دهان با من^۲ بگوی
زیر لب خندان شد و گفت از گل خندان بیوس
گفتمش دلها که دزدید آن همه شب با چراغ
خال و خط^۳ بنمود^۴ و گفت اینها ازین و آن بیوس
گفتمش در پای تو غلطان سرم چون گو چراست
گفت با زلفم بگو یعنی که از چوگان بیوس
گفتمش برسینه^۵ ریشم هزاران زخم چیست
گفت گو با غمزه ام یعنی که از پیکان بیوس
گفتمش در غارت چشمان دلم بردی اسیر
گفت اگر خواهی نشان آن ز ترکستان^۶ بیوس^۶

گفتمش چون پی برد اندر سر زلفت^۷ کمال
گفت با باد صبا شو^۸ راه هندستان بیوس

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - ما (۳) ده ل - رخ (۴) د - (و) ندارد (۵) ب - نشان او ز هندوستان (۶) ب - بیت پس از بیت
۳ جای دارد (۷) ب - تب - چون برده ای ره در سر زلفش (۸) تاش،
تب - رو

من و دردت مرا دوا این بس
 از توأم شربت شفا این بس^۱
 ای که داری دواى درد دلـم
 آن ترا باش گو مرا این بس
 ما به بیرحمی از تو خرسندیم
 نظر رحمت از شما^۲ این بس
 میکشی و نمیکنسی^۳ آزاد
 بنده را از تو خونبها این بس^۴
 سوختن جان من چه سود جو هیچ
 نکند جان من ترا این بس
 بهمین قطع کن که^۵ راندی تیغ
 گنه عشق را جزا این بس

بردرت چیز کمال را مگذار
 که برآن آستان گدا این بس^۶

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - ل - مرحمت بما (۳) ب - و ر همی
 کنی ؛ تاش - گر همی کنی (۴) ب، تاش - بیت پس از بیت ۲
 جای دارد (۵) ب، تب - چه (۶) ب - بیت را باین شکل میاورد:
 گفت بس کرده ام جفسای کمال
 آن مرا به زعد وفا این بس

آن غمزه جو از ریش دل آزد سر نیش
 خون گشت بسآزردن او^۱ جان و دل ریش
 ای دل تو غم اشک روان خود نه غم جان
 از آمدنی فکر کن از رفته میندیش^۲
 خواهم که ز کیش تو شوم کشته به تیری
 چون کیش تو دارم روم آخر بهمان کیش^۳
 جان بردن از آن غمزه چه امکان که گرفتست
 گیسوی توأم از بلس و ابروی تو از پیش
 گشت سرکوی تو بسر خواستم ام^۴
 نگذاشت رقیب تو که گردم بسر خویش
 گفتی تو بر آن؟ در بمراتب کمی از خاک
 این مرتبه کم نیست که هستم من از آن بیش

تاکی بکمال این همه بیم از دل سنگین
 شاهان سخن سخت نگویند بس درویش^۵

(۱) ل، س - آن (۲) س - بیت ۲ و ۴ را ندارد (۳) ب - قربان
 تو گردم شوم آخر بسر کیش (۴) س - برین (۵) ب، تاش، تب -
 شاهان نپسندند ستم بر دل درویش

آنکه ز بیگنه کشی نیست دمی ندامتش
 بیگنهی که او کشد من بکشم^۱ غرامتش
 لحظه به لحظه درستم غمزه^۲ او قیامتی
 میکند و ز کافری نیست غم قیامتش
 گو سر زلف او بکش پرده بر آفتاب و مه
 تا نغند بخاک ره سایه^۳ سرو قامتش
 جان که همیشه داشتی دوست تردد و سفر
 دوستی در تو شد داعیه^۴ اقامتش
 قبله توئی پیارسا چند کنیم اقتدا
 ز آنکه بقبله^۲ خطا نیست روا امامتش^۳
 ای بنصیحت آمده پیش زهوش رفته^۴
 رفته ز پیش^۴ عقل او^۵ تا نکنی ملامتش

دید کمال در رخت نور خدا معاینه
 شیخ که عاشقی کند باشد ازین کرامتش^۶

(۱) ب - بدهم (۲) ب، تب - مقابل؛ تاش - مقابله (۳) س - بیت
 ۴ و ۵ را ندارد (۴) ب، تاش - زهوش؛ تب - رفت ز هوش و
 (۵) ب - ما (۶) ن - این بیت را ندارد

آنکس میخوانند^۱ مردم مردم چشم منش^۲
 چشم من روشن بروی اوست گفتم روشنش^۳
 بر دل عاشق ز يك يك شیوه‌های چشم او
 شیوه^۴ خوشتر نمیآید ز عاشق کشتنش
 آهوان را از دویدن بند جگر خون و هنسوز
 در نمی یابند مگر ز غمزه^۵ صید^۶ افکنش^۷
 بپهرن دربر نگیرد آن بدن جز با خیال
 پاک دامانی بیاهوزید از پیسراهنش
 زلف را گفتم بپیر نشنید برعاشق چه جرم
 گر رود سرها بیاد از هر طرف بسرگردنش
 دامن زلفش گرفتم وقت قتل آن غمزه گفت
 خونبهای خود گرفتی چون گرفتی دامنش
 عکس شمشیرت پس از کشتن گرفتد بر کمال
 جان ز^۸ اول تیزتر^۹ آید بس وقت شنش

(۱) س - میگویند (۲) تاش - بروی تست روشن گفتمش (۳) ب، تاش،
 تب - شیوه شیور (۴) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۵) ب، ل - از
 (۶) ب، ل - اول زودتره تاش، تب - اول بیشتر

بخواب آن چشم^۱ میگون دیده ام دوش
 هنوز از ذوق آنم مست و مدهوش
 اگر آرد زمن آن بیوفـا یاد^۲
 من از شادی کنم خود را فراموش
 سرعوشی بجانـسی میفروشد
 چنین ارزان بگوئیدش که مفروش
 همی کردم بر آن در دوش فریـسـاد
 سگی^۳ بانگی بزد^۴ بر من که خاموش
 بگفتار تو گر در لاف میـسـزد
 گرفت اینک^۵ بعدر آن گسه گوش
 دهانش کرد عیب غنچه^۶ ظاهر
 بر آن عیب ای صبا دامن فرو پوش

کمال از طره^۷ او برخذر باش
 که طارست^۸ داتم^۹ بر بنا گوش

(۱) لن - لعل (۲) د - سگش (۳) س - سگ او بانگ زد (۴) ل - گفتا
 (۵) ل - اکنون (۶) تاش - عیب غنچه کرد (۷) س - طارست، ل -
 طارست و (۸) تاش - دانم

بمطرب شب^۱ چه خوش میگفت جنگش
 خوشا می کز لب ساقیست رنگش
 چو ساغر رفته بود از دست مطرب^۲
 بصد تصنیف آوردم بچنگش
 چه بیم از محتسب بیم ز شیشه^۳ است
 که میترسم برآید بسا بسنگش
 دهان تنگ و چشم تنگ^۴ دارد
 بود زمین جنس^۵ خوبی تنگ تنگش^۵
 جدلها کرد دمی واعظ^۶ بیک مست
 که تنها می خورد بینید جنگش^۷
 کمان ابروی آن تـرک سر مست
 نمیافتد خطا هرگز خـدنگش
 شب و روزت کمال این^۸ می بکف باد
 که گه آئینه خوانی گاه زنگش

جنگش

(۱) س - دی (۲) س - زاهد (۳) ب، تاش، ل - نحنه (۴) س - حسن و
 (۵) ب - برو زمین جنس خوبی نیک ننگش؛ تب - ننگش (۶) تاش -
 کردی ای واعظ؛ س، تب - واعظ دی (۷) د - این بیست را
 ندارد؛ تاش - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۸) د، س - آن

چه گفت باتو شنیدی ریاب و عود بگوش
 زکس مترس و ببانگ بلند^۱ باده بنوش
 سروش عاطفت از نو^۲ نوید رحمت داد
 معاشران همه دادند بوسه بر سر^۳ و دوش^۳
 بغواب شیخ حرم دید دوش مستی را
 نشسته بر در کعبه بخضر دوش بدوش
 جو جم بجام قناعت کن و سکندر وار
 بهر زه در طلب رزق^۴ نانهاده مکوش
 بچشم بی هنران باده ساقیا عیب است
 جو زاهدی گذرد عیب ما بیبا و بیپوش
 از آن زمان که بسخنانهها حدیث تورفت
 شراب و جنگ نمیايستند زجوش و خروش
 کمال یا لب^۵ ساقی زمی مکن پرهیز
 حریف^۶ قلب شناس است زاهدی مفروش

(۱) ب، تب - ریاب (۲) ب، لن، تب - از تو (۳) م - بیت ۲ و
 ۳ را ندارد (۴) ب، تاش، تب - چیز (۵) ب، تاش - رخ (۶) ب،
 تب - جو یار

دارد بجزده شبها مسه روی بر زمینش
 بنگر که نور طاعت میتابد از جبینش
 در حسن دارد آبی وز لطف هم دهانی
 چندانکه باز جوئی آن هست و نیست اینش
 آن لب باستینها چون پاک کردی از می
 نقل و شکر شد آنجا ریزان ز آستینش^۱
 دانی جرامت همدم خال و خطش^۲ بلبها
 برخاستند از جان گشتند هم نشینش
 میکرد جان عاشق بر دلبران گرانی
 بگذاشتند او را بردند غسل و دینش
 بی تو کجا بت چین يك جا^۳ سوار گهره
 گر دست و پا ببندند صونگران چینش

خون کمال گفتی ریزم بخاک ایسن در
 جا در بهشت سازد^۴ گر مهکشی چینش

(۱) - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۲) - خطت (۳) - بی بست
 کجا بت چین يك دم (۴) - جایش بهشت سازی

دلا نسیم عنایت وزیـــــد حاضر باش
 رسید مژده که دلبر رسید حاضر باش
 بخته* شب محنت برو خبر برسان^۱
 بگو که صبح سعادت دمیسد حاضر باش
 ز خاک پاش غباری کزان طرف برخاست
 بدیده روشنی شد پدیدـــــ حاضر باش^۲
 ز جام وصل از آن قطرها که جان افزاست
 بکام جان تو خواهد چکبید^۳ حاضر باش
 بشهر عشق شب و روز عید باشد و سور^۴
 مباح غافل^۵ ازین سور^۱ و عید حاضر باش
 مکن زبیر و مرید گذشته چندین یاد^۶
 تو پیروی و همه عالم مرید حاضر باش

کلید قفل دل از هر دری مجوی کمال
 ز دیر باز نبست این کلید حاضر باش

(۱) س، تاش - نفس برسان؛ ب - نفس بستان (۲) ب، تاش -
 بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۳) ب - رسید (۴) ب، تب - عشق
 همه عید عشق باشد و موز (۵) ب، تاش، س، تب - غایب (۶) ب،
 تب - سوز (۷) ب، تب - فکر؛ تاش - حیرت فکر؛ د، س - ذکر
 (۸) ب - نیست

دال زلف و الف قامت و میسم دهندش
 هر سه دامند و بدان صید جهانی چو منش
 نتوانست قیسا^۱ را ز میانش پوشید
 آن قبا بود و بریده بقصد پیرهنش
 با همه دامن پاکیزه چو گل جز بخیال
 پهرهن نیز نیسارست بسودن بسودنش
 زان لب پر ز^۲ شکر لطف همی بارد و حسن^۳
 که بیورود^۴ خط^۵ او بنیسات حسنش^۶
 گوئیا غنچه بآن لب ز لطافت دم زد
 کسه دهان خرد کند باد صبا از زدنش
 باتو هر سرو که از نسا^۷ بدعوی افتد
 باغبانان سوی آتش بکشند^۸ از چمنش
 عالمی روی نهادند بگفتار^۹ کمال
 که خیالات لطیف است در آب سخنش

(۱) تاش، س - کمر (۲) د - همجو (۳) ب، تاش، تب - بس (۴) د -
 لن - پرورد (۵) ده ل، تاش، تب - لب (۶) س - این بیست را
 ندارد (۷) د - در باغ و س - از باد (۸) ب، س - ببرند؛ تاش -
 بکنند (۹) ب، تاش، تب - باشعار

دل مسکین که می بینی از ینمان بسی زد و زورش
 بکسوی^۱ میگذه کردند خوبان مفلس و عورش^۲
 شراب لعل مینوشم من از جام زمره گسبون
 که زاهد افسی وقتست و میسازم بدین^۳ کورش
 بقصد جام ما در دست دارد سنگها یسار^۴
 نمانند محتسب وانها بماند بر سر گسورش^۵
 رحال رفتگان ما مگو با ما دگر ساقسی
 که سازد^۵ باده تلخ تو آب دیده ها^۶ شورش
 سلیمان کو که در جو هوا^۷ مهش کشیدندی
 کنون چون چو شد اندر خاک و هر سو میکند مورش^۸
 جهان با جمله لذاتش بزنبور عمل مماند
 که شیرینیش بسیار است و زان افزون شر و شورش

کیال از ضعف تن^۹ چون شمع دارد زرفشان چهره
 میسر کی شود وصل بتان بسا این زد و زورش

-
- (۱) ب، تاش، ده، لن - بخاک (۲) س - این غزل را ندارد (۳) تاش -
 بدان (۴) د - این بیت را ندارد (۵) ب - سوزد (۶) تاش - دیده^۶
 (۷) تاش - سما (۸) ب، تاش - بیت پس از بیت ۳ حساسی دارد
 (۹) تاش - توه ب - شد

دل که دلداری ندارد دل نشاید خواندندش
 نیست عاشق گر نباشد^۱ رسم جان افشانندش
 گرچه افتادست بر خاک رهش^۲ گلگون اشک
 تا مجالی هست خواهیم از پی^۳ او راندندش
 سهل باشد گر کنار ما گرفت از گریه آب
 برکنار آب چون گل گرسوان بنشانندش
 سرو میگویند از آن قامت بحیرت مانده است
 ز آنچه میگویند میماند بیکیبسا ماندندش
 خنده او میکشد مارا سوش بازیم و جان
 زانکه طفل است و لببازی میتوان خندانندش
 گر بخواهد^۴ عود پیش زلف و خالت عود^۵ سوز
 خوب میباید^۶ نخستین^۷ آنگهی^۸ سوزانندش^۹

پیش روی یار از ناسوختن ترسد کمال
 زاهدان تاکی ز آتش دم بدم ترسانندش

-
- (۱) ب - ندارد (۲) ب، د، تب - درش (۳) ل - از بر (۴) س - بیت
 (۵) و ۶ را ندارد (۵) ب، تب - او (۶) ب، تب - نگردد؛ تاش -
 بگردد (۷) د - عطر (۸) ب، تاش، ل، تب - خوب میباید
 (۹) ب، تاش، تب - اندکی

رفت یار من و بگذاشت مرا با دل ریش
 آشنا ناشده بیگانه شد از عاشق خویش
 نوش ناکرده هنوز از می وصلش جامسی
 خوردم از فرقت او بردل ریش این همه نیش
 قاصدی کو که بیارد خبر از آمدنش
 تا فرستم بر او جان و دل رفته ز پیش
 گر تکبر کند و نازا بمن میرسدش
 زانکه او محتشم است و من مکین^۲ درویش^۲
 آن کمان گوشه ابرو چه بلائیمت زهی
 که برآورد مرا راست^۳ جو تیر از همه کیش
 جای آنست کز اندیشه دوری تو باز
 سر برآرد بجنون عقل من دورنمدیش

جمع بود از تو پراکنده دلپهای^۴ کمال
 باز رفتی و پراکنده نمک بر سر ریش^۵

(۱) ب، ل، ن، تب - تکبر بکند یار (۲) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد
 (۳) ده، تاش - باز (۴) ب، تاش - پراکنده شد احوال؛ س، تب -
 پراکنده دل ریش (۵) ب - مرا بر سر ریش

رفتی ز بزم عاقبت ای شوخ^۱ جفا کیش
 از دیده برفتسی و نوفتی ز دل ریش
 در هجر تو چندانکه بدیدیم ز گریه
 جز اشک ندیدیم که کاری رود از پیش
 گر می نگذاری که سر زلف تو گیرم
 بگذار که چون زلف تو گیریم سر خویش^۲
 چندان که بگل خاطر بلبل نگرانست
 دارم بجمالت^۳ تگرانی من از آن بیش
 دی کردم از آن غمزه شکایت بلب او گفت
 داری هوس نوش مرنج^۴ از الیم^۵ نیش^۵
 تاکی کنی اندیشه آزار دل ما^۶
 ای مرهم جانها ز دل ریش بیندیش

برجان کمال این همه بیداد تو تا کی^۷
 شاهان نه پسندند ستم بر دل درویش

(۱) س، ل - ترک (۲) ب، تاش، ل، تب - چون زلف تو بگذار
 که گیریم سر خویش (۳) د - بجمالی (۴) تاش، ب - مترس (۵) س -
 بیت ۵ و ۶ را ندارد؛ د - این بیت را ندارد (۶) ب، تاش، تب -
 من (۷) ب، تاش، تب - تا چند

زهی کشیده کمان ابروی تو تا بن^۱ گوش
 دمیده سبزه^۲ خفت بگرد چشمه^۳ نوش^۴
 رخ تو شمع بیستان عنقی و ما در تاب
 لب تو چشمه^۵ آب حیات و ما در جوش
 کنون که شمع جمالت چراغ حسن^۶ افروخت
 دگر^۷ بطره^۸ مشکین رخ جو مساه میوش
 در آب دیده بدم غرقه دوش تا بمیان^۹
 گذشت در غمت امروز آبسم از سردوش^{۱۰}
 کجاست مطرب و ساهی و جام می کاین دم
 برآرد از دل سنان صلابی^{۱۱} نسوشت^{۱۲} نوش^{۱۳}
 نهادم از سر مستی عنان تفسسوی را
 زنت نرگس مستت بدست بساده فروش

اگر چه در خوشاب است گفتهای کمال
 ولی چه سود که هرگز^۱ نمیکنی^۲ در گسوش

(۱) س - سر (۲) ده تاش، ل، ل - لن - این غزل را ندارد (۳) س - عنقی
 (۴) ب - بگو (۵) ب - این بیت را ندارد (۶) ب - عدا (۷) س -
 بیت ۵ و ۶ را ندارد (۸) ب، تب - سود کسه يك در (۹) س -
 نمیکند

سرو دیوانه شدت از هوس آبالایش
 میبود آب کسه زنجیر نهند بریایش
 داشت از آب^۱ چو گل آینه در^۲ پیش جمال
 آب شد آینه از شم رخ زیبایش
 پیش من قصه عاشق کشی او مکنید
 ترسم این بشنوم از دل بسرود^۳ غمهایش
 گر برند از پی سوداش سر من چو قلم
 بر تراشم سری از نو بکنم^۴ سودایش
 دهند دزد دل ماست باو پنهانی
 گر زبان تو یکی نیست بماس^۵ بنمایش
 زیر پا تا نشود خار رخت^۶ خسته ز من^۷
 کرده ام چون مژه^۸ بردیده^۹ روشن جایش

گفته بی رخ ما کار تو صبرست کمال
 این نماید ازو کار دگر فرمایش

(۱) ب، تاش، تب - آن حور چگل (۲) ل - آینه بی (۳) تاش، ب -
 این مژده که از دل ببرد (۴) ل - سری و کم نکنم (۵) ب - بمن
 (۶) س - غمت (۷) ب، تب - خسته ز من خار رخت (۸) تاش - کرده
 خون مژه (۹) ب، تاش، تب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

شوخی که کشد عاشق نزدیک من آریدش
 گر خون من از شوخی ریزد بگذاریدش
 من کشته آن روزم^۱ کز خشم بکف تیغی^۲
 گوئی برقیبانت^۳ بر بسته بیاریدش
 تخی که ازو روید درد و غم دلداری
 تن خاک کنید آنگه در سینه بکاریدش^۵
 دارم هوس خالش گوئید بآن لبها
 من خاکم و او دانه بامن بسپاریدش
 ماهست اگرش افتد میلی^۶ به بلندیها
 بر بام دو چشم من گیرید و بر آریدش
 تعلیم دهم^۸ کینش باز از حسد و اورا^۹
 مازم بشما دشمن تا دوست نداریدش^{۱۰}
 گر نقش کف پایش بر آب^{۱۱} توان بستن
 حیفت بخاک ره بردیده^{۱۲} نگاریدش

با آنکه کمال آمد پیشش ز خسی^{۱۳} کمتر
 در چشم رقیب از خس کمتر شماریدش^{۱۴}

(۱) ده ل، لن، تاش - تیری؛ ب - تیغی (۲) ب - گیری (۳) س،
 تب - گوید بر قیباتش (۴) ب، تب - در دل (۵) س - این بیترا
 ندارد (۶) ب، تب - ماهم اگرش میلی باشد (۷) س - ما (۸) ل -
 کنم (۹) س - کینه؛ ب - گفتن مارا و حسد اورا (۱۰) ده ل - این
 بیت را ندارد (۱۱) س - بر خاک؛ تاش - بر لب (۱۲) س - بخاک
 آن در در سینه (۱۳) ب، تاش، تب - تو ز خسی (۱۴) ب، تاش -
 بیت بر از بیت ۶ جای دارد

کسی که دل طرف زلف یسار میکندش
 اگر فکند در آن حالسه دست میرسدش^۱
 رخ تو سوخت بخطر جان و دودها برخاست
 دگر زخاں منتبر چسبده داغ مینهدش
 کمند موی تو افتاده در آفتاب چه نکوست
 چو نیک بود کسی در قفا نگفت بدش
 تو سید گیر و رها کن بدیگری که کند
 که زنده تر شود از میکشی بدست خودش
 دهان تنگ شکر خند او چنان کردند
 پر از^۲ شکر که ز لبها نبات میدهدش^۳
 بیلی بر سر عاشق زد آنچنان کسه فناد
 ز پا چگونه نیفتد که^۴ بخت زد لگدش

دل کمال بنارو کرشمه بستد و گفت
 که باز با تو دهم لیک دل نمیدهدش^۵

(۱) بره س - این غزل را ندارد (۲) لن - بدان (۳) تاش - میدهدش
 (۴) تاشه - تب - جو (۵) د - این بیت را ندارد

گر زلف دراز افکنی از طرف بناگوش
 بسیار سر افتد بقدمهای تو از دوش
 هر گه که بوضف دورخ خوب تو افتم
 دارم چو سر زلف تو از هر طرفی گوش^۱
 نتوان بزبان با تو غمی گفت^۲ چو خامه^۳
 از دست تو برخویش همی پیچم و خاموش
 چندانکه بگوشی نروم از سر کـویش
 گر زانکه روم از سخن او روم از^۴ هوش
 ای عاشق خام از لب او نوش^۵ نه از جام
 باری ز مثنی نوش که باشد همگی نوش
 چون فاتحه برخوان وصال آن لب شیرین
 هرگز چو^۶ نمیخواند مرا^۷ کرد فراموش^۸
 مینوش کمال این می^۹ و میبوش ز زاهد
 بر رغم مخالف بگوشی میخور و می نوش

(۱) د - از طرف بناگوش؛ ب، تاش، س، تب - از هر دو طرف گوش
 (۲) د، س، ل - گفت غمی با تو (۳) ب، ل، تب - نامه (۴) ل - او
 رولم (۵) د - پرس (۶) د - از بسکه (۷) تاش - چرا (۸) س - بیت ۵
 و ۶ را ندارد (۹) ب، تاش، تب - می نوش کمال این دم و

گنه دیده گراینت کسه کردم نگهش
 دل مبنیاد^۱ شب و روز بجز در گنهش
 روی او ماه تمام ابروی او ماه نوشت
 دیدمی هردو اگر دیده شدی مه بمهش
 چون روم بر اثر او^۲ مروای سایه^۳ بمن^۴
 که تحمل نکند بارگران خاک رهش
 گر باشکم نظر افکندی و شد چشم تو سرخ
 باز بروی رقیب^۵ افکن و گردان^۶ سیهش^۷
 دل در افتاد در آن^۸ چاه^۹ زقین^{۱۰} چشم بزلف
 برسندهای بریده که برآرد ز چهش^{۱۱}
 جان برینست^{۱۲} که تنها خورد اندیشه^{۱۳} تو
 دل در اندیشه^{۱۴} آن نیز که ندهد فرحش

از تو بومی طلبیدست بدریوزه کمال
 تا کی این بغل تو دشنام ندادی^{۱۵} بدش

(۱) ب - نیفتاد (۲) س - بر سر کویش (۳) ب - تاش - من (۴) س -
 گدا (۵) ل - تاش - کودی (۶) د - این بیت را ندارد (۷) ب - تب -
 بدان (۸) ب - تاش - زرخ (۹) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۱۰) ب -
 تاش - تب - بر آنست (۱۱) ب - که گفتی ؛ ده - س - نداری - تب -
 که ندهد

لب میگزرد چو چشم گشایم بدیدنش
 خوشتر ز دیدنت مرا لب گزیدنش^۱
 لوزان دلم^۲ ز بیم جدایست همچو برگ
 بنگر ز شاخ لوزه بوقت بسریدنش
 چندانکه بافت صفت سرو میکنند
 بست است این سخن نتوانم شنیدنش
 چون صید از کشیدن دام اوفتد به بند^۳
 دام دلست زلف تو خواهم کشیدنش
 دل در کیمند زلف تو گو میکن اضطراب
 صیادرا ز مرغ خوش آید^۴ طپیدنش
 درجان چو درد عشق تو آرامگاه ساخت
 درمان مبادم ار طلبم آرمیدنش^۵
 ساکن نکرد گریه ز دل فرقت^۶ کمال
 سوز کباب کم نشد از خون چکیدنش

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب - تنم (۳) ده لن - بقیه
 (۴) ب، تاش - ز مرغ بود خوش (۵) ب - این بیت را ندارد
 (۶) تب - حرقت

ما بشادی جهانی نفروشیم غمش
 دولت اینست^۱ که ما یافته‌ایم از ستمش^۲
 صاحب درد شناسد که چه لذت دارد
 آن حلاوت که بمجروح رسد از الممش^۳
 تو بصورتگر چین باز نما عارض^۴ خویش
 تا خطت^۵ بیند و از دست بیفتد قلمش
 چون قلم بر ورق عشق نشد حرف شناس
 تا نند پاک ز دیباچه^۶ هستی رقمش^۶
 هرکه آشفته^۷ آن سلسله^۷ مشکین نیست
 کرده‌اند اهل محبت بجنون متهمش
 سالک آنست که هر دم زسر^۷ راه وجود
 ببرد^۸ جاذبه^۸ عشق بکوی عدمش

تا قدم برسر هستی نهد مرد کمال
 کس نخواند بجهان عاشق ثابت قدمش

(۱) د، س - راحت آنست (۲) د، س - الممش؛ ل، ل - لن - ایسن
 غزل را ندارد (۳) د، س - از ستمش (۴) د - صورت (۵) د - رخت
 (۶) ب، د، تاش - این بیت را ندارد (۷) ب - ره (۸) ب - نبرد

ما بفریاد آمدیم از ناله شبهای خویش
 پریشی میکن^۱ ز رنجوران شب پیمای خویش^۲
 با همه خندان لبی^۳ برمن بگرید شمع جمع
 گر برو پیدا کنم این سوز ناپیدای خویش
 من که بیقیمت تم پیش کسان^۴ از خاک راه
 خود فروشیها کنم گر خوانیم مولای خویش
 تا ببالای بلندت سر فـیـرو آورده ام
 سر بلندم راستی از همت والای خویش
 سرو برطرف چمن وقتی بجای خویش بسود
 تا تو سوی او برفتی او برفت^۵ از جای خویش
 حسن و زیبائی^۶ بناگوش تو از زبید که یافت
 خلعت سودای زلفت راست بر بالای خویش

هم بخاک پات کش بر دیده بنشانند کمال
 گر فرستی سوی او گردی ز خاک پای خویش

(۱) ل - فرما (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - با لب خندان
 همی (۴) ب - سگان (۵) ده ل ، لن - سرو رفت از (۶) لن -
 رعنائی

مرا بگفت کسان چون قلم مران از پیش
 که من زبنت تو خواهم گرفت خود سر خویش
 چو دل حدیث تو گوید ز دیده خون بچکد
 رود هر آینه خون چون دهن گشاید ریش
 اگر بریش دلم نیش تیز در^۱ نگرود
 در آن نظاره بحیوت^۲ فرو رود سر نیش
 بدست غمزه روانتر روانه کن تیبری
 که صبر آن نکند دل که برکشی از کیش
 دلا بیار سر و^۳ جان برسم درویشی
 که بی معامله آمد^۴ مرید نا درویش
 بحدلهای غلامی مرا گران شد^۵ گوش
 چنانکه نشنوم این بار پند نیک اندیش^۶
 مزید جور زدل کم نکرد^۷ مهر کمال
 چرا که جور تو بیش است و مهر بیش از پیش

(۱) د - تیزتره؛ ب - تیزنیش (۲) تاش - بحسرت؛ س - زحیرت
 (۳) ب، تاش - بیار دل وه تب - دلا بباز دل و (۴) ب، تاش
 تب - آید (۵) ب - کن (۶) ب، تاش، تب - بیت پس از بیت ۴
 جای دارد (۷) د - بر نکند

می میرسد از باغ بخدمت برسدش
 پوشیده خلوتگه عشرت بکشیدش^۱
 نا ریخته^۲ در کام صراحی زلب خم^۳
 بایاد لب یار نخستین بچشیدش
 از باده لب جام لب آب حیاتست
 در ظلمت غمها چو سکندر طلبیدش
 آن جوهر رازی که ز می^۴ مجلسیان راست
 گر شمع برارد بزبان سر ببریدش^۵
 مطرب مگذارید که فارغ بنشیند
 بشمینه فروشید و بریشم بخریدش
 ای محتسب این فتنه همه در سرچنگست
 فرمای که نیکوتر ازین هم بزیندش
 با بت^۶ شکنان گوی کمال از سر^۷ اخلاص
 کاین توبه بت راه من آمد شکنیدش^۸

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) د، ل - تا ریخته (۳) تاش - جام
 (۴) د، تاش - بمی (۵) س - بیت را ندارد (۶) ب - بر بت
 (۷) د - ره (۸) تاش - راه شما بت شکنیدش

نشان شبروان دارد سر زلف پریشانش
 دلیلی^۱ روشنست اینک چراغی زیر دامانش
 هران شمعی که در مجلس نهی با^۲ روی او ساقی
 چو خود را در میان بیند روان برخیز و بنشانش
 دل ریش ارچه راز خود زجان^۳ در پرده میدارد
 نباشد بر تو پوشیده جراحتهای پنهانش^۴
 ز قدت سرو را خواندم فرو گفتا محالست^۵ این
 تو باری سوسن این معنی چو میدانی فرو خوانش^۶
 بچوگان سرزلفش بگو میکن صبا^۷ بازی
 ولی زنهار بازی نیست باگسوی زرخدانش
 برویت دعوی خوبی چو دامن گیر شد گل را
 بدین تهمت^۸ نمیدارد^۹ صبا دست از گریبانش
 سر زلف سمن سمن سالی تو طاوسیت پنداری
 که پای^{۱۰} بسته میدارند در^{۱۱} صحن گلستانش
 بگو آن سرو قد خوش دار چون من عندلیبی را
 که در قونی بدست آید چومن مرغی خوش الحانش

کمال اریک سخن زین شعر در خاک عراق افتد
 چو مو در عین باریکی بچو در^{۱۲} چشم سلیمان^{۱۳}

- (۱) د - دلیل (۲) ب، تاش - از؛ ل - بود با (۳) ل - نهان
 (۴) س - بیتهای ۳ و ۴ و ۵ و ۸ را ندارد (۵) تاش - خیالست
 (۶) د، ل - این بیت را ندارد (۷) ب، تاش - صبا میکن نکو
 (۸) د - معنی (۹) س - نمیدارد ازین معنی (۱۰) س - پایش
 (۱۱) تاش - از (۱۲) ب، س، تب - بچیند چشم (۱۳) ب، تاش -
 بیت پس از بیت ۷ جای دارد

نیستم دسترس آنکه بیوسم یایش
 سر برفت و ز سر من نرود — و دایش^۱
 عاشق از سر دل خویش نیارد بـزبان
 خود گواهی دهد از حال درون سیمایش
 حال بیداری شمع از دل رنجور بپرس
 که چه آمد بسر^۲ از دیده^۳ شب پیمایش^۴
 ند چنان گم برخسار خود آن شمع چگل
 که بیروانه دلان نیست دگر پـروایش
 جای آنست که چون سایه رود^۴ سرو ز جای^۵
 گر بگویند بیستان صفت بـالایش
 طوطی از گفته^۶ ما قند مکرر چینه
 تا براندیم حدیث از لب شکر خـایش^۶
 گو قدم رنجه کن آن سرو^۷ بسر وقت کمال
 که سری دارد و خواهد که نهد برپایش

(۱) ده لـن - این غزل را ندارد (۲) س - بدل (۳) ده ل، تاش -
 این بیت را ندارد (۴) تاش - شود (۵) س - سرو از پای (۶) س -
 این بیت را ندارد (۷) تاش - کنی سرو

یار خرمن سوز ما^۱ گو روی گندمگون بیوش
 ورنه خواهد سوخت خرمن هرکرا عقلست و هوش^۲
 روی گندمگون نمود و جان ما يك جو فروخت
 از چه شد یار اینچنین^۳ گندم نمای جو فروش
 شاهدان از گوشها کردند درهـارا رها
 بر حدیث نازکت يك يك جو بنهادند گوش^۴
 صوفی پشمینه پوست^۵ گر به بیند چشم مست^۶
 زاهدی از سرنهد گیرد سبوی می بسـهوش^۷
 بسکه رخسار تو دلها برد و بر آتش نهاد
 آب در دریای چشم عاشقان آمد بجوش^۸
 زلف او عمرست و آن کس یابد آن عمر دراز
 کز لبش بر وعده^۹ بوس^۹ آب حیوان کرد نوش
 بلبلان بر شاخها کردند زان بالا حدیث
 از درختان چمن برخاست افغان و خسروش^{۱۰}

قصه ها خواندی و نشنید از تو هم^{۱۱} حرفی کمال
 عندلیب از صد ورق برگفت حال و گل خموش^{۱۲}

(۱) د، س - من (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش - از کجا
 پیدا شد این (۴) س - بیتهای : ۳ و ۶ و ۷ را ندارد (۵) ب، تاش -
 پوشش (۶) ب، تاش - به بیند پیچ زلف (۷) د، س - افکنـد
 سجاده تقوی جو زلف او بدوش (۸) ب، تاش - بیت را باین شکل
 میاورد:

اینچنین کان رخ دل ما برد و بر آتش نهاد
 چون نیاید آب در دریای چشم ما بجوش

(۹) ب، تاش، تب - نیش (۱۰) لن - این بیت را ندارد (۱۱) س،
 ب - بر خواند و هم نشنید از تو (۱۲) تاش - این بیت را ندارد

به نیتی که بر آن در بریم سجده^۱ خاص
 همیشه فاتحه خوانیم از سر اخلاص
 دلاچو طالب وصلی ز آب دیده منال
 که در بچنگ نیاردا^۲ چو دم زند غواص
 مراد هر دو جهان یافتم بدولت دوست
 دمی که یافتم از محنت رقیب خلاص
 لب تو کشت مرا ساقیا برسم فدا
 بریز خون صراحی که والجروح هصاص
 بزاهدان نرسد بوی تو برندان نیز
 عوام را چه رسد چون نمیرسد بخواص
 حدیث سیمعذاران کران گران شنوند
 گرفته اند مگر گوش پارسا برمصاص

کمال شهر گرفتی بقصه های غریب
 که عام گیر بود در سخن معانی خاص

(۱) ب، س - نیاید (۲) ب - کوی تو؛ تاش - برسد بوی او؛ تب -
 نرسد لعل تو (۳) تاش، س، ل، تب - بقصد

کجا کنند بتیغ از تو عاشقان اعراض
 ز شمع یاری پروانه کی برد مقراض
 بیا که بر تو کنم عرض سوز و درد^۱ نهان
 که از طبیب نبوشند خستگان^۲ امراض
 بلعل و در نکند نسبت آن لب و دندان
 کسی که لطف جواهر شناسد از اعراض
 دلا کدام ریاضت بود قوی تر از آن
 که يك زمان بنشیننی بزاهد مرتاض
 سواد چشم من از گریه شد تر و ابتر
 کنون محرد اشکم همی برد به بیاض
 جو بوی^۳ دوست شنیدیم و کوی^۴ او دیدیم
 دگر هوای ریاحین چرا کنیم و ریاض^۵

تو مستعد نظر شو کمال و قابل فیض
 که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض

(۱) س - عرض سوزهای (۲) تاش - دیگران (۳) ب - کوی (۴) تاش -
 ببوی ؛ س - روی (۵) س - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

داریم ساقیا هوس عشرت و نشاط
 جویای راه میکده ایم اهدنا الصراط^۱
 میخانه ساز و بکن وقف عاشقان
 خیری که بی ریاست به از صد پل و رباط
 زاهد بروز حشر پل و جوی کرده گم
 میخواره جسته از پل و بگذشته از صراط^۲
 ما عاشقیم و رند و بمشوق مختلط
 ای شیخ نیکنام بما کم کن اختلاط
 در شهر کس نماند از آن شد کسی رقیب^۳
 فوزین شود پیاده چو گردد تهی بساط
 زان لب روم بخنده چو دشنام بشنوم
 نقل و می است موجب شادی و انبساط

سرعت مکن بوصف لب و عارضش کمال
 کاریست هرد و نازک و شرط است احتیاط

(۱) ده - لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - این بیت را ندارد

(۳) س - رقیب کس

کسی که دوست ندارد ز جان ندارد خط
 که جسم^۱ دور زجان از^۲ جهان ندارد خط^۳
 جو کوثر است بخلد آب خضر در ظلمات^۴
 رواست گر لب ما زان دهان ندارد خط^۵
 چه رنگ از رخ خوبان رقیب را جز جنگ
 که باغبان زگل و گلستان ندارد خط
 نکرده زلف بکف زان ذقن^۶ چه بهره بزم^۷
 که تشنه از چه بی ریمان ندارد خط
 خوش آیدش که به بیند تنم رمیم ورفات^۸
 مگر پرست که جز استخوان ندارد خط^۹
 نشان خاک درش^{۱۰} پارسا گرفتم یافت
 زسرمه دیده اعمی چنان ندارد خط

بزاهد این سخن تو^{۱۱} اثر نکرد کمال
 درخت خشک ز آب روان ندارد خط

(۱) د - که چشم (۲) ب - به چشم درد ز جان و (۳) تاش، لن - این
 غزل را ندارد (۴) ب - آن خط و لب (۵) د - بیت ها ۲ و ۷ را
 ندارد (۶) س - دهن (۷) ب - بهره بری؛ ل - بهره بریم (۸) ب ،
 ل - ز بیم وفات (۹) س - این بیت را ندارد (۱۰) ب، س، تب -
 درت (۱۱) ب، س - بزاهدان سخن تو

دل چه کند سرو و^۱ تماشای باغ
 تا^۲ بتوأم از همه دارم فواغ
 مجلس ما با تو چه محتاج شمع
 چون تو نشستی بنشین گو چراغ
 سوخته جان همه از داغ و درد
 جان من از حسرت آن درد و داغ^۳
 زاهد خودبین که همه رنگ و بوست
 بوی تو بشنید بچندیسن دماغ
 گرچه دو چشمت دل ما برد اسیر
 هیچ نکردیم ز ترکان سراغ
 یار کند باز^۴ دلا گفتمت
 لیس علی المخبیر^۵ الّا البلاغ^۶
 برد دلت هندوی زلفش کمال
 باز عجب گر بشود صید^۷ زاغ

۱) ب - میل (۲) د، س، ل - ن - چون (۳) تاش - این بیت را ندارد
 ۴) تاش، س - یار (۵) ب - علی المرسل (۶) ب، تاش - بیت پس
 از بیت ۴ جای دارد (۷) د، ل، ن، س - گر نکند پای

کنار آب و لب چو یبار و گوشه باغ
 خوشت باصمی^۱ سرو قد پیشِ رط فراغ
 نواخت ریختها در چمن مغنی آب
 ترانه‌های تر او لطیف ساخت دماغ^۲
 شب بهار و شبستان باغ و صحبت یار
 چنین شبان و شبستان دلا بجو بجراغ
 مدار دور گل از می قدح دمی^۳ خالی
 که لاله دارد ازین درد بردل این^۴ همه داغ^۵
 اگر بروزه روم بـ ارقیب در قفسم
 شنیده باشی و دیده حدیث طوطی و داغ^۶
 چه غم بدفع غم باغ و گلشنی گر نیست
 که عاشق تو فراغت زباغ دارد و راغ
 ببوسه سبب ذقن گفتمش ز گلشن کیست
 کمال گفت تو انگور خود مپرس از باغ

(۱) د، تاش، تب - صنم (۲) می - بیت ۲ و ۳ را ندارد (۳) ب، تاش -
 از می چو گل قدح (۴) د - آن (۵) ل - ازین درد هم دلی بر داغ
 (۶) ب، تاش، لن - بیت پس از بیت ۳ جای دارد

یار بنیست بمجلس بنشانید چراغ
 روی او نور تجلیست مخوانید چراغ
 آفتابیت ز^۱ طالع شده همسایه^۲ ما^۳
 نه شبست این که ز همسایه ستانید چراغ
 خانه را روشنی آن چشم و چراغست امشب
 بگذارید همه شمع و بمانیید چراغ
 چشم دارید و بعه نسبت آن روی کنید
 نیست تاریک ز پروانه بدانید چراغ^۴
 گر ندیدید که چون دور شود سایه ز نور^۵
 یک شب از پیش رخ او گذرانید چراغ
 برنتابید^۶ بحسن رخ او ای مه و مهر
 گرچه هر یک برخ نمود^۷ فشانید چراغ
 تا سحر امشب دیگر من و آن زلف کمال
 شب درازست عجب گر برسانید چراغ

(۱) ب، ه، س - که (۲) ب، تاش - خال (۳) س - نیست بارنگ و ز بو
 لاله ندانید چراغ (۴) د - ز مهر (۵) د - بر نیایند؛ تاش - بر
 نیایید؛ س - نرسیدید (۶) ب - برخ از نور

ای خطت خوب و عبارت^۱ نازک و لبها لطیف
 خال مشکینت ملیح و عارض^۲ زیبا^۳ لطیف
 گر دو رخ پوشی و گر نه هر دو زیبا آیدت
 زانکه هم پنهان چو جان خوبی و هم پیدا^۴ لطیف
 تو لطیفی خواه در دل خواه در چشم آ^۵ فرو^۶
 قطره^۷ باران بود در بست و در بالا^۸ لطیف
 زلف سردر^۹ پات سود این خست و آن^{۱۰} در تاب^{۱۱} رفت
 پای تاسر نازکی اری و سر تا^{۱۲} پا^{۱۳} لطیف
 در لطافت آن دو ساعد میبرند^{۱۴} از سیم دست
 نیست جان من تن سیمین تو تنها^{۱۵} لطیف
 روی اگر تابی ز آه سرد و گرم^{۱۶} ما رواست
 رحمت سرما ندارد^{۱۷} طاقت^{۱۸} گرما^{۱۹} لطیف

گو بلطف طبع خود را میسر صاحب کمال
 هرکه میگوید جواب گفتهای ما لطیف

(۱) س - عذارت؛ تب - غبارت (۲) س - ملیح و روی شهر. آرا
 (۳) ب - آفرین (۴) ده س - بر (۵) تاش؛ تب - آن خسته زان ؛
 تاش - این خسته آن (۶) ب - آن خسته زان در پات (۷) د - ز سر
 تا؛ تب - نازکی و جمله سر تا (۸) تاش؛ ب، تب - میبسر
 (۹) ده س، تب - آه گرم و سرد (۱۰) س - نیارد (۱۱) د - طاقت و

در زودق حیانت جان رقیب خاشف
 یارب نگاه دارش از بساد نامخالف
 ما دین و دل نهادیم در وجه^۱ دلستانان
 صد شکر کاین ذخیره شد صرف در مصارف
 تا بسپری^۲ بسجانان کردند وقف جانرا
 واقف نبود گوئی زاهد ز^۳ شرط واقف
 گر درد و غم فرستی وصلت کنیم حاصل
 ما میکنیم تحصیل تا میرسد و طساشف
 معشوق و جام می را گر حق نمیشناسی
 در راه حق شناسی نه سالکی نه عارف
 دیدم لب و دهانش بوسی^۴ بچند^۴ گفتم
 گویند با لطیفان بسیار ازین لطایف^۵
 آید ببوی زلفت بر در کمال^۶ رقصان^۶
 چمنی بحدقه دارد در طوف کعبه طائف

۱) د - بر جور (۲) ب، تاش - تا نسپری (۳) د - زاهد نبود گوئی
 واقف (۴) ب، تب - بخنده (۵) د، س، لن - بیت پس از بیت ۴
 جای دارد (۶) تاش، تب - کمال و (۷) ب - کمال و گوید

زهی بدایت حسن رخت^۱ نهایت لطف
 خط تو حجت حسن و لب تو آیت لطف^۲
 غم تو قاصد جان شد خط و لبیت نگذاشت
 زهی رعایت^۳ حسن و زهی حمایت لطف^۴
 بیک خط و دو ورق^۵ شرح کرده اند و بیان^۶
 خطت^۷ مقالات حسن و لبیت حکایت لطف
 وجود من ز خیالت چنان لطیف^۸ شدست
 که آب میچکد از دیده ام ز غایت لطف
 به^۹ از نهایت حسن گلست و^{۱۰} خنده^{۱۱} او
 دهان تنگ تو چون غنچه در بدایت^{۱۲} لطف
 مرا که ورد زبان ذکر آن لب و دهنست
 خطاست گو نکند درسخن رعایت لطف

کمال پرتو سخن ختم^{۱۳} شد بسر و خوبی
 که حد حسن همین باشد و نهایت لطف

-
- (۱) ب، تاش، تب - خطت (۲) ب - بدایت لطف؛ د - ایسن
 غزل را ندارد (۳) تاش - گهی ز غایت (۴) ب، تب - گهی ز
 غایت حسن و گهی ز غایت لطف؛ س - زهی حمایت لطف و
 زهی عنایت لطف (۵) تاش، تب - بشکل خط دو ورق (۶) ب -
 بشکل خط دو ورق سرخ کرده اند میان (۷) ل، س - رخت
 (۸) ب، تاش - ضعیف (۹) س - نه (۱۰) س - (و) ندارد (۱۱) ب -
 غایت (۱۲) س - تنگ ترا دید در نهایت (۱۳) س - فهم

بحسن خلقی بستان دل ز عشاق
 که وجه احسن آمد حسن اخلاق^۱
 گل از روی تو گوئی نمنه گیرست
 که جمعی آمد از هرگونه اوداق
 دل از سودای آن ابرو عجب نیست
 که نکند سود دارد مایه هاطاق

کمال ار گفتی از دل غرق خونم
 بیان واقعی کردی نه اغراق

(۱) ب، د، س، ل، ن - این غزل را ندارد

بمسجد هفته از تو کجا يك سجده لاین
 که در آدینه‌ای زاهد پیش روز دگر فاسق
 له فی کل موجود علامات و آساراً
 دو عالم پر ز معشوق است کو يك عاشق صادق
 نیاوردی کسی درگوش آواز خطیبان سرا
 فلو لا یسمعون منهم^۱ هو العظم^۲ هو السراق
 چرا از دوست و امانی بلذتهای جسمانی
 غم لیلی خوری اولی که شهید و تکبیر فایق
 مریض العشق لا یفنی^۳ بسر الموت والحمی
 خوشا سرمستی مجنون^۴ خنک^۵ دلگرمی وامق^۶
 نسیم الود^۷ یحبیبکم رقیق الحب یشفیکم
 من الظلمات ینجیکم بدون الشمس^۸ و الشارق^۹
 دلت گرمست با دنیا میوشان ای کمال این تب
 چو در دارالشفای دین طیبی یافتی خادق

(۱) ب، ل، تاش - لا تسمعوا فیهم (۲) ب، ل، تب، د - هسو
 المعظم (۳) تب - لا یفنی (۴) ب، س - عذراء، تاش، لن - خوشا
 سرگرمی مجنون (۵) ب - خوشا سرگرمی (۶) ب - بیت پس از
 بیت ۳ جای دارد (۷) تاش، تب - نسیم الود (۸) س -
 جهوق الشمس (۹) ب، تب - و الطارق (۱۰) د، س، تب - از

طبیب عشق بخون گو بساز شربت عاشق
 که نیست در خور بیمار جز غذای موافق
 از آن متاع که عاشق بیمار خویش فرستد
 مراست جانی و آن نیز نیست تحفه لایق
 رقیب سعی نماید چو غم‌سوز^۱ تو بخونم
 بود موافقی غماز فکر و رای منسافی
 دلم بزلف تو چون پی برد بسرا^۲ میانست
 که کس بذهن پریشان نکرد فهم^۳ دقایق
 اگر دهان تو گویند هست و نیست ز تنگی
 نه کاذبند درین نکته عاشقان و نه^۴ صادق
 بزم خیال تجرد^۵ ولی ز زلف بتانم^۵
 در آمدست برگردن هزار گونه علائق
 کمال روی تو دید و زخوق^۶ درسخن آمد
 شود هرآینه طوطی ز عکس آینه ناطق

(۱) س - بفکر (۲) تاش - حل ؛ س - فکر (۳) س - درین نقطه عاشق
 اندونه (۴) س - خیال ز فردی (۵) ب - تاش، تب - تو مارا (۶) س -
 بگریه

هوای وصل تو دارد غریق بحر فراق
 چو تشنه که به آب روان بود مشتاق^۱
 شنیده‌ام که سگم خوانده عفاك الله
 من فقیر بدین هم ندارم استحقاق
 هزار بار بگرد جهان مه و خورشید
 برآمدند و نظیرت ندید در آفاق
 اساس عقل برافتاد تا به ابرو و چشم
 بنای حسن نهادی و برکشیدی طاق
 حدیث زلف درازت بگوش جان چو رسید
 بهم برآمد از آن حلقه حلقه عشاق
 صحیفهای ملون حواشی گل‌را
 فروغ روی تو آتش فکند در اوراق

شوند اهل سپاهان غلام طبع کمال
 گراین دوبیت سرایند مطربان عراق

(۱) ده ت، سه ل، لن - این غزل را ندارد

زحسرت خاک شد^۱ این چشم غمناک
 بپاک ار پا نهی باری برین خاک^۲
 نکو آموخت آن چشم از تو شوخی
 چه^۳ زود استاد شد شاگرد جلاک
 معلقها زند از شادی آن صید
 که آویزی پس از بمل بفتراک
 جو از رخ خوی بدامن پاک سازی
 شود پاکیزه تر آن دامن پاک
 ز شبگردی چه ترسم یار در چشم
 ندانم روز روشن از عس پاک
 بمرگ محتسب کم خود دلا غم
 بمقدار مصیبت جامه زن چاک^۴
 کمال از خس شمارد کمترت دوست^۵
 مگر در دوستی افتاد خاشاک

(۱) ب، س، ل - گشت (۲) ده لن - این غزل را ندارد (۳) س - که
 (۴) ب، تاش، س، ل - این بیت را ندارد (۵) ب، تب - شمارد
 کمتر آن یاره تاش - کمترش دوست

اگرچه دور بود از تو مه بعد فرسنگ
 دهان تو بشکر نسبتی^۱ است تنگ^۲
 مپوش رخ^۳ که غلو کسرد خط نگارین^۴
 جو دورند ز نظرها بگیرد آینه زنگ
 براه عشق گرت پای بشکند صوفی
 زگشت کوی بتان تا سرت بجاست ملنگ
 ز اشک جمله تنم سرخ ساخت مردم چنم
 چنانکه رنگزانا بدل خوش آید رنگ^۵
 رسم بزلف تو از صبر با دل بر خون
 بدان دلیل که خون مشک میشود بدمرنگ^۶
 زبیس که تیر تو دام بدل جو خاک خم
 برآید از گل^۷ من هر طرف درخت^۸ خدنگ
 به اهل قبله جو کردند آشتی توکان
 چرا بعاشق آن روست غمزه‌ها را جنگ^۹
 جو این غزل سرو پایش دقیق و شیرین است^{۱۰}
 سرد کسه نغمه سرایان بدو کنند آهنگ^{۱۱}

کمال از دل سخت رفیق و یسار منال
 تراکه آرد همی باید از میان دو سنگ^{۱۲}

- (۱) ب - شکر (۲) تاش، ل - این غزل را ندارد (۳) لن - رو ؛
 ب - بیوش خط (۴) س، تب - ز نگاری (۵) ده، تاش - بیت پس
 از بیت ۲ جای دارد (۶) س - این بیت را ندارد (۷) س - از دل
 (۸) ب - هزار (۹) ب، س - این بیت را ندارد (۱۰) د - باریکست
 (۱۱) ب - این بیت را ندارد (۱۲) بیت پس از بیت ۷ جای دارد

ز رویم وقت کشتن میرود رنگ
 که میترسم بگیرد^۱ تیغ او زنگ
 گذشت از خون من نارانده شمشیر
 چه حکمت بود پیش از آشتی جنگ
 بیازی گل زدم ناگه برو^۲ گفت
 چرا بر شاخ نازک میزنی سنگ
 جو بوسی میدهی باری^۳ روانتر^۴
 که دام با دهانش فرصتی تنگ
 سگم میخواند و میخواهدم عذر^۵
 سگی باشم اگر دام ازین ننگ
 بمن هر غم کزو آید رود آه
 باستقبال او تا نیم فرسنگ

کمال از دل نیاری ناله بیرون
 که رسوائیست چون خارج شد آهنک

(۱) ل - ز بیم آنکه گیرد؛ ده - س - بر آرد؛ ب - که میترسم که
 گیرد (۲) ل - بدو (۳) ب، د، تب - اگر بوسیم می بخشد (۴) تاش،
 س - اگر بوسی همی بخشی روان بخش (۵) س - سگم میخوانی و
 میرانی از در

ای وردی گل بهشت از رخ نازکت خجل
 لعل لب تو غنچه‌را کرده بخنده منفعل^۱
 تا نگرفت از رخت نخه^۲ مصور صبا
 صورت گل بهر^۳ وردی بر نکند^۴ از آب و گل
 من بهوای قامتت عمر دراز یافت^۵
 زانکه همیشه کرده‌ام کسب هوای معتدل
 بردرت آتش دلم رفته و برگرفته دان^۶
 گر نبود بگرد آن آب دو دیده متصل
 چشم تو چون کند مرا تو بحلی طلب کنی
 گر نکند دوباره‌ام نیست بدوستی بحل
 چون نرسید^۷ رشته^۸ عمر بدود وصل تو
 منت او چه میکنم گو اجلس زهم^۹ گل
 دی بکمال گفته^{۱۰} دل بر ما بیار و جان
 سوی خودم نما رهی^{۱۱} تا بروم بجان و دل

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - غنچه (۳) ب، ل، تاش - زهر
 (۴) ب، ده تاش، تب - نکشید (۵) ب، تب - آن (۶) ب - بکشید
 (۷) ب، تب - بهم؛ تاش - ز خود (۸) ب، تاش - رهی نما

بزلف و خال تو کردیم خون خویش سبیل
 بشرط آنکه سنانند خونبها ز قلیل
 متاع من سروجانست و نیست لایق دوست
 بدوستان چه فرستد کمی متاع قلیل
 تنم گداخت چو شمع^۱ و دلیل ضعف دلست
 عجب^۲ که پیش تو روشن نگشت ضعف^۳ دلیل
 رقیب ساخت دو چشم تو برشم کب^۴ بود
 دو دجله بود روان چشم من^۵ شد اکنون نیل
 چه التفات محب را ببویستان نعیم^۶
 که دل ز روی تو باغیست بر ز نار^۷ خلیل
 بوصل صحبت یوسف عزیز من مشت^۸ باب
 جمال یار نبینی مگر بصبر جمیل

کمال زلف بتان گر خیال مبیندی
 مرو بخواب که هندوستان به بیند^۹ فیل

-
- (۱) ل - گداخت ز جان (۲) ب، ل، تاش، سر، تب - مگر (۳) ب، ل، تاش، سر، تب - نشد ز ضعف (۴) ب، تاش، س، ل، تب - ما
 (۵) ب، لن - کنون شد (۶) د - ز باغ (۷) ل، س - نه بیند

بیتو مرا خواب و خیال وصال
 آن همه خوابت بچشم و خیال
 جان سوی بسالای تو بیدل^۱ نوقت
 مسوخ ببالا نرود جز بیسال
 حاجتم از روی تو يك دیدنست
 دود محفل نظمت و مؤال^۲
 بر روی گل قلم صنع را
 خوشتر از آن^۳ نقطه نینفاد خال^۴
 سوختگان روی بی آتش نهند
 گر تو بجنبت نمناسی جمال
 جان و سر و^۵ خرجه برم پیش تو
 هیچ نگیری زمین الا ملال
 زلف تو خواهم بتفأل گرفت
 دال گرفتند مبارک بفعال
 لامیه^۶ گفتم غزلی تصا بری^۷
 برگذر قافیه نام کمال

(۱) ب - تب - دل (۲) ب - تب - بیجان (۳) ب - ترتیب بیتها
 ۲ ۵ ۴ ۳ ۶ ۴ ۴ (۴) ب - تاش - تب - ازین (۵) س - بیت ۴ و
 ۷ را ندارد (۶) ب - تاش - تب - سم (۷) تب - لازمه (۸) ب - تاش
 تب - تا بود

بوی بحسن و لطافت^۱ نداشت با همه حال
 هر آنچه در رخ تست ای مه خجسته جمال^۲
 نگار سرو قد گلغذار بسته دهـــــــن
 بت^۳ شکر لب بادام چشم مشکین خیال
 اگر چه ابروی خوبت^۴ بدلبسری طاقت
 بر آفتاب جمال تو هست جفست هلال
 مرا امید وصال تو چون زیاده هواست
 نشان کوی تو میپرسم از نسیم شمال
 خیال وصل تو دی در تصورم بگذشت
 زهی تصور باطل زهی خیال محال
 دل از زشوی رخت^۵ ناله میکند چه عجب
 فغان آتش سوزان بود زاب زلال
 رخت جو ماء تمامست کی بود نقصان
 ز راه لطف اگر بنگرد بسوی کمال

(۱) ب - لطف و ملاحظت (۲) ده س، لن - امین غزل را ندارد
 (۳) تاش - بتنی (۴) تاش - شوخت (۵) ب، تب - لبث

زاهد شهیم ز رنــسـدی میکند هر دم سؤال
 ساقیا می ده که او درس ندارد جز خیال
 ناله دلوز و آه محتگان بیدرد نیست
 ای که دردی نیست باری از ا پی دردی بنال
 خلوت وصلت درگیر ای چراغ صبحدم
 تا نیابد شمع راهی در شبستان وصال
 بارها درحیرت باد سحر گاهم که چون
 باچنان بیطاقتی یابد در آن حضرت مجال
 جان برویت همچو گل گفتم برافشانم روان
 زان همی ترسم که طبع نازکت گیرد^۳ ملال
 با چنین بخت پریشانی که در طالع مراست
 دولت وصل تو میخواهم^۴ زهی فکر محال

گر تو روزی از سگان کوی خود خوانسی مرا
 خود همین باشد کمال دولت و بخت کمال

(۱) تاش - بر (۲) ب - آن (۳) تاش، ل - که گیرد طبع نازک را
 (۴) لن - میجویم

سرو مایسل بقدر تمت چه حاجت بدلیل
 همه دانند که الجنس الی الجنس^۱ یحیل
 آن خط سبز و لب لعل کزان^۲ سیری نیست
 سبزی خوان خلیل است و نمکدان خلیل
 مینماید رخت افروخته تر از سر زلف
 چون چراغی که درو نور فرایند ز فتیل
 روشنست از ما خانقه امشب^۳ صوفی
 شمع بنشان بکناری و^۴ رهاکن فندیل
 دیده تیره اگر گرد رخت سازد کحل
 خاک پای تو مرا دیده شود از دوسه میل
 نیل مصرت دو چشم من و تو یوسف مصر
 بهر نظاره خدا را بنشین بولب نیل
 میکند بیتو شکیبائی یعقوب کمال
 که جمیلی تو و صبر از تو بود صبر جمیل

(۱) ب، تاش - الجنس مع الجنس (۲) ب، س، تب - کزو (۳) تاش -
 ما (۴) تاش - بنشان، تو بیک بار و (۵) تاش - صد

گر چشم شوخ تست بعاشق کشی مثل
 ما بر تو عاشقیم بحمدالله از ازل
 دل ز آنچه^۱ گفت دردهنت هست^۲ جای نطق
 شرمنده شد جو آن سخنی بود بیمحل
 باکام بر شکر مگس انگبین ز دور
 قند لب تو دید و فکند از دهان عسل
 عشاق را جو حسن^۳ بتانست قبلگاه^۴
 روی تو قبله^۵ دل ما شده ازین قبل
 چشم ز گریه رو بخرابی نهاده است
 آری فتد بخانه^۶ مردم زخم خلل
 مارا بگفت و گوی تو آن زلف و رخ فکند
 در حلقها زدور و^۷ تسلسل فتد جدل
 داند وفا و مهر نکو یار ما کمال
 لیکن چه حاصل است زعلم بلا عمل

(۱) تاش - زانك (۲) ب، تاش، تب - نیست (۳) د - ز روی (۴) ب،
 تاش، تب - بتان قبله، دلست (۵) ل - گشت؛ ب - بود (۶) ب -
 (و) افتاده است

لاف رندی مزن ای زاهد پاکیزه خصال
 درد آن^۱ حال ننداری بهمین^۲ درد^۳ بنال
 تو و مستوری و بیجاده و^۴ طاعت همه عمر
 ما و مستی^۵ و نظر بازی و رندی^۶ همه سال
 ما نه آشفته^۷ زقسیم که در آب و گلست
 نظر پاک نباشد نگران برخط و خال
 هرکس از مائده^۸ وصل نصیبی طلبید
 تا کرا بخت نشاند بسر خوان وصال
 چم حق دیده کجا بسته^۹ فردا باشد^{۱۰}
 عاشق و وعده^{۱۱} تأخیر^{۱۲} رهی امر محال
 طالب دوست کزو دور شمارد خود را
 بیخبر تشنه همی میرد و در عین زلال^{۱۳}

گرچه نقصان کمال از می و شاهد بازیست
 در مقامی که همه اوست چه نقصان چه کمال

(۱) د، ل - این (۲) س - ذوق اینحال ننداری تو ازین (۳) ب، لن،
 تب - حال (۴) ب، تاش، تب - (و) ندارد (۵) ب، س - رندی
 (۶) ب - مستی (۷) س - دایره (۸) تاش - طالب؛ س - منتظر
 (۹) س - شد (۱۰) د - عاشق و صبر ز روی تو؛ تاش - طالب و وعده
 دیدار (۱۱) س - این بیت را ندارد

مرا سرگشته میدارد خیال زهد بیحاصل
 بیا ساقی و مگذارم درین اندیشه باطل
 مرا ناصح بعقل و دین فریبد هر زمان باز آ
 کسی کو عشق میورزد بدینها کی شود مایل
 ملامتگوی بیحاصل که درد ما نمیدانند
 گهم دیوانه میخواند بنادانی گهی عاقل
 هنوز آثار بود ما نبود از آب و گل پیدا
 که در روی پریرویان فرو شد پای ما در گل
 صبا از شمع مجلس پرس حال سوز پروانه
 که از احوال جانبازان بود نظارگی غافل
 بسی خونها که از چشمت میان چشم و دل رفتی
 اگر خیل خیال تو نبودی در میان حایل

يك امشب برفشان دامن کمال از مهر مهرویان
 چرا چندین نیاساید کس از سودای بیحاصل

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از نسخه چاپ تبریز)

مرا گویند عاشق کرد و بیدل
 چه کار آید مرا تحصیل حاصل
 حدیث آب چشم خویش با دوست
 نگفتم کان حدیثی بود نازل^۱
 مرا چون دید گریان گفت رفتم
 که بارانست و خواهد راه شد گل^۲
 بآه خستگان دارد بسی می^۳
 بود سرو سہی با باد مایل^۴
 بدل گفتم که هیچ آن زلف دلبنده
 گناید مشکل ما گفت مشکل
 نکو خواندند^۵ ماه آسمانت
 یقین بودست الألقاب^۶ تنزل^۷
 در و بامت پر از دلها عجب نیست
 تو عیاری بود عیار پردل

کمال آن دم که روز رحلت اوست
 نخواهد بست جز مهرت^۸ بمحمل

-
- (۱) ب، تاش - بیت یس از بیت ۶ جای دارد (۲) د، ل، لن - این بیت را ندارد، س - میافزاید:
 چه اختر بود کامشب برسم تاخت
 که مه درخانه^۵ من ساخت منزل
 (۳) تاش - این بیت را ندارد (۴) ب، تاش، تب - خوانند (۵) ب،
 تاش، لن - الأسماء (۶) تب - الاسماء منزل (۷) ب، تاش، تب -
 عشقت

نیست جز درد سری زین دل غمگین حاصل
 باک که گویم که چها میکشم از محنت دل
 ظاهر آنست که از لذت جان بیخبرست
 هرکرا نیست دل از جانب خوبان مایل
 برو ای ناصح و دیوانه مکن باز مرا
 که نباشد بنصیحت دل مجنون عاقل
 قاصد کشتن ما گشتی و داریم رضا
 خون ماریخته بیموجب و گردیم بحل
 نیست چون خال تو هندوی مبارک روشی
 که بشادیش بخوانند جهانسی مقبل

ای که هر لحظه نمائی ره مجد بکمال
 تو رو آنجا و مراورا بخرابات بهل

ب، قاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از نسخه
 چاپ تبریز)

نیست کمر را بحسن روی تو قیل
 چه توان گفت روشنست دلیل
 با لبیت چشم را مضایقه چیست^۱
 مست کی دیده^۲ بنقل بخیل
 میکند سر زخاک پای تو زلف^۳
 راستمت این^۴ سخن که کل طویل
 دل سنگین تو بجانب مهیر
 نکشد با هزار جر قیل
 غم تو خوردم آنگهی کشتی
 خونبها پیشخورد کرد قیل^۵

دین و دنیا فشانند بر تو کمال
 که^۵ همین داشت از کثیر و قلیل

(۱) ب - نیست (۲) ب، تب - سرو (۳) ل - آن (۴) ب، فاش - بیت
 پس از بیت ۳ جای دارد (۵) ب - گر

از لب او تا خیری یافتیم
 آب حیات دگری یسافتیم
 گرچه بچستن^۱ دهندش کس نیافت
 ما لب او را شکوری یافتیم
 از بس چندین طلب^۲ آن شوخ را
 کینه‌وری فتنه‌گری یسافتیم
 بر دل ما گرچه زد از^۳ غمزه نیر
 نیست شکایت نظری یافتیم
 در حرم^۴ وصل که جانست و دوست
 رحمت تن در دسری یسافتیم^۵
 گرچه گدائیم و کم از خاک راه
 یسر سر راهی گهری یافتیم
 این همه اکسیر سعادت کمال
 از^۶ طلب خاک دری یسافتیم

(۱) س - نخستین (۲) س - شکر (۳) ب، فاش - آن (۴) تاش - نظر
 (۵) س - این بیت را ندارد (۶) د - در (۷) ب - قافیه در همه جا
 "یافتیم"

از لب^۱ و زلف او نشان جستم و باز یافتم
 آب حیات خوردم و عمر دراز یافتم
 سر خداست نقطیه آن دهن و در آن سخن
 واقف سر غیب را محسوسم راز یافتم^۲
 راهروان کعبه گو بر پی من نهید پی
 کز سر کوی او رهی سوی حجاز یافتم
 جنت نسیم زاهدان و بنماز یافتی
 دولت وصل نقد را من به نیاز یافتم
 چون بنظاره آمدم^۳ روز شکار دلبران
 دام دل سبکتکین زلف ایاز یافتم
 نی تو به بندگان خود جور و ستم کی و بس^۴
 جمله شهبان حسن را بنده نواز یافتم
 بر سر کوی دلبران بود کمال گم شده^۵
 گرد در^۶ تو اش طلب کردم و باز یافتم

(۱) س - رخ (۲) س - بیت ۲ و ۶ را ندارد (۳) ب - آیدم (۴) ب،
 تاش - همی کنی (۵) ب، لن - دلنده (۶) ب - گرز در

آن دهان را بدو لب قند مکرد گفتیم^۱
 سخن مختصر خوب چو شکر^۲ گفتیم
 عارضت^۳ را که شد از خال و خط آلوده بمشک
 پیش دلسوختگان شمع معنبر گفتیم
 چون^۴ بوصف رخ تو روز شد امشب شب ما
 صفت زلف سیاهت شب دیگر گفتیم
 دل ز مشکینی آن خال حدیثی میگفت
 چون^۵ بزلف تو رسید آن سخن از سر گفتیم
 ذکر بالای تو گفتیم برابر^۶ با سرو
 هر دو چون ذکر^۷ بلند است برابر گفتیم
 دیده برخاک درت کرد بخونابه سواد
 ماجرائی که شب هجر^۸ بر آن در گفتیم^۹
 باتو از بیم ملالت^{۱۰} صفت اشک کمال
 گرچه رنگین سخنی بود روانتر گفتیم^{۱۱}

(۱) ب، تب - گفتیم (۲) د، س، لن - سخن مختصری همچو شکر بسر
 گفتیم (۳) ب، ل، تاش، تب - عارضش (۴) د، ل - جو (۵) د، ل - جو
 (۶) ب، تاش - سراسر (۷) ب - ذکر بالای (۸) ب، ل - دوش (۹) س -
 این بیت را ندارد (۱۰) ب، تاش، س، تب - ملالت (۱۱) ب - قافیه
 همه جا "گفتم"

ای بخت یاریتی که بیاران رسانیم
 در تازگنای فرقتشان وارها سانیم^۱
 من مرده‌ام نه زنده بدین حال کس مباد
 حقا خجالتست ازین زندگانیم
 نه پرسنی نه طال بقاشی نه نامه‌ای
 این چشم داشت نیست زیاران جانیم
 خون میخورم بجای می اینست عشرتم
 جانم بلب رسید ازین کاسرانیم
 با صد دریغ جان بجوانی دهم بباد
 گر زانکه رحمتی نکنی بر جوانیم
 ای باد رنجه کن قدمی در حرم شاه
 آنگه بعرض او برسان نا توانیم
 پایم بدست نیست ولیکن بسر دهم
 چون خامه باز گو بسخط خویش خوانیم

صدق کمال ساده درون و کمال صدق
 دانم که نیک دانی و به زین بدانیم

(۱) د، تاش، س، ل، ل، ن، تب - این غزل را ندارد

ای زنگیان زلف ترا شاه چین غلام
 آئینه دار حاجب رویت ^۱ تمام
 شد روشنم که منزل سرو است جـویبار
 کز چشم من نمیروود آن سرو خوش ^۲ حرام
 دل انتظار وعده وصل تو میکشـد
 مسکین دل شکسته که دارد خیال ^۳ خام
 جانم بلب رسید جو زلف تو بگذرد
 آید بلب هرآینه چون بگذرد ز کام
 چشم جو دید روی تو در تاب^۴ زلف گفت
 صبح امید ماست که شد پایبند ^۵ شام
 خوش حلال باد که بیموجبی کند
 نظاره جمال تو بر عاشقان حرام

هر کس ز ننگ و نام طریقی گزیده انسد
 باعشق تو کمال بر آمد ز ننگ و نام

(۱) د، ل، تاش، س، لن - این غزل را ندارد (۲) تب - رسید - چو
 ز وصل تو بگذرد (۳) ب - چشم تو دید روی تو در باب

با تو از دل نشانه یافته‌ام
 ۱ خبر از دزد خانه یافته‌ام
 هر چه گم شد مرا گمان^۲ برتست
 جویت چون بهانه^۳ یافته‌ام
 تا شدم گم بکوی محنت دوست
 دولت جاودانه یافته‌ام
 حده‌ها کرده‌ام سر خود را
 تا بر آن آستانه یافته‌ام
 گر نیابم قبول ضربت تیغ
 ۴ شرف تازیانه یافته‌ام
 بوسم آن لب بلا غرامه که باز
 ۵ دستگه صوفیانه یافته‌ام
 تا کمال از تو شد ز^۶ عالم فرد
 در جهانش^۷ یگانه یافته‌ام

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) س - نشان (۳) ب - تاش، ده - لن -
 نشانه (۴) تاش - این بیت را ندارد (۵) لن - این بیت را ندارد
 (۶) ب، تب - به (۷) تاش - جهانت

باز دران کو گذری یافتم
 بردرش از کعبه دری یافتم
 پیش گدایان سر کوی دوست
 ملك^۱ جهان مختصری یافتم
 جان و سرو دیده چه داریم دوست
 از همه چون دوستری یافتم
 گر نظر مردم ماقبل بماست
 آن ز قبول نظری یافتم^۲
 ای که گریزد دلت از داغ عشق
 رو که ترا بسی جگری یافتم^۳
 بیخبر افتاده در آن کوست^۴ دل
 این قدر از دل^۵ خبری یافتم

دل شد و دلبر بکف آمد کمال
 گر شبه گم شد گهری یافتم^۶

(۱) ب، تاش، ل، تب - هر دو (۲) ب، تاش، ل - بیت پس از بیت
 (۳) جای دارد، س - این بیت را ندارد (۴) د - این بیت را ندارد
 (۵) د - کوی (۵) ب - وی (۶) ب - قافیه همه جا " یافتیم "

بساز در عشق یکی دل بغلامی دادم
 خواجه را گو که بیاید بمبارکبا دم^۱
 بنده را از توجه جای گله آزادبهاست
 هست جای^۲ گله وقتی که کنی آزادم
 توجه شاخ گلی و بی تو مرا رخ شده زرد
 منم آن برگ که از شاخ جدا افتادم
 بر فلک ناله^۳ من گوش ملایک^۴ کرساخت
 آه اگر در دل شبها شنوی فریادم
 از می عشق تو ساقی قلحی داد مرا
 که می خلد و لب حور برفت از یادم
 باعو بنیاد نهم باز طریخانه^۵ عشق
 طاق ابروی تو گر برنکند^۶ بنیادم

الف قد تو آن روز بزد راه کمال
 که بمکتب الف و بی بنوشت استادم

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - نیست وقت، ل، لن -
 هست وقت (۳) د، ل، لن - مهی را (۴) ل - تو گر میکند از د -
 تو گر بر کند از

باز می بیخودی بروی تو خوردیم
 از حرم و دیر عزم کوی تو کردیم
 خاک در دیر و کعبه چند توان بود
 نوبت آن شد که گرد کوی تو گردیم
 شکر که هر شام از^۱ تو بادل گرمیم
 آه که هر صبح ببتو^۲ بسادم سردیم^۳
 گر همه درمان خود^۴ طبیب فرستد
 کوی رسد آنها بما که ما همه دردیم
 روی بما کرده گونه گونه بلاهاست^۵
 ناز تو با اشک سرخ و چهره^۶ زردیم
 گر روی عمر ما تمام بسه پیچند
 ما سر طومار دوستی ننوردیم
 در ره او تا کمال تونده^۷ ما ساخت^۸
 جز جگر و درد درد هیچ^۹ نخوردیم

(۱) د - با (۲) ب، تاش، تب - از تو (۳) س - این بهت را ندارد
 (۴) ب، تاش - ما (۵) ب، تاش، تب - بلاها (۶) س - پخت
 (۷) ب - جز جگر درد هیچ چیزه تاش، تب - جز جگر و کرده (تاش -
 کرد) درد هیچ

ببسو خویش گردان زنده بازم
 همی کش ساعتی دیگر بنازم^۱
 بشمع امشب مگرد دل همزبانست
 که او میسوزد و من میگذانم
 سر زلفت مرا عمر درازست
 خداوندا بده عمر درازم
 اگر کردم نظر بازی برویت
 بحمدالله که باری پاکبازم
 بچشم کی پرد^۲ مرغی که تا باز^۳
 بیارد نامه از سوی تو بازم^۴

کمال خسته گفתי چاکر ماست
 بدین اقبال دایم سرفرازم

(۱) د، س، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - میپرد (۳) تاش -
 تا خوش (۴) تاش - از تو سوی یارم

بحمدالله که دیگر بار روی دوستان^۱ دیدم
 چو بلبل میکنم مستی که باغ و بوستان دیدم^۲
 من آن مرغ خوش الحانم که بیرون از^۳ قفس خود را
 باقبال بهار ایمن ز تشویش خزان دیدم
 فلک گرفتار روی مهر و برگردید از یاری^۴
 فراموش شد آن، هر دو چو یار مهربان دیدم^۵
 شب قدری که میجستم بخواب و روز نودوزی^۶
 چو آن^۷ رو دیدم و آن مو^۸ همین دیدم همان دیدم
 مراد من میان یار بود آن در کنار آمد
 میان راحت افتادم چو رنج بیکران دیدم
 زمان وصل کز دیگر زمانها به^۹ نهد عاشق
 بروی دوستان من این زمانها^{۱۰} آن زمان دیدم

کمال آن دم که خواهی دید بایاران قوین خود را
 بگو این دولت ازین شه صاحب قوان دیدم

(۱) ل- دلستان (۲) د- این غزل را ندارد (۳) تاش، س- (از) ندارد (۴) ب، تاش، ل- فلک گرفتار بد مهری مکن نامهربانی هم (۵) س- بیت ۳ و ۶ را ندارد (۶) د، ل- بخواب آن روز نیکوئی؛ تاش- بخواب و روز بیداری (۷) س- این (۸) س- خط (۹) ل- خوش (۱۰) ل- زمانها

بخالت نسبت مثك خطا کردم خطا کردم
 من این^۱ تشبیه بی نسبت چرا کردم چرا کردم^۲
 صبا انداخت در دستم شبی زلف جو چو گانش
 چگویم کان نفس با او چها کردم چها کردم
 چو دیدم قبله روی تو صد ساله نماز خود^۳
 بمحراب دو ابرویت^۴ قضا کردم قضا کردم
 رفیبت تربیت فرمود یکبارم^۵ بدشنامی
 من از شادی دوبار او را دعا کردم دعا کردم
 دل خود را که از ریش کهن شد نو بنوا^۶ خسته
 بداروخانه^۷ دردت دوا کردم دوا کردم^۷
 نوشتم کز تو نگریم بخون خود خطی وانگه
 دو چشمت را برین^۸ معنی گوا کردم گوا کردم
 کمال ار اندکی زان خط^۹ غباری داشت برخاطر
 چو دیدم روی او^{۱۰} با او صفا کردم صفا کردم

(۱) ب، تاش - چنین (۲) س، ل - این غزل را ندارد (۳) تاش -
 رویت بمحراب دو ابرویت (۴) ل - به ابروی جو محرابت (۵) د -
 يك روزم (۶) ل - تو بتو (۷) د - این بیت را ندارد (۸) ب، ل،
 تاش - بدین (۹) ب - در (۱۰) ل - دیدم آن دو رخ

بدرد تو جز ناله همدم ندادم
 کسی را درین پرده محرم ندادم^۱
 جفای جهان میکند عاقل و من^۲
 غمت^۳ دارم و از جهان غم ندادم
 بمهر رخت عالمی دارم امروز
 که يك ذره پروای عالم ندادم
 اگر ماه گویند ماند برویت^۴
 من این نکته چندان^۵ مسلم ندادم
 من باد در دست دور از دهانت
 سلیمان و قتم که خاتم ندادم^۶
 غم و محنت و درد^۷ چندانکه خواهی
 من از دولت عشق تو کم ندادم
 از آن دم که غایب ز چشم کمالی
 دل^۸ بیغم و چشم بینم ندادم

(۱) م، ل - این غزل را ندارد (۲) ب - عاشق من (۳) ب - غمش
 (۴) د - اگر دم زند با تو طوطی بمنطق (۵) ب، تاش - چندین
 (۶) ب، تاش - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۷) ب، تاش - رنج
 (۸) ل - دلی

بر آمد جان^۱ ز شوق آن دهانم
 بر آوردی بهیچ ای دوست جانم^۲
 گریبانم بدست خود چه دوزی
 که از دست تو بازش میدرانم
 ز تو میپرسم^۳ و میگیرم از شوق^۴
 سخن میگویم و در^۵ میچکانم
 چو در گفتار میآری لب خویش
 شکر میچینم و جان^۶ میفشانم
 اگر بویت بمن جاننی رساند
 چه میترسی یکی را^۷ صد رسانم
 مرا پرستی ز عقل و دین چه دانی^۸
 ترا دانم من این و آن ندانم^۹
 کمال از جانستانش^{۱۰} رنجه شد گفت
 چه میرنجی حق خود میستانم

(۱) س - دل (۲) د - این غزل را ندارد (۳) ب - میترسم؛ س - زمین
 میبوسم؛ تب - ترا میبوسم (۴) ب، تب - ای دوست (۵) ب، تب -
 خون (۶) تاش، ب، ل، لن، تب - در (۷) ب، تاش - چه میپرسی
 یکی از؛ تب - چه میگوئی یکی را؛ ل - چه میرنجی یک را
 (۸) ل، تاش، تب - چه داری (۹) لن - این بیت را ندارد (۱۰) ب،
 تاش - جانستانی

بسی درد از غم عشقت کشیدم
 ز بیدردی بتر دودی نشدیدم
 یکایک درد من درمان پذیرفت
 از آن دم کز تو این شربت چشیدم
 به نیم اندوه از صد غصه رستم
 بیک درد از هزاران غم رهیدم
 من آن مرغم که در دام بلایت
 جو پیچیدم غم و درد تو چیدم
 فغان خود من سرگشته زین درد
 رساندم برفلك هر جا رسیدم
 طبیب عاشقانت تمام کردند^۱
 چو دردت بر همه^۲ درمان گزیدم^۳

به اوصاف کمال امروز در عشق
 از آن فردم که همدرد فریدم^۴

(۱) ب، تاش - کردم (۲) ب، تاش، تب - مرهم و (۳) س - بیت
 ۵ و ۶ را ندارد (۴) ل - این بیت را ندارد

بکش بناز — را ای بغمزه آفت مردم
 که من بناز تو خو کرده‌ام نه^۱ ناز و تنعم
 جو از درت بدر کعبه رفتم و بنشستم
 کبوتری ز حرم بانگ برکشید که قسم قم
 مرا که میرسد از غیب صد لطیفه شیرین
 جو میرسم^۲ بدهان تو میشود سخنم گم
 بیار جام خمار اشکنی بجان تو ساقی
 که سرگرانم و سوگند میخوم بسر خسم^۳
 بهای بوس تو زان دم که یافتیم بشارت
 لب امید فواهم نمیشود ز تبسم
 در آب دیده فرورفته‌ام^۴ جو مردم آب سرد
 نکرد دیده^۵ من برمن غریب ترجم^۵

کمال چشم ترت شد خلل پذیر ز گریه
 مکن خراب بباران گریه^۶ خانه مردم^۷

(۱) ب، تاش - به (۲) ب - میرسد (۳) س - بیت‌های ۴ و ۵ و ۶ را
 ندارد (۴) ل - دیده خود رفتم و (۵) ب، تاش - بعوض بیت ۶ این
 بیت را آورده است؛

شنیده‌ام که تو گفتی بدست حال فلانی
 ترا که گفت که بگشا زبان بغیبت مردم

(۶) د - بباران اشگ (۷) ل، س - بجای بیت ۷ این بیست را
 آورده است؛

شب فراق می‌رسید از کمال حکایت
 جو گل برفت نیاید ز عندلیب تکلم

بگذار تا بگلشن روی تو بگذاریم
 در باغ وصل از گل روی تو برخورداریم^۱
 باشد اسیر چشم گدایان بسادشاه
 بردار پرده تا که رخت سیر بنگریم
 کوری دیده^۲ گو بشکن حور پای ما
 گر سر بغرفه‌اش چو طوبسی در آوریم
 در خلوتی که ثانی اثنین آن صباست
 خود را ز خیل را بعهم نیز نشمریم^۳
 ای باد اهل روضه ز حسرت بسوختند
 دیگر بکس مگوی که ما خاک آن دریم
 ما را بروز واقعه خاطر بآن^۴ خوشست
 کز خاک آستان تو تصدیع میبریم
 گر جان طلب کند ز تو جانان بده^۵ کمال
 تا جنس عاریت بخداوند بسپریم

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د، تاش، لن - کوی تو دیده (۳) ب،
 تاش - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۴) ب، تاش، تب - بدان
 (۵) د، تاش، لن - بیا، ب - ما

بیا ساقی که بیخ غم بدور گل براندازیم
 می گلگون طلب داریم و گل در ساغر اندازیم
 سر رقص و سراندازیت^۱ سرو و لالهرا باهم
 سهی سروی بدست آریم و در پایش سراندازیم
 گر از شوق جمال گل گرفته لاله جام مل
 کله برآسمان انداخت ما زان برتر اندازیم
 به آواز رباب و نی بنوشیم آشکارا می
 بشهر آوازه رندی و میخواری در اندازیم
 همین دم^۲ باشد ای واعظ که تا قاضی خبر یابد
 کشیم او را ز محراب و ترا از منبر اندازیم
 بخاک پای خود چندان بده فرصت سر ما را
 که برگیریمش از پایت^۳ بیای دیگر اندازیم
 کمال از موج غم چون نیست گرداب جهان خالی
 بیا تا بر لب دریای باده لنگر اندازیم

(۱) ب - سراندازیهاست (۲) ب - همینست (۳) ب، تاش، تب - پای

بسی تو نفسی که زنده مانم
 گر میکشیم سزای آنم^۱
 هرگز نبیم ز تیغ تو مهر^۲
 گر کارد رسد بـاستخوانم
 دل را ز لبـت جو سازم آگاه
 بر سوخته^۳ نمک فنانم
 این سوز درون ز سوختن نیست
 ناساختن^۴ تو سوخت جانم^۴
 گفـتی غـم تو خـودم چـه دانـی
 غمخواره اگر توئی چه دانم
 خونابه دل مرا حلال است
 ای دیده که من نمی چکانم^۵

گویند کمال بر در دوست
 از خاک کمست بیش از آنم

(۱) ده، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - لیکن نبیم ز مهر تو تیغ
 (۳) ل - ناسوختن؛ ب - ناسوخته‌ای (۴) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد
 (۵) ب، ل، تاش - این بیت را ندارد

پیش رخ تو مهر را حسنی چنان ندیدم^۱
 این اختر سعادت بر آسمان ندیدم^۱
 از ضعف شد تن من دور از تو^۲ استخوانی
 پیش سگان کویت این استخوان ندیدم
 بار غمت گر آنرا^۳ بر دل گران نماید
 من بر دو دیده آنرا باری^۴ گران ندیدم
 ای دل بخواب او را هنگام بوس و آغوش
 گر تو دهان ندیدی من هم میان^۵ ندیدم
 ماند قدم و تو این تیر و آن کمانرا^۶
 تیر اینچنین^۷ فتاده دور از کمان ندیدم
 چندانکه خورد خونم از دیده خاک آن را
 چون ریگ تشنه^۸ هیچش سیری ازان ندیدم
 آمد بخاک کویش^۹ اشک کمال غلطان
 آبی بدین روانی در بوستان ندیدم

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش، تب - مانند (۳) تاش - گر
 آید؛ تب - کمانرا (۴) تاش - بار (۵) ب - بیت پس از بیت ۲
 جای دارد (۶) تاش - کمانی (۷) تاش - تیری چنین (۸) ب، تاش،
 تب - گرم (۹) ب، تاش - آن در

تا دست بزلف یار بردیم
 صبر از دل بیقرار بردیم^۱
 سیم وزر و جان و سر بر آن در
 هر چار با اختیار بردیم
 جانها کردیم در سر تیغ
 سر نیز بیای دار بردیم
 بردیم بخاک مهر آن روی
 شمی بسوی مزار بردیم^۲
 سر در پی آهوان مشکین
 چون ره سوی لاله زار بردیم
 کردیم^۳ رقیب را کشانه
 سگ را بستم شکار^۴ بردیم
 گر شد ز کمال سرگران یار
 درد سر ازین دیار بردیم

(۱) ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب - بیت بعد از
 بیت ۵ جای دارد (۳) ب، تب - بردیم (۴) ب - بکار

تو بر دیده^۱ من جاست گفتم
 که این جوی و توسروی راست گفتم
 لبث گفت از توأم جانست در خواست
 مرا از تست این در خواست گفتم
 دهانت با دلم گفتا کجایی
 که پیدا نیستی، پیدا است گفتم
 زمن برسید هرگز میکنی خواب
 نکردم این گنه شبهاست گفتم^۱
 بتنهائی بسر چون میبری گفت
 خیالت روز و شب با ماست گفتم
 دلت کو گفت تا با من سیاری^۲
 اگر دل نیست جان برجاست گفتم
 کمال این درد را گفتی چه درمان
 نمی دانم خدا داناست گفتم

(۱) ب، تاش - بیت پس از بیت يك جای دارد (۲) تاش - بسازی

ترا چون چشم خود دیگر بمردم دید نتوانم
 تو^۱ چشم دیگری خواهم که از غیرت بیوشانم^۲
 زرشک از دیده خون ریزد^۳ گم در دل فرود آئی
 ز دل فریاد برخیزد گرت بر^۴ دیده بنشانم
 جو از رخ زلف ببردی گستی رشته^۵ عمم
 جو برب^۵ خال بنهادی نهادی داغ برجانم
 بطاق^۶ ابروان خوانم ترا بیوسته پیش خود
 بیا ای آیت رحمت بحرابت جو میخوانم
 بخاک پای تو خود چون رسد گلگون اشک من
 که در ره^۷ میفتد هر دم منش چندانکه میرانم
 در اشعار از دو چشم تر جو گفتم^۸ سرگشتی دو^۹
 زهر بحری روان شد خون بسجدولهای دیوانم

کمال از دوریم گفتی جها بگذشت^{۱۰} بر چشمت
 جو تو رفتی در سیراب رفت از چشم گریانم^{۱۱}

(۱) ب، تاش - ز؛ تب - دو (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ل -
 بارده؛ تاش - بارم؛ تب - ریزم (۴) ب، تاش - در (۵) ب - مهر
 (۶) ب - زطاق (۷) ب، تاش - پی (۸) تاش - گفتی (۹) ب، تاش -
 دوش (۱۰) ب - چه بگذشتست (۱۱) بیت پس از بیت ۵ جای دارد

ترا در دل وفا باشد چه دانم
 ز خوبان این کرا باشد چه دانم^۱
 فکندی وصل خود باروز دیگر
 پس از مردن دوا باشد چه دانم
 بکش^۲ گفتم مرا گفتی روا نیست
 چنین کشتن روا باشد چه دانم
 دعا ناگفته داری^۳ قصد دشنام
 عطا پیش از دعا باشد چه دانم
 بدیدن قانعم گفتم ز تو گفت
 قناعت در گدا باشد چه دانم
 مرا گفتی کجا باشد دل تو
 چنین مسکین کجا باشد چه دانم
 کمال این ریش را مرهم صبور است^۴
 ولیکن آن ترا باشد چه دانم^۵

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) تاش، تب - مکش (۳) د - ناکرده
 (۴) ب، تاش، تب - کمال خسته را مرهم ضرور است (۵) ب، تب -
 قافیه همه جا " ندانم "

ترا شوخ اندك و فـا گفته‌ایم
 هنوز اندك است این که ما گفته‌ایم
 دل ما ز غم سوختی چند جـای
 بتو این سخن چند جا گفته‌ایم
 هلاك تن ماست دائـم دعـات^۱
 تو آمیسن بگو ما دعا گفته‌ایم
 بران خوان که نقلش کباب دلست
 نخستین غمت را صلا گفته‌ایم^۲
 بجمعی که عاشق کشان حاضرند
 ز اول ترا مرحبـا گفته‌ایم^۳
 حدیث دل و عقل^۴ از ما می‌رس
 که ما ترك این ماجرا گفته‌ایم

سخنهای نو^۵ بشنوید از کمال
 که اینها درین روزها گفته‌ایم

(۱) ب، تاش - مات دایم دعاست (۲) ب، تاش - بیت پس از بیت
 ۵ جای دارد (۳) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۴) ب، تب - دیده
 (۵) تاش، س - تر

ترا که هست ز ساعد دو آستین پرسیم
 بیول کهنه نیززند مفلسان قدیم
 در یتیم فشانم^۱ من غریب ز چشم
 ترحمی نکنی هیچ بر غریب و یتیم
 خط تو سوخت^۲ بر آتش هزار دفتر علم
 ندانمت ز که این خط گرفته^۳ تعلیم
 بدرد عشق تو عشرت همین بود که مرا^۴
 شراب خون دل و غم حریف و غصه ندیم
 همیشه بیم کنند از رقیب عاشق را
 امید وصل اگر باشد از رقیب چه بیم
 مرا تمام بود نیم^۵ مدعی در عشق
 کجاست تیغ که سازد رقیب را بدو نیم
 کمال کیست که اورا گدای خود شمری
 مرا حقیر شمر کز تو منتیست عظیم

(۱) س - فشاندم (۲) تب - خطت بسوخت (۳) ب، تاش، تب -
 مراست (۴) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۵) ب - بیم

ترا گر بیوفا گفتم چه گفتم
 غلط گفتم^۱ خطا گفتم چه گفتم
 اگر^۲ گفتم ستم چندین روا نیست
 حدیث ناروا گفتم چه گفتم
 بهر^۳ دشنام من گفتمی چه گفتمی^۴
 یکی را صد دعا گفتم چه گفتم
 من بیدل دواى دیده^۵ ریش^۵
 برون زان خاک پا گفتم چه گفتم^۶
 من خاکی بخاک آستان^۷
 حدیث توتیا گفتم چه گفتم
 دل من با چنان بیگانه خویشی^۸
 کجا ند آشنا گفتم چه گفتم
 کمال آهسته میرسی چه گفتمی^۹
 نمیپرسی مرا گفتم چه گفتم

۱) تاش، ب، تب - کردم (۲) د - ترا (۳) تاش، تب - سحر (۴) ب ،
 تاش، تب - گفتمی و رفتی (۵) ب، تاش، تب - خویش (۶) س - بیت
 ۳ و ۴ را ندارد (۷) ب، تاش، تب - من خاکی به پیش خاک بایت
 ۸) ب - گفتمی (۹) ب، تاش، تب - میگوئی چه گوئی

جان دایم و دل دایم سر دایم و زر دایم
 گر از تو رسد فرمان دل از همه بردارم^۱
 تو عمر منی زان وجه من بیتو نخواهم جان
 تو چشم منی زان رو من بایو نظر دایم
 من هیچ نمیانم با زاهد خنک اما
 او دامن تو دارد من دیده^۲ سر دایم
 از آه سحر صوفی بردای دل تیـــــره
 کاین آینه روشن من از آه سحر دایم^۳

گویند کمال از تو عیب است نظر بازی
 گر عیب من این باشد من خود چه هنر دایم

(۱) ب، تاش، ل، ل، د، تب - این غزل را ندارد (۲) تصحیح
 قیاسی - روشن از آه سحر دایم

چون روز روشنست که ما رند و عاشقیم
 چون صبح در پرستش روی تو صادقیم^۱
 فکر تو میکنیم در آن دم که خامشیم^۲
 ذکر تو میکنیم زمانی که ناطقیم
 ماراست يك علاقه و آن عشق روی تست
 باقی ز هرچه فرض کنی بسی علائقیم
 رطب اللسان بشکر تو مانند سوسنیم
 نی چون گل دوروی دوروی و منافقیم
 دیوانه از تکلف و تکلیف فارغ است
 معذور دار زاهد اگر رند و فاسقیم
 خود را بر آستان درت بسته‌ایم باز
 هرچند بندگی درت را نه لایقیم
 خود نیست درمیانه دوئسی از یگانگی
 گر نیک بزگری همه بر خویش عاشقیم
 گر خاطر عزیز عزیزان خلاف ماست
 با خاطر عزیز عزیزان موافقیم

دارد کمال چشم نوازش ز لطف تو
 گرچه بدلنوازی لطف تو وادقیم

(۱) ده ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) تب - که خاستیم

چه خسته میکنی ای جان^۱ بغمزه خاطر مردم
 یکی نگر^۲ سوی غمدیدگان بچشم^۳ توخم^۳
 شنیده‌ام که تو گفتی^۴ بداست حال^۵ فلانی
 ترا که گفت که بگشاده‌من^۶ بغیبت مردم
 شبی که باتو نشینم کدام بخت و سعادت
 دمی که باتو برآم کدام ناز و تنعم
 اگر بطدر چمن میگذشت سرو بیبالا
 به عهد قد تو دیگر نداشت حد^۷ تقدّم^۷

شب فراق مپرسید از کمال حکایت
 جو گل برفت نیاید ز عندلیب تکلم^۸

(۱) ب، س، تب - آخر (۲) تاش - به بین (۳) د، ل، لن - این
 غزل را ندارد (۴) س - بگفتی (۵) س، تب - چشم (۶) ب - زبان
 (۷) تاش، س - این بیت را ندارد؛ س - میافزاید:
 بر آستان تو زاندم که یافتم بشارت
 لب امید فراهم نمیشود ز تبسم
 (۸) س - این بیت را ندارد و بجای آن مقطع غزل نمره ۶۰۰ آورده است:

کمال چشم توت شد خلل پذیر ز گریه
 مکن خراب بیاران گریه خانه مردم

چه خوشتر دولتی زینم که دایم^۱ با تو بنشینم
 که سیری نیست از رویت مرا چندانکه می بینم
 بچشم ناتوان زینسان که بردی خوابم از مزگان^۲
 نه بیند کس^۳ بخواب اکنون که آید سر ببالینم
 شب هجرانت از هرسو فشاندم اشک دور از تو
 چو مه گشت از نظر غایب برفت از دیده پروینم
 گهم^۴ پیش کسان خوانی سگ کو که گدای در^۵
 برد هرکس حسد بر من مکن تعظیم چندینم
 لبث را چون نگویم^۶ کز دهانت هست نازکتر
 که جان بریک سر^۷ موی تو نتوانم که بگزینم
 حدیث حسن رخسارت جو گل تا کرده ام دفتر
 ودق را سرخ روشیهاست از گفتار رنگینم^۸

مرا گوئی کمال آئین عاشق بیدلی باشد
 اگر بیدل نیم جانا من از عشق تو بیدینم

(۱) ب، تاش، ل - یک دم (۲) تاش، ل - چشمان (۳) ب - دل
 (۴) ب، تاش - گهم (۵) ب، تاش، ل، تب - کوی و گدای در
 (۶) تاش، س - بگویم (۷) د - بر هر سر (۸) س - این بیت را ندارد

چه خوش بود آن شبی کز در درآمد بار مهریوم^۱
 رخس بوسیدم و لب هم دگرها را نمیگویم^۱
 مه خرگه نشین آن شب^۲ مرا زانو زدی صد جا^۲
 چو آن ترک از سرمستی نهادی سر بزانیوم
 کجا یابم من آن دلرا که کردم بردراو گم
 که در بتخانه گم گشتست و من در کعبه میجویم
 زیارتگاه من سازید طاقی در ره^۴ مستغان
 که خواهد کشت میدانم بناز^۵ آن چشم و ابرویم
 دلا گو گویدت دلبر که دلها گوی ما باشد
 بچوگان سر زلفش بگو من هم همین گویم
 برای مستی من گو میاور^۶ آب می ساقی
 که از خاک سر کویش صبا میاورد بویم^۷
 کمال از خضر پرسش کرد وصف چشمه اش^۸ گفتا
 جوان لب دیده ام زان آب اکنون دست مینویم

(۱) تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) ب - آن دم (۳) ب - بار
 (۴) د، ل - بردر (۵) ب - یقین (۶) ب - بیاور (۷) ب - بیت پس
 از بیت ۴ جای دارد (۸) د، ل - این

چرا رنجید یار از من گناه خود نمیدانم
 چگونه پاک سازم باز راه^۱ خود نمیدانم
 اگر قصد گریز افتد مرا از جور چشم^۲ او
 بجز در سایه زلفش پناه خود نمیدانم
 بسوی او گم چون آب و آتش قاصدی باید
 چنین قاصد برون از اشک و آه خود نمیدانم
 بعه دیدن کسان را هست عید و شادمانیها
 مرا این عید کی^۳ باشد بمآه خود نمیدانم^۴
 پریرویان همه جسمند و او نور^۵ و درین دعوی^۶
 ز پوی دوست روشنتر گواه خود نمیدانم
 مرا در جنت اعلی قوار دل کجا باشد
 که جز خاک درش آرامگاه خود نمیدانم^۷
 اگر گوید کمال از خاک راه ماست هم کمتر^۸
 من این بیحرمتی جز عزو^۹ جاه خود نمیدانم

(۱) س - سازم من ز راه (۲) د - چشم مست (۳) ب، تاش - اگـ
 (۴) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۵) ب، تب - جان (۶) ب، تاش،
 تب - معنی (۷) ب، تاش، تب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد
 (۸) س - راه ما بود کمتر (۹) ب - قدر و

چه رنجم از تو گر کشتی بنازم
 که نازت عمر نو بخشید بازم^۱
 چو کام^۲ جز بریدن نیست از خویش
 چرا باشد ز تیغت احترام
 طبیبی شربت من گر سازی
 ز قند لب^۳ یخون^۴ دل بسازم
 ز ابرویت چو رو^۵ آم بمحراب
 سر زلفت بود عقد نمازم
 نظر کج باختی گفتی بآن زلف
 دورخ دارد چگونه کج بنازم
 سر زلفت مرا عمر درازست
 خداوندا بسده عمر درانم^۶

کمال از بندگان ماست گفتی
 بدین^۷ اقبال دایم سرفرازم

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - کاری (۳) ب، تاش،
 تب - ز قندابی (۴) ب - ز خون (۵) تاش، تب - روی (۶) در تمام
 نسخ و نیز نسخه " تب " این مصراع و بیت مقطع تکرار شده از غزل
 نمره ۶۴۹ (۷) ب، تاش، تب - بدان

حقوق ناز و عتاب حبیب من دانم^۱
 تو حق شناس نشی ای رقیب من دانم
 نهاده^۲ بر سرِ خوان عشق او کباب جگر
 به نیت^۳ که نهاد آن نصیب من دانم^۴
 جو من^۵ کشیده‌ام از جور او بسی فریاد^۶
 چها کشید ز گل عندلیب من دانم
 نهفته معنی نازک بسیست در خط یار
 تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم
 دلم بزلف تو چونست ازین غریب مپوس
 که شام چون گذرد بر غریب من دانم
 صبا چه گفت شنیدی بمن رهاکن زلف
 که عطرسای منم قدر طبیب^۷ من دانم^۸
 کمال غم مخور از درد دل که دلبر گفت
 که^۹ این علاج نداند طبیب من دانم

(۱) تاش - میدانم (۲) ب، ل - نهاد (۳) تاش - به نیتی (۴) س -
 این بیت را ندارد (۵) س - جو می (۶) ب، تاش، تب - بیداد
 (۷) تاش - عید (۸) لن، س - این بیت را ندارد (۹) د، س - گر

خال لب تست^۱ داغ جانم
 دل سوخته این^۲ و کشته آنم
 خاکمی که برو^۳ نشان آن باست
 از آب بقا دهد نشانم^۴
 تا رخ نهمش پس از فنا نیز^۵
 شطرنج کنیید از استخوانم
 چندم ز در ای رقیب رانی
 منم^۶ ز سگان آستانم
 از چشم تو داد خواستم گفت
 من ترکم و باری ندانم
 نا دیده زمان وصلت ای دوست
 ترسم ندهد اجل امانم^۷
 هندوی مبارکت گفتی
 در فال تو خال دلستانم
 من نیز بر آن سم که صد جان
 "در پای مبارکت فشانم"^۸

در پیش کمال اگر نشینی
 "بر دیده^۹ روشنت نشانم"^۹

۱) تاش - اوست (۲) تاش - زین (۳) ب، تب - بر آن (۴) س -
 این بیت را ندارد (۵) ب - قفا تیز (۶) تاش - خود هم (۷) ب،
 ده لن - این بیت را ندارد؛ س - بیت های ۴ و ۶ و ۷ و ۸ را
 ندارد (۸) مصراع از سعدی است (۹) مصراع از سعدی است

درین رحمت که این نوبت من از ریش درون دارم
 دارم^۱ نه هستم طاق رفتن نه امکان سکون دارم
 درون خلوت خاطر توئی محرم تو میدانسی
 دارم که شوق آرزومندی تو از حد بیرون
 تو همچون صبح میخندی و من چون شمع میگیریم
 دارم نمیدانی که این حالت من از سوز درون
 ز وصلت پادشاهانرا بجز حرمیان نشد حاصل
 دارم من بیحاصل مسکین چنان امید چون
 ز دل يك قطره خون ماندست از هجر جگر سوزت
 دارم ولی در جویبار دیده صد دریای خون
 ندیدم هیچ بر جز خواری از سرو قنات هرگز
 دارم چه سود از همت عالی جو بخت سرنگون
 مرا عاقل اگر دیوانه خواند آشفته میگوید
 دارم ندارد عقل و پندارد که من چون او جنون دارم
 کمال از دینی دونم چه ترسانی چه^۲ میگویسی
 جوانم عاشقم مستم، غم^۳ دنیای دون دارم

(۱) د، ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب - جو (۳) ب -
 غم از

دل برفت از دست ما^۱ تنها نه دل دلدار هم^۴
 سینه از داغ^۲ جدائی خسته^۳ و افکار هم^۴
 آخر آمد روز وصل و روزگار عیش نیز
 چشم خوابانید بخت و دولت بیدار هم^۵
 گر بگویم پیش یاران^۶ درد بی یاری^۷ خویش
 بر من بیدل^۸ بگرید یار هم اغیار هم
 بیوفائی بین کزو جز پرشم امید نیست
 خاطر یاری^۹ نمیجوید بدین مقدار هم
 گر برنجانند مرا بسیار تر از دیگران^{۱۰}
 هم نرنجم بلکه دلم منت بسیار هم
 تا غم و اندوه او غمخوار و مونس شد مرا
 فارغ و آسوده ام از مونس و غمخوار هم
 با رخ او مهر پنهان چند میورزی^{۱۱} کمال
 کاین سخن در کوی شد مشهور^{۱۲} در بازار هم

(۱) تماش - پیش ما، ب، تب - پیش من (۲) س - درد (۳) د -
 حسرت (۴) ل - این غزل را ندارد (۵) س - بیت ۲ و ۶ را ندارد
 (۶) تاش - بیشتر زین (۷) ب - بیدرمان (۸) تاش - مسکین؛ س،
 لن - غمگین (۹) ب، تاش - یاران (۱۰) تاش - مردمان (۱۱) د -
 با رخ او مهر ورزیدی سزا دیدی (۱۲) ب، س، تب - مشهور شد
 در کوی و

دل ز چشم او بنازی مست شد بی خویش هم
 ناز خود گو بیش کن تا میرومش زین بیش هم^۱
 چون بآن قانع نشد کز غمزه دلها ریش ساخت^۲
 میفشان گواز^۳ لب خندان^۴ نمک بر ریش هم^۵
 سرزنش در عشق او^۶ دل را بدان ماند که ریش
 پر بود از درد و بوسه میزنندش نیش هم
 خاک پای او ندیده^۷ گفته بودم توتیاست
 نیک^۸ بودست آن نظر دیدم بچشم خویش هم
 کرده ام اندیشه^۹ نیکی که دیگر^۹ نشنوم
 در غم او قول ناصح بپند نیک اندیش هم
 وقت قتل ای تیغ اگر بی جرمیم^{۱۰} بینی زشم
 سرخ گردی در دم و سر افکنی در پیش هم
 گفته بودی دی^{۱۱} پلاست زاطلس ما به کمال
 با همه عالم پلاس و بامن درویش هم

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - چون نشد خرمان بدل کز
 غمزه دلها ریش کرد (۳) د - میفشانند از (۴) ب، تاش - شیرینی
 (۵) س - بیت ۲ و ۴ را ندارد (۶) د - تو (۷) ب، تاش - بدیده
 (۸) د - راست (۹) تاش - هرگز (۱۰) ب - بیحرمتی (۱۱) ب، تب -
 گفته ای کرده، د - گفته ای درده، س - گفته ای گرچه

دل گرفت از یتان مه رویم
 راست گویم دروغ میگویم
 مستم از بوی عنبرین مویان^۱
 نیست هشیار يك سر مسویم^۲
 میکنم زان لب و دهان پریش
 عاشقم نقل و باده میجویم
 نام آن لب چو میبزم بزبان
 لب بآب حیات میشویم
 شادی وقت من که در همه عمر
 باغسم روی و محنت اویم
 باد اگر خاک من برد هرسو
 نکشد مهر دل جز آن سویم

آبرو بایدت بگوی کمال
 بتفاخر که خاک آن گویم

(ب، لن - بویان ۲) ل - بیت ۲ و ۷ را ندارد؛ س - بیت ۲ و ۵ را ندارد

دل نیست بدستم بر دلبر چه فرستم
 جان هست ولی چیزاً محقو چه فرستم
 غم نیست ازینم که فرستم سر و جانش^۱
 اندیشه ازاین است^۲ که برسر چه فرستم
 از دیده بخاک در او جز گهر اشک
 نقدی که رسانند روانتر چه فرستم
 گر دل طلبد مرهم ریشی^۴ بسر نیش^۵
 زان غمزه بدل جز سر نشتر چه فرستم^۶
 با دست همین از تو بدست من مفلس
 جز ناله و فریاد بران در^۷ فرستم
 بیرون ز دعاشی که برآید سحر از دست
 دستم ندهد تحفه دیگر چه فرستم
 چون بر در و بام تو نخواهم که بود مرغ
 من خود بدم خط بکبوتر چه فرستم
 شوی لب چون قند توأم گرچه بسی هست
 پیش تو سخنهای مکرر چه فرستم

زینسان که کمالست ز هجران تو گریان
 با نامه برت جز غزل تو چه فرستم

(۱) ب، تاش - جان نیست ولی هست (۲) ب، تب - فرستم بر او جان؛
 ل - فرستم دل و جانش (۳) ل، تاش - اندیشه ام آنست؛ ب -
 از آن است (۴) ب، ده تاش - تیری؛ ل - تیزی (۵) ب، ل، تاش -
 ریش (۶) س - بیتهای ۴ و ۶ و ۷ را ندارد

دوش آرزوئی شکسته بودم
 با زلف کجش^۱ نشسته بودم
 پیوند بآن طناب کس^۲ کرده
 از رشته جان گسته بودم
 دست من و زلف یار حاشا^۳
 بر خویش دروغ بسته بودم
 خوش بود دلم بنواز آن چشم
 از غمزه اگر چه^۴ خسته بودم^۴
 تا برکف پاش مالم این روی
 صد باره باشک شسته بودم
 از آتش هجر چشم بد دور
 آن شب جو سپند جسته بودم

فی الجملة بدولت رخ دوست
 از ننگ کمال رسته بودم

(۱) ب، تاش، س - کجت (۲) ب - دست و سر زلف او که حاشا
 (۳) ب، تاش - او جو (۴) س - این بیت را ندارد

رخ ببوشید و جگر^۱ میسوزدم
 آتش پنهان بتر^۲ میسوزدم^۳
 خانه‌ای کز^۴ آب سازم چون حباب
 آه دل دیوار و در میسوزدم
 یاد آن لب دل که خون آلود ازوست
 چون نمک بر ریش تر میسوزدم^۵
 باز سر بر^۶ میکنم پیشش چو شمع
 گرچه از پا تا بسر میسوزدم
 سوخت جانم ناز^۷ او بادش حلال
 گو بیکناز^۸ دگر میسوزدم
 نامه شوقم کبوتر دید و گفت
 چون بزم^۹ چون بال و پر میسوزدم
 گرز چشم بد دلش ترسد کمال
 من سیندم گو اگر میسوزدم

(۱) س - دگر (۲) س - جگر (۳) د، ل، ن - این غزل را ندارد
 (۴) س - گر از (۵) - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۶) ب، تب - پای
 از سر (۷) ب - ۱۰ - ۱۸ ب، تاش - گر بیک بار (۹) تاش - بزم

رخت رشك^۱ قمر گفتیم گفتیم
 دهانت را^۲ شکر گفتیم گفتیم^۳
 رقیبت را که سگ بسیار ازو به
 چه شد گر زین بتر گفتیم گفتیم^۴
 غمت گفتا^۵ بگوئید اندرین راه
 بترک جان و سر گفتیم گفتیم
 جو شیرینتر ز جانی دوستانرا
 ز جانت دوستر گفتیم گفتیم
 مرا نامهربان گفتی^۶ که گفتی
 نگفتم این و گر گفتیم گفتیم
 جو سر عشق ما دانست اغیار
 بیاران این خبر گفتیم گفتیم
 چه رنجی گر کمال آن منت^۷ گفت
 دروغی این قدر گفتیم گفتیم

(۱) س - رخترا گر (۲) ب، تاش - لبث را گر (۳) ل، لن - این
 غزل را ندارد (۴) س - بیت ۲ و ۶ را ندارد (۵) س - گوید
 (۶) د - گفتیده س - گفتند (۷) ب، تاش، تب - خودت ۴ س - رنجی
 از کمال ار بیوفا

رفت از دست من آن زیبانگاری چون کنم
 نیست در دستم عنان اختیاری چون کنم^۱
 در همه احوالم او بودی که بودی غمگسار
 این زمان جز غم ندارم غمگساری چون کنم
 دوستان گویند هان تدبیر کار خویش کن
 من زکار افتاده‌ام تدبیر کاری چون کنم
 در میان ما حدیثی چون نرفت او را چه رفت
 هر یکی گوید حدیثی از کناری چون کنم
 هیچ بایم برتن و جان اینچنین باری نبود
 آخر ای یاران همی گوئید باری چون کنم
 وعده دیدار فرمودست و بر امید آن
 میکنم ناچار و ناکام انتظاری چون کنم
 هر کسی گوید فلانی بیدل و بیدین شد است
 من چنین گشتم که میگویند آری چون کنم
 يك زمان بی او بماندم صد خجالت میبیم
 وای اگر بی او بمانم روزگاری چون کنم
 در چنین حالت زیاران چشم یاری داشتم
 چون ندیدم یاری از هیچ یاری چون کنم

(۱) ده، تاش، س، ل، لن، تب - این غزل را ندارد

روز نشاطت و عیش باده بیارید و جام
 زانکه بجان آمدم در غم ناموس و نام^۱
 هست مرا آرزو يك دو مراد از جهان
 صحبت یاران خوش صحت و شرب مدام
 ور نبود هیچ ازین دولت حسن تو باد
 عشق تو مارا بس است درد تو مارا تمام
 ذوق درونی و درد لازمه^۲ عاشقیست
 هرکه درو این دو نیست عشق برو شد حرام
 گر نه بشویم بمی سینه^۳ پر جوش را
 از سر من کی رود این همه سودای خام
 دیده^۴ بد فرصتی کور بسود دایما
 عیش کنم لایزال نوش کنم می مدام
 پشت و پناه منست سرو قد عالیت
 سایه^۵ عالیت باد بر سر ما مستدام
 تا بتو وابسته^۶ام کلی و جزوی کار
 فارغم از نیک و بد ایمنم از خاص و عام
 سعی بسی کرده ام تا بتو ره بریده ام
 غایت سعی کمال هست همین و السلام

(۱) ده، تاش، سه، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - دانسته ام

رویت گل سیراب نگوئیم چه گوئیم^۱
 آن لب شکر ناب نگوئیم چه گوئیم^۱
 آن زلف کمند افکن و رخسار و جبین را
 دزد و شب مهتاب نگوئیم چه گوئیم
 تفسیر دو ابروی تو کان سوره^۲ نونست
 پیوسته بمحراب نگوئیم چه گوئیم
 دیدیم شبی زلف تو در فتنه و بیداد
 تعبیر چنین خواب نگوئیم چه گوئیم
 جوگان سر زلف ترا شد دل^۳ ما گوی
 این قصه باحباب نگوئیم چه گوئیم
 این چهره و این اشک روانرا بدویدن
 لوح زر و سیماب نگوئیم چه گوئیم^۴
 چون قصه کمال از غزل آن صورت^۴ زیباست
 شعر تر چون آب نگوئیم چه گوئیم

(۱) ل، لن، س - این غزل را نداید (۲) ب - سر (۳) ب - بیت
 پس از بیت ۶ جای دارد (۴) د - عارض

زهر لب قند مکرر سخت را گفتم
 گر ترا هیچ نگفتم دهنـت را گفتم^۱
 گرچه گفتم بشبـیخون در دلها شکنـی
 آن سخن زلف شکن در شکنـت را گفتم
 از سخنهای لطیفم ز تری آب چکـد
 هر سخن گز دل صافـی بدنـت را گفتم
 ذقنت دیدم و گفتم که تو سیبی و بهی
 هرچه آمد بدانم ذقنت را گفتم^۲
 من بجانـت که نگفتم تن تو برگ گل است
 بلباس دگـری پیرهـنت را گفتم^۳
 دست برداشت بسی سرو و بمن^۴ آمین گفت
 هر دعائی که سحر جان و تنـت را گفتم

دل جو از تیر تو بگریخت نشانـش بکمال
 چشم عاشق کش ناوک فکنت را گفتم

۱) ل، لن، س - این غزل را ندارد ۲) ب، تاشر - بیت پس از
 بیت ۵ جای دارد ۳) د - این بیت را ندارد ۴) تب - چمن ۵

ساقی بیار شیشه می تا بهم خوریم
 کز چرخ شیشه باز جگر خون جو ساغریم^۱
 کشتیست جام باده و غم بحر پر ز موج^۲
 کشتی روانه ساز کزین ورطه بگذریم
 مطرب طلب کنیم و ببزم آوریم چنگ
 و^۳ چنگمان بدست نیاید نی آوریم
 رند شرابخانه بسر میبرد بسو
 ماهم بر آن^۴ سریم که با او بسر بریم
 بر فرق خاک آن درو بر سر شراب لعل
 گاهی ز لعل و گه ز گهر تاج بر سریم
 بینیم آب خضر در آئینه قلح
 مارا مبین حقیر که خضر و سکندریم
 با محتسب بگوی و متوس از کسی کمال
 گر باده میخوریم حق^۵ کس نمیخوریم

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - موج زن (۳) د، تاش ،
 تب - گر (۴) ل - بچنگ (۵) تاش - بدان (۶) تاش - در (۷) تاش ،
 تب - غم ، ب - غم از

سالها شد که درتک و پوشیم
 تو بمائی عجب چه^۱ میجوئیم^۲
 وقت آن شد که از حدیقه^۳ انس^۳
 گل و ریحان دوستی بوئیم
 وصف قد تو پیش ابروی تو
 کج نشینیم و راست بر گوئیم^۴
 شاکر یهاست زان دهان ما^۴
 از تو راضی بیک سر موئیم^۵
 سر فرو برده چون سر زلفت
 حلقه حلقه بفکر آن روئیم
 خلق ریزند خون ما از رشک
 گر بگوئیم^۶ کشته^۶ اوئیم
 یافتی شاهی دو کون کمال
 تا به^۷ گفتی گدای آن کوئیم

(۱) ب، تاش - که (۲) س، لن - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش -
 امن (۴) ب، تاش، تب - میگوئیم (۵) ب، تاش - بیت پس از بیت
 ۲ جای دارد (۶) ب - نگوئیم (۷) ب، تاش - تا که

سحر خروش کنان بردرت گذر کردیم
 ز حال خود سنگ کوی ترا خبر کردیم^۱
 میان ما و سگانت خصومتی^۲ گر بود
 بر آستان تو دوشینه سر بسر کردیم
 رخی که بود برابر بخاک ره مارا
 ز کیمیای غمت کار او جو زر کردیم^۳
 اگر چه شمع بروی تو خیرگیها کرد
 به بین که بر سر جمعی چه گونه بر کردیم^۴
 ز مشک در دسر افزایش و ز^۵ زلف تو ما
 عجیتر آنکه مداوای در دسر کردیم
 شب فراوان ز دست غمت شکایت^۶ خویش
 باه صبحدم و ناله سحر کردیم
 اگر کمال بزلف تو کرد قصه دراز
 بیا که ما بدهان تو مختصر کردیم

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - شکایعی (۳) تاش -
 عجیب تر آنکه مداوای درد سر کردیم (مصراع در بیت ۵ تکرار
 شده است/ ۴) تاش - بیت ۴ و ۵ را ندارد؛ س - بیت ۴ و ۶ را
 ندارد (۵) د، س - به (۶) ب، تاش، تب - ز سوز غمت حکایت

سر بر در توأم بنگر سر بلندایم
 ای من سگ تو عفو کن این خود پسندیم^۱
 گو هندوی دو چشم تو برکفی زغمزه تیغ
 من آن نیم که از تو برد تیغ هندیم
 خوش گفت زلف بالب جانبخش تو^۲ شبی
 خونی^۳ نوشی چرا من افتاده بندیم
 گفتی بپوش تو جو آیم چه آورم^۴
 رحمی بیار برمن و بر مستمندیم
 خیز ای طبیب مرهم و درمان^۵ زیان مکن
 کاین درد اوست داغ کند سود مندیم
 از من بیست چشم بهنگام و ناز و^۶ گفت
 ها روت گو بیا و ببین چشم بندیم
 در لطف طبع سعدی شیوازی ای کمال
 باور نمیکند که گوشتی خجندیم

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) س - او (۳) د - جانی (۴) تاش -
 آرمت (۵) تاش، س - دارو (۶) ب، تاش، س - (و) ندارد

سر زلف تو کرد آخر بسوداشی گرفتارم
 که دیگر از پریشانی دمی سر بر نمیآرم
 طبیب من علاجی کن بهر حالی که میدانی
 که پیش چشم تو میم کزین اندیشه بیمارم
 بلعلت برده‌ام بوشی از آن افتاده در دیم
 بزلفت بسته‌ام عهدی از آن در بند زنارم
 بشوق چشم جادویت بذوق طاق ابرویست
 گهی در گوشه مسجد گهی در کنج خمارم

کمال از رندی و مستی جو يك ساعت نند خالی
 ندانم عاقلان از چه سبب خوانند هشیام

(۱) ب، تاش، ل، لن، د - این غزل را ندارد

سر که برپای تو بنهادم از آن بردام
 تا بدین جرم و خطا جان بغرامت آم^۱
 بعد ازین رخ بنهم^۲ برکف پای تو نه چشم^۳
 رخ گلبرگ بخار مژه چند آزام
 چون شود بی برکت هرچه شمارند آنرا^۴
 بوسهائی که بر آن پای زخم^۵ نشمارم
 دزد در خواب بردرخت عجب چون دزدید^۶
 دلم آن مه که ز عشقش همه شب بیدام
 ند دو چشم تو ز نادیدن رویت بیمار
 بهمین رنج من خسته جگر بیمار^۷
 نقش بر آب زدن گرچه نبندد صورت
 من بجز نقش تو بردیده تر ننگام

تو برخ ماه و خوری برخ تو چشم کمال
 شکرها دام^۸ ازین چشم که برخور دام

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - نهم (۳) تاش - پایت
 بی چشم؛ ب - نهم برکف پایت نی چشم (۴) ل، تاش، تب - اورا
 (۵) تب - پا بزخم (۶) ب - دزدد (۷) ب - این بیت را ندارد
 (۸) ب - دارد

شب که^۱ ز حسرت رخت^۲ چشم^۳ بمساح کرده‌ام
 سوخته ماه و زهره را سینه جو آه کرده‌ام^۴
 در خور تیغ دیده‌ام پیش تو فوق خویش را
 از تو بافتاب اگر تیز نگاه کرده‌ام
 گر چه زخون کشتگان گشت رقیب سرخ روی^۵
 باز منش بدود دل روی سیاه کرده‌ام^۶
 ناصح اگر به بینیم روی بخاک راه او
 هیچ مگوی گز تو به روی براه کرده‌ام
 بود همیشه جان من رسم تو بیگناه کشی
 هیچ نمیکشی مرا من چه گناه کرده‌ام
 خط جو دمید بر رخت مهر دلم زیاده شد
 نام خطت به آن سبب^۷ مهرگیاه کرده‌ام
 آنچه کمال از آن دو رخ کرد بیان درین غزل
 سهل مبین که فکر آن من بدو ماه کرده‌ام

(۱) ب، تاش، تب - (۲) ل - (۳) رخس، ب، س، تب - روی
 (۴) لن - این بیت را ندارد (۵) تاش، س، تب - رو (۶) ب - بیت
 پس از بیت ۵ جای دارد (۷) س - از آن سبب؛ ب، تاش، تب -
 بدان نشان

شبی که بی رخ آن شمع مه جبین باشم
 بناله همدم و بادرد همنشین باشم^۱
 مرا که مهر دلفروز در دلست چو صبح
 نا صادقست که بی آه آتشین باشم
 گم مجال بود در حریم حصرت دوست
 چرا مفید فردوس و حور عین باشم
 ترا که خرمن مشکست گرد ماه چه باک
 اگر چه من ز گدایان خوشهچین باشم

کمال عاشق و رنست حالیا ز ازل
 زهی سعادت اگر تا ابد چنین باشم

(۱) ب، ل، ن، د، تاش - این غزل را ندارد

شوخ چشمیم کشد دل که کند از نازم
 همتی دار که خود را بر یار اندازم^۱
 من چو شمع که گرم سوز بیایان برسد
 سوختن پیش رخ دوست^۲ ز سر آغـازم
 پیش مردم اگر از دیده نیفتادی اشک
 هرگز از پرده برون می نفتادی رازم^۳
 گر صدم عیب بمی خواری و رندی پیداست
 در نهان يك هنر هست که شاهد بازم
 نشنود ناله‌ام از ضعف درون هیچ طبیب
 زان جهان آید آزان چون^۴ شنود آوازم
 دوش تب داشتم و شب همه شب گرم بدان^۵
 که^۶ شوی رنجه و آثی بعیادت بازم
 درد جانسوز اگر این^۷ و جراحت اینست
 مرهم آن بهتر و درمان که بدینها سازم
 باز گفتم که بتب^۸ هرزه بگویند^۹ کمال
 این سخنهاى محالست که میپردازم^{۱۰}

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) د - یار (۳) ب، تاش - این
 بیت را ندارد (۴) د، تاش - آید ای تن چون؛ ب - آید و چون
 این (۵) ب، تاش، تب - بران (۶) ب - کی (۷) د، تاش - سوز
 گر اینست و؛ ب - کز این درد؛ تب - گر این درد و (۸) تاش -
 باز گویم که بدین؛ تب باز گویم که تبست (۹) ب - باز گویند
 بدین هرزه که گویند (۱۰) این بیت پس از بیت ۶ جای دارد

صحبت عاشق و حبیب بهم
 فصل گل دان و عندلیب بهم^۱
 غم جگر ساخت قسمت من و دل
 هر دو خوردیم آن^۲ نصیب بهم
 بتغال قوان^۳ تحسین است
 دیدن ناصح و ادیب بهم
 میشکافند سقف^۴ مقصوره
 نمره^۵ واعظ و خطیب بهم
 نیست فوقی میان این^۶ دو بزرگ
 گر به بینی سگ و رقیب بهم^۷
 رنج دیدند هر دو معلوم است^۸
 از من افسونگر و طبیب بهم
 یافت شهوت جو^۹ جمع کرد کمال
 غزل و معنی غریب بهم

(۱) ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - این (۳) ب، تاش - این (۴) تاش - صحن (۵) ب، تب - آن (۶) تاش - این بیت را ندارد (۷) د - رنج دیدند بنص هر دو وجست (۸) ب - که

صد جان ز لب ت بوام بگیرم
 تا پیش تو دم^۱ بدم بمیرم
 چندانکه بخویش میکنم فکر
 جز فکر تو نیست در ضمیرم
 ای دوست که پند خواهیم داد
 خاموش که دشمنت نگیرم^۲
 صد دل دهمش اگر پذیرد
 گوئید بیار دلپذیرم
 بیزلف و رخس^۳ نمیتوان بود
 چون نیست زجان و سر گزیرم
 در غارت غمزه‌اش کردند
 سرکان سیاهدل اسیرم
 زد غمزه سوی کمال و میگفت
 افسوس که حیف رفت تیرم

(۱) تاش - دمت (۲) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۳) د - لبش

صفت زلف کجست راست نیاید بقلم
 مه نو باشد از ابروی تو بسیاری کم^۱
 تو بخوبی نه چنانی که شکیب از تو توان^۲
 همه سودای تو دارند^۳ و من غمزده هم
 با همه رنج غریبی و غم تنهایی
 چون^۴ غم عشق توأم مونس جانست چه غم
 کشته^۵ عشق^۶ تو هرگز نکند یاد^۷ حیات
 خسته^۸ تیغ^۹ تو قطعا نپذیرد مرهم
 چشم ار تیره شد از فرقت روی تو رواست
 زود یابد خلل آن خانه که باشد پرتم^۸

روزگاریست که خاک قدم تست کمال
 بوفایت که مکش دامن ازین خاک قدم^۹

(۱) د، ل، ل، ل - این غزل را ندارد (۲) ب - بود (۳) س - تو ورزند
 (۴) س - گر (۵) س - تیغ (۶) س - میل (۷) س - تیر (۸) س - این
 بیت را ندارد (۹) س - کشته غم

عشق تو داغ بندگی باز کشیده^۱ بردلم
 نام و نشان مقبلی شد بغم تو حاصلم^۲
 پیش دودیده قدر من بین که میان مردمان
 غیر خیال روی تو کس ننهد مقابلم^۳
 نیست عذاب خوانده‌ای^۴ نامزد بهشتیان^۵
 از نظم مران چو^۶ شد خاک در تو منزلم
 درد دلم طبیب گو زود مکن معالجت
 یرسش دیر دیر تو به زشفای عالم
 دل زرقیب میکند فکر بمن چو بگذری
 حیف که بگذرد چنین عمر بفکر باطلم
 بر سر خاک هر کسی لاله بروید^۷ از هوا
 من چو روم درین هوس ناله برآید^۸ از گلم
 گفت کمال عاقبت در سر زلف ما رسی
 هم برسم بهشت چون عمر گذشت از چلم

(۱) س - تا بکشید (۲) ل، لن - این غزل را ندارد (۳) س - بیت
 ۲ و ۴ را ندارد (۴) ب، تب - خوانده‌ام (۵) تصحیح غیاشی:
 بهشت را (۶) ب، تاش، تب - که (۷) ب، تاش - بر آید
 (۸) د - بروید

عمریست کز دیار تو محروم مانده‌ایم^۱
 وز شوق نامهای تو سطری نخوانده‌ایم^۲
 تا دامنت بدست ارادت گرفته‌ایم
 دامن ز هرچه غیر تو باشد فشانده‌ایم
 در حیرتم که بیتو چرا مرده نیستم
 در خجلتیم که بیتو چرا زنده مانده‌ایم
 از بهر گرد سم سمند تو هر دمی
 گلگون اشک در عقبش^۳ تند رانده‌ایم

بی‌زایم از وجود خود و^۴ ماجرای تو
 این با کمال ساده درون باز مانده‌ایم^۵

(۱) تب - مانده‌ام (۲) ده تاش، سه ل، لن - این غزل را ندارد؛
 ب - خوانده‌ام (۳) تب - عقبیت (۴) تب - از (۵) تب - باز رانده‌ام

عمریست که از خلوت^۱ در می‌کده مستوریم
 شب مست و سحر گاهان چون چشم تو مخموریم^۲
 کس بوی ریا نشنید از خرقه^۳ ما رندان
 چون دور بعد فرسنگ از زاهد مغزوریم
 پی برده بکوی تو تا یافته بوی تو
 آورده بروی تو از جنت و از حوریم
 حیران جمال تو^۴ ما سوختگان يك يك
 پروانه^۵ آن شمعیم مستغرق آن نوریم
 ای جان گرانیامه تو نوری و ما سایه
 با ما چو تو نزدیکی ما از تو چرا دوریم
 تا^۶ درد دلی گوئیم کو با تو مجال آن
 فریاد که نتوانیم^۷ دریاب^۸ که رنجوریم
 گویند کمال از عشق^۹ شد شهره بگمنامی
 چون ذره گمیم اما با^{۱۰} مهر تو مشهوریم^{۱۱}

(۱) ب - که تا از خلق (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) ل - حلقه
 (۴) د - او (۵) ب، تاش - بیت پس از بیت ۲ جای دارد؛ س -
 بیت ۴ و ۶ را ندارد (۶) ب - ما (۷) ب، تاش، تب - نتوان کرد
 (۸) تب - فریاد (۹) ل - غم (۱۰) تاش، تب - اما از (۱۱) ب - از
 مهر تو مشهوریم

عید میآید و وقتست که در مه نگریم
 پرده برگیرا که از مه بتو مشتاق تریم^۲
 از جمال تو که عیدست و بمه ماند راست
 گر گماریم نظر بر مه نو کج نظریم
 هست در عید دگر کشتن ما فکر بمید
 پیش روی تو چه محتاج بمید دگریم
 سر^۳ زلفت شب قدرست و غنیمت شب قدر
 يك شب آن عقد بگیریم و غنیمت شمیریم^۴
 ساقیا باده ده و نقل که^۵ شد نوبت آن
 که دگر روزه خوردیم و غم روزی^۶ نخوردیم
 بست شد غلغل تسبیح و تراویح هنوز
 بحق روزه کزان ولوله با درد سریم
 روزه خوردیم و قسم هم بنماز تو کمال
 که دگر در دسر خویش بمسجد نبریم

(۱) د، س - بردار (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) ب، تب - شب
 (۴) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۵) ب، تب - آر (۶) ل - ما
 (۷) ب - فردا

غم دوست من مفتنم می‌شمارم
 نشاطی که بی اوست غم می‌شمارم^۱
 ستمها که خاطر نداند^۲ شمارش
 از آن غمزه عین کرم می‌شمارم^۳
 گدای تو را پادشه می‌شناسم
 فقیر ترا محترم^۴ می‌شمارم
 تو شیرینتری گفتمش یا دهانت^۵
 بگفتا من او را عدم می‌شمارم
 ز روی تو مه را بمیزان ادراک^۶
 اگر بر شود نیز کم می‌شمارم
 قدم تا نیاورده^۷ در ره عشق
 نرنجی^۷ گرت بی‌قدم می‌شمارم
 کمالت رجان بنده شد خواجگی بین
 که خود را چنین محترم می‌شمارم

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، تب - ندارد (۳) س -
 بیت ۲ و ۳ را ندارد (۴) ب - محترم (۵) ب - پادهان گفتمش
 (۶) ب، تاش، د - عقل؛ تب - عظم (۷) د - چه رنجی

قدحی بیار ساقی که ز توبه^۱ شرمسارم
 سر آن ندادم اکنون کسه بزهد سر در آرم^۲
 من از آن میی که خوردم ز ازل بیاد لعلت
 بدو چشم نیم مستت که هنوز در خمسارم
 نووم بظن^۳ دشمن ز دوت بهیچ پاشی
 که سری نهادم اینجا که به تیغ بر ندادم
 بنظاره^۴ گلستان جمال او چو نرگس
 همه چشم باشم آن دم که ز خاک سر بر آرم
 زمی مغانه امشب کم و بیش هرچه باشد
 بدهید ای حریفان مدهید انتظام^۵
 قدحی بیار^۶ ساقی که رسم بدیر معنی
 که ز خانقاه صورت نکشاد^۷ هیسج کسام
 چه زیان اگر چه گشتم چو کمال رند و عاشق
 که زهد و نیک نامی همه عمر بود^۸ عسارم

(۱) ب - زهد (۲) د، ل، ن، تاش - این غزل را ندارد (۳) -
 بعکس (۴) س - این بیت را ندارد (۵) ب - قدسی نمای (۶) س -
 تب - صوفی (۷) س، تب - نکشود (۸) س - یاد

قراری کرده‌ام باخود که چون در پیش یار افتم
 بسخاک پای او بیخود بفلطم بیقرار افتم^۱
 مرا گویند چون بینی زدورش بیخبر افتمی
 دو چشم چار شد تاکی بآن مهوش^۲ دچار افتم^۳
 بدان سودا که از باغ جمال او برم بوئی
 چو زلفش گاه در گلشن گهی در لاله زار افتم
 سرو جان گرامی چون ندارد بیش او قویسی^۴
 چو اینها بیش او ریزم ز رویش شرمسار افتم
 بناوکهای صید افکن خوشا آن غمزه^۵ و مزگان
 که هر یک در شکار افتند و من هم در شکار افتم
 سماع تو کجا ماند بحالات من ای صوفی
 که تو قصداً برقص آئی و من بی اختیار افتم
 بذکر و فکر اگر افتمی کمال آنک تو و خلوت
 مرا بگذار تا در فکر روی آن نگار افتم

(۱) ده لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - بآن رو؛ ب - بان مه
 در (۳) س - بیت ۲ و ۴ را ندارد (۴) ل، تاش، تب - ندارد قدر
 چندانی (۵) س - ناوک

گر بمیخانه حریف می و شاهد باشم
 به که در صومعه بنشینم و عابد باشم^۱
 وقت آن شد که اقامت بخرابات کنم
 تا یکی معتکف گوشه مسجد باشم
 دامن پیر مغان گرفت این بار بدست
 من سر گشته چرا طالب مرشد باشم^۲
 سالها بر در میخانه نشینم به از آن
 که ازین گوشه نشینان مقلد باشم
 زهد در صومعه میورزم و این رندی نیست
 رندی آنست که درمیکده زاهد باشم
 یار اگر ز آه من خسته نکو اندیشد
 فارغ از قصد بداندیشی حاسد باشم

زندگی در سر تقوی شد و حیفت کمال
 که همه عمر درین فکرت فاسد باشم

۱) تاش، لن - این غزل را ندارد (۲) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد

گر بی تو يك دو دم من بیمار^۱ زیستم
 از غمزه^۲ تو خسته و افکار^۳ زیستم
 از من چو نیم ناز دگر داشتی دریغ
 چون صید نیم کشته^۴ بناچار زیستم
 تن گرچه روز هجر زدی باز^۵ شد هلاک
 شرمنده ام زیار کسه بیسار زیستم
 رضوان بروضه^۶ خضر یاب حیات زیست
 من باخیال آن لب و رخسار زیستم
 کوثر ز سنگ تربت من گر چکد رواست
 چون سالها بیاد لب یار زیستم^۷
 هر بار کز کرشمه مرا غمزه^۸ تو کشت
 از ذوق کشتن تو دگر بار زیستم

گفתי کشم ز جمله ترا بیشتر کمال
 من بیشتر برای همین کار زیستم

۱) س - افکار (۲) س - بیمار (۳) د - زخم خورده؛ تاش - چون سر
 نهم بناز (۴) ل - یار (۵) تاش - ز روضه (۶) س - بیت ۳ و ۵ را
 ندارد

گر تو سر خواهی زمن سر با تو^۱ بسپارم بچشم
 سر چه باشد هرچه دادم^۲ در نظر آیم بچشم^۳
 گفته بردار از خاک در ما روی خویش
 گرچه گردست آن نه^۴ رو آن گرد بردام بچشم^۵
 گفته نظاره^۶ رویم بچشم من گذار
 چون تو^۷ چشم دیگری غم نیست بگذارم^۸ بچشم
 گفته از دور بشمر عقدهای زلف من
 گرچه بی انگشت دشوارست بشمارم بچشم
 گفته سر نامه^۹ عشقم بخون دل نگار
 سازم از مزگان قلم وان نامه^{۱۰} بنگارم بچشم
 گفته پایم ببوس و هیچ بامزگان مساوی^{۱۱}
 مردم چشمی دل^{۱۲} مردم نیازم بچشم
 گفته از ما نگهدار آب روی خود کمال
 خاک کوی تست آب رو نگه دادم بچشم

(۱) ب - سر باز (۲) ب، لن - باشد (۳) د - این غزل را ندارد
 (۴) ب، تاش - زه - ل - به (۵) س - این بیت را ندارد (۶) س - به
 (۷) تاش، لن - بسپارم (۸) س - وانگاه (۹) ل، س - ببوس آورده
 مزگان مساز (۱۰) ب، تاش - ولی

گر جان ز من دلشده خواهی بسیارم
 و دیده^۱ روشن طلبی در نظرآم
 رانی ز در خویش و حد عذر بیاری^۲
 سوگند بیاری که من این در نگذارم
 گر چشم ترا یار کشی روی نمودست
 من نیز بدان^۳ شیوه بچشم تو که^۳ یارم
 گفتم بقدهی هیچ نداری سوی ما میل
 گفتا که بلی من الفم هیچ ندارم
 دی گفت بکش بار غم و بار فراقم
 چون میکشم از بهر چه فرمود دو بارم
 خونها رود از رشک میان من و مردم^۴
 هر بار که چون اشک بیایی^۵ بکنارم

تا نگردد از پیش کمال از ره تعجیل
 خون گریم و گل سازم و آن^۶ راه برآم

۱) تاش - بخواهی (۲) تاش، ل - بآن؛ د - باین؛ س - بران
 ۳) ب - بچشمان تو (۴) س - از اشک میان من و دیده (۵) ب، تاش
 د - بیایده؛ س، تب - دراشی (۶) د، س، تب - این

گر خود هزار سنگ ملامت بسر خورم^۱
 چندانکه زنده ام غم آن میمیر خورم^۱
 آبی که از سفال سگانش رود بحلق
 به زان شراب لعل که از جام زر خورم
 ریزم بباده خون جگر گر^۲ بم بکار
 بیروی یار باده بخون جگر خورم
 آید خوشم جو باد که بر نرگسی زند^۳
 مستی که از رقیب تو بر چشم تر خورم
 تیری^۴ بچشم خوردم و سیری نشد از آن
 بفوست دیگری که بچشم دگر خورم^۵
 عمرست^۶ یار و خلق جهان در دعای او
 من در دعای خویش که از عمر برخوردارم

گفتمی کمال هیچ مگوی این^۷ دهن ببوس
 من طوطیم سخن کنم آنگه شکر خورم

(۱) د، س، ل، ن - این غزل را ندارد (۲) ل - چون (۳) ب - و زد (۴) ل -
 تیرت ؛ تاش - تیوش (۵) ب - بیت پس از بیت ۳ جای دارد
 (۶) تاش - عمریست (۷) ب - سخن بگوی کمال آن

گر دل طلبی از من جان هم بتو دربانم
 ورا دیده خون افشان آن نیز روان سازم^۲
 در پای تو غلطیدن کاریست پسندیده
 کاری که چنین باشد هر دم ز سر آغازم^۳
 گفتم که چه رسمت^۴ این بروی تو برقع گفت
 رسمیت بدو^۵ خواهیم کاین رسم براندازم
 گر شمع رسد در تو بگدازمش از غیرت
 باری چو همی سوزم میگذار^۶ که بگدازم
 از ضعف چنان گشتم کاین قصه اگر گویم
 همچون پشه در گوشت هم نشنوی آوازم
 زلف تو بجان و سر بستست گرو بسامن
 تا تو ببری این بازی من کجتر از تو^۷ بازم

گر چشم کمال از تو برجان و جهان افتد
 با مردم دون همت من بعد نیسردانم

(۱) ل - گره د - وز ۲) لن - این غزل را ندارد (۳) س - بیت ۲ و
 ۴ را ندارد (۴) ب - کارست (۵) ب - تب - بنو (۶) ب - ده - تب -
 بگذار (۷) د - تاش - ازان

گر دهد دستم کز آن عارض نقابش برکنم
 بوسه^۲ دو از^۱ رخ چون آفتابش برکنم^۲
 تلخ گردد کام عیش من چو دندان طمع
 از لب شیرین چو حلوائ نباتش^۳ برکنم
 پیش چشم من^۴ مقابل جز خیال روی دوست
 هر که زد خیمه همه میخ و^۵ طنابش برکنم
 سرورا پیش قد او باغبان گر بر نکند^۶
 من روم با چشم گریان تا بآبش برکنم
 نرگس ارگوید مثال غمزه اش^۷ دیدم بخواب
 در نظرها چشم مست نیمخواستش برکنم
 تا حدیث اوست نقل مجلس پیرمغان
 دل کجا يك لحظه از نقل و شواشش برکنم
 گر شود مطرب خمش با او چو می نونند کمال
 بشکنم چشم نی و گوش ربایش^۹ برکنم

۱) تاش - زان (۲) مع لن - این غزل را ندارد (۳) ده تاش -
 نابش (۴) تاش - ما (۵) ب - (و) افتاده است (۶) ب، تب - بر
 کند (۷) ب، تاش - ات (۸) د - پر ز خوایش (۹) ب - وزبانش

گر کام خود از لبَت بگیریم^۱
 چون خضر بسالها نمیرم^۱
 زان دم که تو آمدی بخاطر
 فکر همه رفت از ضمیرم
 دادم زغم تو بردل ریش
 دردی که دوا نمی پذیرم^۲
 چون زلف تو گرد آیم از پای
 هم زلف تو باد دستگیرم
 ای باد بهار کز تو خوشبوست
 مجلس بروایح عبیرم^۳
 بگذر بخجند و گو بیاران
 از من که بشهر چین اسیرم
 زان برد کمال جود آن شوخ
 کو محتشمت و من فقیرم

(۱) ده، فاش، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) س - بیت را میافزاید؛
 چندانکه ز من تو در نفوی
 من نیز هم از تو در نفیم
 (۳) س - بیتهای ۲ و ۵ و ۶ را ندارد

گر گذاری که با^۱ تو در نگریم
 خاک پایت بچشمها بخریم^۲
 تا ببوسیم آستان ت را
 حلقه حلقه نشسته گرد دریم
 گر غرامت ستانی از انصاف
 سر و^۳ دیده نهاده در نظیریم^۴
 گفته^۵ يك شبم ببر سوی خویش
 ما از آن کوی جان چگونه بریم
 اختری چون تو گر بما گذرد
 به^۵ بلندی از آسمان گذریم
 کیش از تیر شد تهی دل پر^۶
 پر دلی بین که جمله را سپریم
 گر چه آتش زدی بجان کمال
 در محبت هنوز تیز^۷ تریم

(۱) ب، تب - دو (۲) ب، تاش، ل - بخوریم؛ لن - سپریم؛ د -
 این غزل را ندارد (۳) ب، تب - هر دو (۴) س - بیت ۳ و ۶ را
 ندارد (۵) ل - از (۶) ب، تب - دلبر (۷) س - گم

گر من از عشق آن دو رخ می‌برم
 ای گل روضه دامت گیسوم^۱
 کاش^۲ سازند از گلم مرغی
 تا کمان آبروشی زند تیسیم
 دیدم آن رخ بخواب خوش سحری
 بخت و روز نکوست تعبیرم
 پیش رو ار نشانیم چون زلف
 باید اول نهاد زنجیرم
 شد سبیدم چو شیر موی و هنوز
 بابت طفل چون می و شیرم
 حرص پیران فزون بود^۳ به بتان
 در گذر ای جوان که من بپریم
 پیش خط لب^۴ گشود و گفت کمال
 لطف تحریر^۵ بین و تقریر^۶

(۱) ده، سه، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش، تب - کاج (۳) تاش -
 تراست (۴) ب، تاش - لب خط (۵) ل، تاش - تقریر (۶) ل،
 تاش - تحریر

ما از تو سخنور جهانیم
 صاحب نظریسم و نکته دانیم^۱
 سوز^۲ دل ما چو^۳ خط برآری
 ما مردم نا نوشته خوانیم
 چون نقش دهان تو معماست
 ما نیز همه بفکر آنیم^۴
 آن آب بقاست^۵ یافتیمش
 چون یافتنش نمیتوانیم^۶
 دلهاست کشان و دلکش آن زلف
 اینها بکجا کشد ندانیم
 زان گونه^۷ سوارشی که ماراست
 اشکی ز پی تو میدوانیم
 گر بود کمال عاشق و رند
 والحالة هذه همانیسم

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش، تب - سوزی (۳) تاش -
 که (۴) ب، تب - ما نیز بفکر آن دهانیم (۵) تاش - بقا که
 (۶) د - این بیت را ندارد (۷) د - گانه

ما از شراب و شاهد صد بار توبه کردیم
 آن توبه‌ها شکستیم چون با تو باده^۱ خوردیم^۲
 ساقی بریز دردی بر درد ما کزان لب
 هم تشنگان دردی هم خستگان دردی هم
 مائیم و گشت کویت رقصان^۳ و باده نوشان
 زمین شیوه^۴ بر نگردیم تا بیخبر نگردیم
 تا چند بر تو خواندن طامات زهد و تقوی
 طومار زلف یگشا^۵ تا قصه در نوردیم
 هرکس جو باد از آن کو^۶ برخاستند و رفتند
 ما خاکیان بر آن در بنشسته همچو گردیم
 داریم سرخ روشی از اشکهای رنگین
 چون شمع اگرچه گریان با چهره‌های زردیم^۷
 هر فرد^۸ را کمالی باشد بقدر^۹ همت
 مارا کمال این بس کز هر دو کون فردیم

(۱) ب، تاش، ده تب - با تو جو باز (۲) س - با تو می بخوردیم
 (۳) د - مستان (۴) ب، تاش، تب - گونه (۵) ب، تاش - بنما
 (۶) ب - از آنجا (۷) س - این بیت را ندارد (۸) ب، تاش، تب -
 مرد (۹) تاش، تب - ز روی

ما از لب تو کام ندیدیم و گذشتیم
 تشنه بلب چشمه رسیدیم و گذشتیم^۱
 گفتیم دعای تو و از بخت مخالف^۲
 از لفظ تو دشنام شنیدیم و گذشتیم
 با داغ فراق تو که جانسوز عذابست^۳
 از زندگی امید بریدیم و گذشتیم
 يك شب نکشیدیم ترا در برو هر روز
 صد جور و جفا از تو کشیدیم و گذشتیم
 در بیشه^۴ دنیا که چرا گاه دل ماست
 روزی دو چریدیم و چمیدیم و گذشتیم
 شهد لب تو شربت وصل دگران بود
 ما زهر فراق تو چشیدیم و گذشتیم
 مانند کمال از هوس آن گل رخسار
 صد جامه بیاد تو دریدیم و گذشتیم

(۱) ده ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) تب - همایون
 (۳) تب - عذابست

ما با غم تو خرم و آسوده خاطریم
 زان لب بکام ما شکری نی و شاکریم
 غایب نه^۱ ز چشم جهان بین ما چون نور^۱
 تو حاضری همیشه و ما با تو ناظریم
 نظارگی بحیرت^۲ از آن^۳ صورت و ما
 حیران جان نگاری کلك مـــــصویریم
 زان دم^۴ که نام جام بر آن لب نهاده اند
 آنرا که نیست معتقد باده منکریم
 گفتم بدیر با^۴ تو رسم یا بکعبه گفت
 مارا بهر مقام که جویند^۵ حاضریم
 چون دید کز تطاول آن زلف بیدرار^۶
 شوریده روزگار و پراکنده خاطریم

ببرید زلف و گفت با فوس باکمال
 گر دیر میرسیم بخدمت مقصریم

(۱) د، س - بین جو نور چشم (۲) ب - بحسرت (۳) د، ل، س، تب -
 آن (۴) د، س - در (۵) ل - جوئید (۶) ل - تابدار

ما به^۱ سودای تو دامن ز جهان در چیدیم
 محنت عشق تو بر راحت جان^۲ بگزیدیم
 پیش از آن دم که نبود از دل و جان آثاری^۳
 در میان دل و جان مهر تو میورزیدیم
 تا بفایت دل ما مایل خوبان میبود
 در بروی همه بستیم جو رویت دیدیم
 خلق در عشق تو بوجه نصیحت ما^۴ را
 هر چه گفتند شنیدیم و لسی نشنیدیم
 خبر مستی ما رفت در^۵ اطراف جهان
 تا ز میخانه^۶ عشقت قلعی نوشیدیم
 عار آید دگر از خلعت شاهی ما را
 دلخ سودای تو زانروز که میپوشیدیم
 راه پیمود بسی در طلب دوست کمال
 دوست درخانه و ما گرد جهان گردیدیم^۷

(۱) ب - ز (۲) ب، تاش - خود (۳) د - از نام و نشان آثاری
 (۴) د - با ما (۵) ل، ب، تاش، تب - به (۶) س - خمخانه
 (۷) تاش - امین بیت را ندارد

ما جو قطع نظر از روی نکو نتوانیم
 دل به بیهوده^۱ بدگوی چرا رنجانیم^۱
 محرمی کو که بصاحب غرض از ما گوید
 که دگر در حق ما هرچه تو گوئی^۲ آئیم
 زاهد^۳ آن به که گذارد بسر خود ما را
 زانکه ما مصلحت خود به ازو میدانیم
 بیش از آن نیست که او^۴ دامن آلوده ز خلق
 باز میبوشد و ما باز نمیبوشانیم
 ای دل آن به که نگویی مرض خود بطیب
 که ویت^۵ صبر بفرماید و ما نتوانیم^۶
 تا نیابد کس ازین عارض ما وجه وقوف
 رنگ رخساره بخون مژه میثویسانیم^۷
 ما نه آئیم که گر خاک شود قالب ما
 گرد سودای تو از دامن جان افشانیم

خلق گویند که رندست و نظر باز کمال
 هرچه گویند^۸ بروی تو که صد چندانیم^۹

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - هر چه نگویی؛ تب -
 هرچه بگویی (۳) س - ناصح (۴) تاش - آن (۵) ب - کاولت
 (۶) تاش - بیت ۵ و ۸ را ندارد؛ س - بیت ۵ و ۷ را ندارد؛
 د - این بیت را ندارد (۷) ب، د - این بیت را ندارد (۸) ب،
 تاش - گفتند (۹) در تمام نسخ از بیت ۳ تا آخر این غزل در
 نمره ۷۳۰ تکرار شده است

ما خانه دل جای تمنای تو کردیم
 در خانه چراغ از رخ زیبای تو کردیم
 شوریده سری جمله گرفتیم بگردن
 وانگه جو سر زلف تو سودای تو کردیم
 دیدیم دل و عقل ز خود دور بصد گام
 آن روز که از دور تماشای تو کردیم
 از پستی و بالا همه کس نعره برآورد
 هر جا که حدیث قد و ^۲ بالای تو کردیم
 هر لحظه بما گرمتری از ستم و جور
 تا در دل آتشزده ماوای تو کردیم ^۳
 بر سینه ما چند نهد داغ فراق ^۴
 آخر نه باین سینه تمنای تو کردیم

چون رفت کمال از نظرت ^۵ طلعت دلدار
 قطع نظر از دیده بینای تو کردیم

(۱) س - خرد (۲) د، س - از قد و (۳) س - این بیت را ندارد
 (۴) ده تاش، س، تب - نهد فرقت تو داغ و لن - بر سینه ما
 فرقت تو چند نهد داغ (۵) س - از نظر آن طلعت و دیدار

ما در حریم مجلس عشاق محرمیم
 با درد یار صاحب^۱ و با ناله^۲ همدیم
 تا نوبت غلامی آن در بما رسید^۳
 هرجا که میرویم غزیز و مکرمیم
 عاقل خبر نیافت که مارا طریقه^۴ چیست
 دیوانه پی^۵ نبرد که ما در چه عالمیم
 در دور غصهای تو کان مستدام باد
 فارغ ز شادمانی و آسوده از غمیم
 از خون جو غنچه گرچه دل^۶ ما لبابست
 پیش لب و دهان تو خندان و خرمیم
 در دسر طبیب گرانست^۷ بـ رـ سـ رـ ی
 مارا که خسته خاطر از آسیب مرهمیم^۸

گر حال درد ما نکنی باور از کمال
 از غم سوال کن که شب و روز باهمیم

(۱) د، ل، س - صحبت (۲) ب - ناز (۳) ب، تاش، تب - هر چند
 خوار و زار و نزاریم در غمت (۴) ب، تاش - طریق (۵) ب - ره
 (۶) س - چون غنچه گرچه خون دل (۷) د، ل - کدامست (۸) س -
 این بیت را ندارد

ما درین شهر بدام صنمی در بندیدیم^۲
 که بدشنام^۱ ازو شاد و بغم خرسندیدیم^۲
 درغم فوقت او ناله کنان بادل ریش
 گه گهی زار بگرییم و گهی میخندیدیم^۳
 همچو پرگار ز یاریم جدا سرگردان
 تا درین دایره کی باز بهم پیوندیدیم
 از دل سوخته^۴ ما^۴ چه خبر دارد شمع
 بیش ازین نیست که درگریه بهم مانندیم^۵
 يك ره از باد صبا^۶ برس که ما^۷ دلندگان
 جمع در حلقه^۸ آن زلف پریشان چندیدیم
 شرح آن زلف پراکنده درازیت میسرس
 بهتر آنست کران قصه^۸ زبان در بندیدیم
 گرچه رندیم و نظر باز مکن عیب کمسال
 این هنر بس که نه صوفی و نه دانشمندیم

(۱) ب، تاش، تب - بدشنامی (۲) ده، س، لن - این غزل را ندارد
 (۳) ل، تاش - این بیت را ندارد (۴) ل - من (۵) ب - بیت پس
 از بیت ۲ جای دارد (۶) ب، تاش، تب - سحر (۷) ب - بسا
 (۸) ب - غصه

مارا سر آنت که در پای تو افتیم
 چون زلف تو بر^۱ خاک^۲ قدمهای تو افتیم
 بار^۳ تو بر آن خاک ره ای^۴ سایه گرانست
 برخیز که^۵ تا ما همه برجای تو افتیم
 چون سایه که در پای صنوبرفتد از مهر
 خواهیم که پیش قد و بالای تو افتیم
 در آینه بنمای بسها روی دلارای
 چون چشم تو تا مست تماشای تو افتیم
 یارب چه خوشست آنکه بخون ریختن ما
 فرمان دهی و ما^۶ بتقاضای تو افتیم^۷
 صد گونه جو گل روی دهد معنی نازک
 مارا جو^۸ بفکر رخ زیبای تو افتیم

آزاد شود جان کمال از همه اندوه
 آن لحظه که با شادی غمهای تو افتیم

(۱) ب، تاش - در (۲) س - در زیر (۳) ب - بدر (۴) ب - از (۵) ب،
 ده تاش، س، تب - تو (۶) ب - اما (۷) س - این بیت را ندارد
 (۸) س - که

ما رند و قلندر صفت و عاشق و مستیم
 معذور توان داشت اگر توبه شکستیم^۱
 با هیچ کسی کار نداریم درین ملک
 ما را بگذارید درین حال که هستیم
 آن عاقل دنیا طلب ارجاه پرستد
 شک نیست که ما عاشق و دیوانه و مستیم^۲
 گر نوشی کند جرعه از جام محبت
 آنگاه بداند که چرا بیخود و مستیم
 تا پی نبرد کس بسر ما ز در خلق
 برخاسته در کنج خسرابات نشستیم
 گویند که دیوانه این دور کمالت
 شکرانه که از جمله تکلیف برستیم

از کثرت صحبت جو در دل نگشاید
 برخود درآمد شدن غیر بیستیم

(۱) ده، ل، لن، تاش، س، تب - این غزل را ندارد (۲) تصحیح
 قیاسی - دیوانه پرستیم

ما ز سگان درت بیشتر و کمترییم
 عمر گذشت و هنوز معتکف این دریم
 زنده ز سوز دلیم^۱ در شب^۲ هجران چو شمع
 بین که جان زندگی بیتو بسر میبرییم
 گر تو بخواهی بچشم در نظر آریم جان
 و تو بگوئی روان از سر آن^۳ بگذرییم^۴
 بار ره ما سرست منزلش آن خاک پای^۵
 چونکه بمنزل رسیم بار فرود آوریم
 دیده جو دید آفتاب ذره نیارد بچشم
 ما^۶ که ترا دیده ایم بیش بخود ننگرییم
 گرچه درخت مراد هست بغایت بلند
 بر تو جو یابیم دست هر یک از آن برخورداریم

در مرض عشق ما گفت که^۷ جونی کمال
 از قبل درد تو^۸ شکر که هم خوشترییم

(۱) تاش، س - دلیم (۲) ب - جو سوزی دلیم در تب (۳) ل - از سر و
 جان؛ تاش - این (۴) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد (۵) ب - منزل
 این راه راه؛ د - آن خاک ماست؛ تاش - این خاک راه؛ س -
 منزل ما کوی یار (۶) س - تا (۷) د - گفته (۸) ل - درد سر

ما لبث را نمک خوان ملاحظ خوانیم
 خال مشکین ترا دانه دلها دانیم^۱
 بدهانت که به از قند مکرر باشد
 هر حدیثی که از آن لب بزبان^۲ میرانیم
 زاهد آن به که گذارد بسر خود مارا
 زانکه ما مصلحت خود به ازو میدانیم^۳
 بیش از آن نیست که او دامن آلوده ز خلق
 باز میپوشد و ما باز نمیپوشانیم
 ای دل آن به که نگوئی مرض خود بطیب
 که دلت صبر بفرماید و ما نتوانیم
 تا نیابد کس ازین عارض ما وجه و قسوف
 رنگ رخساره بخون مژه میشود
 ما نه آنیم که گر خاک شود قالب ما
 گرد سودای تو از دامن جان افشانیم
 خلق گویند که رندست و نظر باز کمال
 هرچه گفتند بروی تو که صد چندانیم

۱) د، س، لن - این غزل را ندارد (۲) ل، تاش - بدهان (۳) از
 بیت ۴ به بعد در غزل نمره ۷۲۳ آمده است

مرا گویند یاران کیست یار تو چرا گویم^۱
 ز مهرویان کدامست اختیار تو چرا گویم^۱
 نشسته بر سر راه طلبکاری جو مشتاقان
 برای کیست چندین انتظار تو چرا گویم
 نماند از خوردن غمهای تو نام و نشانی هم
 نگوئی چیست نام غمگسار تو چرا گویم
 رفیب ار گویدم کای بیخبر از کار و بار خود
 بمن باری بگو تا چیست^۲ کار تو چرا گویم
 کم باشد مجال نطق پیش تو بروز و شب
 سخن جز از سر زلف و عذار تو چرا گویم^۳
 اگر باز از قوار دوستی آن زلف بر گردد
 چرا و چون بزلف بیقوار تو چرا گویم
 اگر خون کمال آن غمزه ریزد از سر مستی
 من این رنجش بچشم پرخمار تو چرا گویم

(۱) ده ل، لن، تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - کیست؛ تب -
 باکیست (۳) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد

مریض عشقم و درد تو دادم
 ز دردت تا ابد سر بوندم^۱
 خطا گفتم چه درد استغو الله
 من این خود عین درمان میباشم
 غمت گوید بر آر از سینه آهی
 بجان اینک مرادش می بر آم
 رقیب ار بیگناهم از درت راند
 نه اینم من گر او آن در گذارم
 بجم آنکه روزی گفتمش ماه
 هنوز از روی خویش شرمسارم

بدو گفتم کمال از غم خرابست
 بگفتا گر بمیرد غم ندادم

(۱) ب، تاش، س، ل، ل، ن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه
 چاپ تبریز بماخذ (م - ن)]

من ازین خرقه آلوده که در بردارم
 عار باشد اگر از خویش نباشد عارم^۱
 گفتم آیم بسوی دیر و به بندم زنار
 باز دیدم که از آن هم نگشاید کارم
 کرم پیرمغان بین که دوصد باز بچشم
 کفر پنهان مرا دید و نکرد اظهارم
 دلم از صحبت اصحاب طریقت بگرفت
 رهبری کو که رساند بدر خمام

عندلیب گل رویت نه کمال امروزست
 سالها شد که درین کوی بدین گفتم

(۱) ب، ده، تاش، ل، لن، تب - این غزل را ندارد

من ز بویش^۱ بیخود^۲ و دیوانه‌ام
 گه بمسجد گاه در میخانه‌ام^۳
 فتنه آن غمزه^۴ عاشق کشم
 کشته آن نرگس مستانه‌ام
 تا بآن جان و جهانم آشنا
 هم ز جان هم از^۴ جهان بیگانه‌ام
 گفته‌ای دیوانه اویم مگوی^۵
 هرگز این گویم مگر دیوانه‌ام^۶
 تا بر آن^۷ در یافتم جای قوار
 کس نمییابد دگر در خانه‌ام
 تا غمت بنیاد ویرانی نهاد
 یافت آبادی دل ویرانه‌ام
 سر مکش از سوز ما^۸ گفتی کمال
 شمع را گو اینکه^۹ من دیوانه‌ام

(۱) ب، تاش، تب - ببویش؛ د - ز بویت (۲) ب، تاش، تب -
 عاشق (۳) س، لن - این غزل را ندارد (۴) ب، تاش، تب - از همه
 خلق جهان (۵) ب، تاش - بگوی (۶) د - این بیت را ندارد
 (۷) ب، تاش، تب - بدان (۸) ب، تاش - چون (۹) ب، تاش -
 گیران که

من برین^۱ در بندهام تا زندهام
 تا^۲ چنینم بنده^۳ پایندهام
 گفته^۴ ریزم همین دم خون تو
 بی^۵ همین ار زندهام^۶ ارزندهام
 مردم از گریه بانده^۷ نسوی^۸
 مردهام^۹ گوی و بکش از خندهام
 طالع فرخندهام دیدار تست
 آفرین بر طالع فرخندهام
 روز روشن بیرخت منما^{۱۰} مرا
 زانکه من در شب قوی پرسندهام^{۱۱}
 چشم من چون برکند^{۱۲} حاسد ز رشک^{۱۳}
 چون من اول چشم او برکندهام
 بنده^{۱۴} ما نیست میگوئی کمال
 نیست حجت هرچه گوئی^{۱۵} بندهام

(۱) تب - بدین (۲) د - گره؛ س - من (۳) ب، تاش - نه؛ س -
 با (۴) ب - ارزنده (۵) س - توشی (۶) تاش، س - مردهام (۷) د،
 س - این بیت را ندارد (۸) ب - چون ترکند حاسد ز اشک؛ تاش -
 چون در کند حاسد ز اشک (۹) س - نیستم هرچه تو گوئی

من ترا مانده^۱ بهر یار کجا یار شوم
 و^۲ بود نیز وفا دار چرا^۳ یار شوم
 تو میندار مرا در سبکی^۴ شیوه^۵ خویش
 که بهر خس جو تو از باد هوا یار شوم^۵
 گر کند هر سر موی تو جدا بار دگر
 من بهریک سر موی تو جدا یار شوم
 غمزه^۶ شوخ تو در دعوی خونم که رواست
 گر گواهی بدهد من بگوا^۶ یار شوم
 جان شیرین جو از آن لب نبیرید^۷ ای مگسبان
 چه شود گر من مسکین بشما یار شوم
 بهریا سجده برم ابروی شوخی اولی^۸
 که^۹ بحراب^{۱۰} نشینان دغا یار شوم
 گفتمش چیست^{۱۱} که هرگز نشوی یار کمال
 گفت من پادشهم کی بگدا یار شوم

(۱) ب - بنده (۲) ل - گر (۳) ب، تاش، ل، تب - کجا (۴) ب، تب -
 شکن (۵) تاش، س - این بیت را ندارد (۶) س - بدعا؛ ب، تب -
 بولا (۷) تاش - از آن سو ببیرید (۸) تب - اورا (۹) تب - گر
 (۱۰) د - که باین گوشه (۱۱) س - گفتم از چیست

من ترك زهد كرده و رندی گزیده‌ام
 خاشاك راه داده و گوهر خریده‌ام^۱
 تا كرده‌ام ز منزل^۲ هستی سفر گزین
 نارفته نیم گام بمقصد رسیده‌ام
 نقش جمال^۳ دوست که خورشید عکس اوست
 هر صبحدم درآینه^۴ جام دیده‌ام
 امشب بیاد لعل لب او علی الدوام
 تا روز باده خورده‌ام و نقل چیده‌ام
 می نوش و تکیه بر کرم عام کن که من
 دوش این سخن زهاتف غیبی شنیده‌ام
 گر زانکه^۵ یار^۶ چاشنی وصل میدهد
 باری بمن که شربت هجران چشیده‌ام
 از بیم زاهدان که نگیرند^۶ بر کمال
 پوشیده خرقه بر می و دم در کشیده‌ام^۷

(۱) د، س، ل - این غزل را ندارد (۲) ل - مرکز (۳) ب - خیال
 (۴) ل - از آنکه (۵) ب، تاش، تب - دوست (۶) تاش - بگیرند
 (۷) تاش، تب، ب - نوشیده‌ام شراب و بکنجی خزیده‌ام

من دل خسته بدرد تو دوا یافته‌ام
 رنجها دیده‌ام^۱ امروز شفا یافته‌ام
 مرده با درد تو و زنده^۲ جاوید شده
 شده در^۳ عشق تو فانی و بقا یافته‌ام^۳
 کرده‌اند اهل نظر خاک دم^۴ سرمه^۵ چشم^۵
 من خاکی نظر لطف تو تا^۶ یافته‌ام
 رفته‌ام بر اثر^۷ باد بیویت همه عمر
 خاک کوی تو نه^۸ از باد هوا یافته‌ام
 دولت آن نیست که یابم دو جهان زیر نگین
 دولت آنست^۹ و سعادت که ترا یافته‌ام
 زاهدان برسر سجاده گرت یافته‌اند^{۱۰}
 من میخواره ترا در همه جا یافته‌ام

شکر ایزد که ازین در بدعاهای کمال
 هرچه دل خواسته بود آن همه را^{۱۱} یافته‌ام

(۱) تاش، س - دیده‌ام؛ ب - دیده‌ام و امر شفا (۲) ب، تاش - از
 (۳) س - بیت ۲ و ۳ را ندارد (۴) تب - درت (۵) ب - درت سرمه
 بچشم (۶) ب، تاش، تب - نظر از لطف شما؛ د - نظر لطف خدا
 (۷) ل - عقب (۸) ب، تاش، تب - پای تو که؛ د - بوی زلف تو
 که (۹) ب، د، تاش، س، تب - اینست (۱۰) ب، تاش، تب - سجاده
 ترا میطلبند (۱۱) تب - آنهمه وا

من ز مهرت هر سحر کز سوز دل دم میزنم
 آتش جان در ترو خشک دو عالم میزنم^۱
 ای بت سنگین دل آخر ست پیمانی مکن
 با من مسکین که لاف عشق محکم میزنم
 گر نمی بینم خیالت ساعتی در پیش خود^۲
 خان و مان دیده را از گریه برهم میزنم
 آه جانم^۳ میکند راز دلسم هر لحظه فاش
 من بدینگونه گناهی نیز هر دم میزنم
 تا در آن حضرت غبار ره نیاید هر زمان
 بر درت پیوسته آب از^۴ چشم زمزم میزنم

من بر آن خاک دراز شوق دهان او کمال
 آن سلیمانم که لاف از تخت و خاتم میزنم

(۱) ده تایش، سه، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تب - خسوف
 (۳) ب - آب چشم؛ تب - آه چشم (۴) تب - (از) افتاده است

من ز جانان بجان^۱ گریخته‌ام گریخته‌ام
 وز^۲ جفای جهان گریخته‌ام
 آفرین بر گریز پائی من
 کز غم این و آن گریخته‌ام
 خلق در خانه‌ام کجا یابند
 که من^۳ از خان و من گریخته‌ام^۴
 بر درش دیده‌ام رفیبان را
 چون گدا از سگان گریخته‌ام
 گفت^۵ از من گریخت^۶ نتوانی
 گفتش من^۷ از آن گریخته‌ام
 بنده هرگز گریخت ز آزادی
 از در او^۸ من آن گریخته‌ام
 گر تو ناگه گریختی ز کمال
 من از و هر زمان گریخته‌ام^۹

۱) تاش، س، تب - بجانان ز جان ۲) ب، فاش، لن - از ۳) ب،
 لن، تب - من که ۴) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد ۵) ده، س - گفتم
 ۶) ب، تاش - گریز ۷) ده، س - گفت من خود ۸) ب، تاش - بر
 در تو ۹) ل - از در تو ۹) د - این بیت را ندارد؛ ب - بیت پس
 از بیت ۵ جای دارد

من ز غمت ختم و بیاد تو شادم
 درد تو دارم که هیچ درد مبادم^۲
 تا ورق روی تو مطالبه کردم
 هرچه بخواندم همه برفت ز یادم
 قصه سوز درون خویش بمردم
 مردم و چون شمع در میان ننهادم
 تا نبرد بوئی از تو^۳ باد صبانیز
 از دل پر خون چو غنچه لب نگشادم
 روی تو دیدم شبی در آینه جام
 جام می از دست و من ز پای فکادم
 سعی نمودم بیای بوی تو عموری
 با همه جهد آن مراد دست ندادم

از تو کمال شکسته جز تو نخواهد
 زانکه مرید توأم من و تو مرادم

(۱) تب - به (۲) س، لن - این غزل را ندارد (۳) د، تاش، سب -
 از تو بوی

من طاق‌دوری ز رخ یار ندارم
 جز بردن^۱ بار غم او کار ندارم
 صد بار فزون چاکر درگاه خودم خواند
 با این همه در خدمت او بار ندارم
 آه از من دلخسته که می‌میرم^۳ و در دست
 تدبیر علاج دل بیمار ندارم
 با عشق بر آمیختم و ترک خرد^۴ گفتم
 یعنی که سر صحبت اغیار ندارم^۵
 خواهم که بروی تو کنم روز^۶ شبی را^۷
 اینست که آن^۸ دولت بیدار ندارم^۹
 گر مرتبه خدمت سگبان^{۱۰} تو یابم^{۱۱}
 فرمان سگانت برم و عار ندارم
 گویند کمال از سر کویس سفری کن
 پابسته‌ام و قوت^{۱۲} رفتار^{۱۳} ندارم

(۱) ب - بردل (۲) د - حضرت (۳) س - از درد دل خسته هم می
 میرم و (۴) ب - خوری (۵) د - این بیت را ندارد (۶) د - خواهم
 که کنم روز بروی تو (۷) تاش، س - کنم روشنی یی را (۸) لن -
 لیکن چه کنم (۹) د، تاش - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۱۰) د،
 س - دربان (۱۱) ب، تاش، تب - گر بار دهمی خدمت خویشم
 بفلامی (۱۲) لن - دل داده‌ام ممکن (۱۳) ب - گفتار

من و درد تو آنکه یاد مرهم
 نباشد این قدر دردی مرا هم
 حدیثم از کم و افزون جز این نیست^۱
 که افزون باد این درد و دوا کم
 بخون ریزم^۲ اجازت^۳ چیست گفتی
 اجازت این^۴ که بسم الله همین دم^۵
 نه بینم هرگز آن روزی^۶ که بیدوست
 به بینم سینه بیغم دیده بی نس^۷
 عجب غمخواره^۸ دلم که هرکس
 غم او میخورد من میخوم^۹ غم
 کمال از خون دل بنوشت فتوی^۹
 رساند آنکه بدان^{۱۰} دیرینه همدم
 که کمی یابد مرادی از تو یا نی
 جواب آمد^{۱۱} کی نی واللہ اعلم

(۱) ب، تاش، لن - همین است (۲) ل - ریزت (۳) ب، تاش، لن،
 تب - اشارت (۴) ب، تب - ده؛ تاش - آنکه (۵) س - این بیت
 را ندارد (۶) س - رویی (۷) تاش - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۸) س -
 غمخوارگی (۹) س - نامه (۱۰) س، د - بآن؛ تب - بران (۱۱) د،
 س - جواب این شد

من همچو گوردم در رهت زان رو طلبکار توأم
 مهر تو دایم ذره سان وز جان هوادار توأم^۱
 بشنو که با یوسف چه گفت آن پیروزن گریه کنان
 گر بودیم قادر نیم باری خریسدار توأم
 هر خشت کز خاکم زند دست اجل کردم بحل
 لیکن بشرطی کافکند در پیای دیوار توأم
 يك شب غمت در میزدی گفتم که آیا کیست آن
 گفتا دیم بگشا که من یار وفا دار توأم
 گر آیدم باز آن طبیب این نکته خواهم گفتنش
 حالم چه میبرسی چو میدانی که بیمار توأم
 سخت آید از تیغت مرا گو هر نفس برهم زند
 گر راحتی بر دل رسد از لطف آزار توأم
 گفتمی کمال از کار خود غافل مشو کاری بکن
 اینست کار من که شد سر دسر کار توأم

(۱) د، تاش، س، ل، لن، تب - این غزل را ندارد

مهی نشست^۱ خیال رخت بخانه^۲ چشم
 تو ماهی از تو ستانیم^۳ ماهیان^۴ چشم
 چها فتاد شنیدی ز گریه^۳ چشم مرا
 در است این سخنان گوش کن فسانه^۴ چشم
 گرت جو اشك نیفتد کنار عاشق خوش^۴
 جو نور چشم فرود آی در میان^۵ چشم^۵
 ز دود^۶ دل چه غم ار تیره شد سراج^۶ جان
 که روشن است ز روی تو تا بخانه^۶ چشم
 کسی بخاك چنان بیدریغ دانه نریخت
 که ما بکوی تو درهای دانه دانه^۷ چشم^۷
 شه بتانی و شاهان چنانکه کنج نهند
 نهد خیال لب لعل^۸ در خزان^۸ چشم

کمال و تیر چه حاجت ترا بصید^۹ کمال
 که میکشی^{۱۰} بنظرهای آهوان^۹ چشم

(۱) ب - نشسته (۲) ب - شناسیم (۳) ب - دگر ز (۴) تاش - کنار
 دانه^۴ خویش (۵) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۶) د، ل، تاش، تب -
 بدور؛ س - ز درد (۷) ب، تاش - بیت پس از بیت ۲ جای دارد
 (۸) ل، س - گنج (۹) ب - بقصد (۱۰) تاش - که بر کشی

نسام آن لب بـخط سبز بجاشی دیدم
 کاغذی یافتیم و قند درو^۱ بیچیدم
 آن خط از شوق کشیدم^۲ من گریان در چشم^۳
 حرف حرفش جو قلم گریه کنان بسوسیدم
 نامه را نیمه بخون سرخ شد و نیمی زرد
 نقش آن نام جو بر دیده و رو^۴ مالیدم
 نقطه آن دهن امکان که ببوسم بخیال
 که جو پرگار بگرد ت و بسی^۵ گودیدم
 راست ناکرده زبان خواست قلم نام تو برد
 بندش از بند جدا کردم و سر ببریدم^۶
 دل بگفتا گل از آن دفتر خوبی جزویست^۷
 آن جو جزوی ز سخن^۸ بود ز دل بشنیدم^۹

تا کسی بو نبرد از تو در^{۱۰} انفاس کمال
 جو گل اوراق جریده^{۱۱} ز صبا پوشیدم

(۱) د - دران (۲) س - نهادم، ب - گرفتم (۳) د، ل، تاش، س،
 تب - در پیش (۴) ب - رخ (۵) تاش - پرگار بسی گرد تو مسن
 (۶) تاش، س - ناتراشیدگی ای دیدم و زو ببریدم (۷) ب، تب -
 حرفیست؛ س - ورقیست (۸) ب، تب - حرفی مخنی (۹) ب، تاش،
 ل، تب - ازو نشنیدم؛ س - نشنیدم (۱۰) ب، تب - به (۱۱) تاش -
 جزو اوراق سفینه

نرود نقش خیال تو زمانی ز ضمیمم
 خود من ساده درون صورت غیری نپذیرم^۱
 مرده‌ام در هوس آنکه بود فرصت آنسم
 که نهی پای درین دیده و درپای تو میم
 حال خود با که بگویم که شکایت ز تو دادم
 یا خلاص از که بجویم که بدام تو اسیرم
 بقلم صورت اخلاص نوشتن چه ضرورت
 چون ضمیر تو بود واقف اسرار ضمیمم

گفته‌ام حال کمال ازغم من درچه نصابست
 چه توان گفت همان عاجز و مسکین و فقیرم

(۱) د، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد

نقد جان چیست که در دامن! جانان دیزم
 گر بخواد ز سر هر دو جهان برخیزم^۲
 بیگناه ارجمه تیغم بزنند یار عزیز
 ادب آنست که گردن نهم و نستهیزم
 رسم باشد که گویزند غلامان ز جفا
 من غلام تو چنانم که کشی نگریزم
 در رحمت بگشایند بروی من فردا
 گر بود سلسله زلف تو دستاویزم^۳
 میبرد از شکر ناب بشیرینی دست
 با؟ حدیث لب او نکته درد آمیزم
 گو گناهست چنین^۴ روی بدیدن جو کمال^۵
 من نه آنم که ازین گونه گنه پرهیزم
 من که خوارزم گرفتم بسخنهای غریب
 نبود میل عوای و هوس تبریزم^۷

(۱) س - صحبت ۲) ده - لن - این غزل را ندارد ۳) س - این بیت را
 ندارد ۴) س - از ۵) ل - چنان ۶) س، تب - تعلق بچنهمین روی
 کمال ۷) ل، قاش - این بیت را ندارد

نیست جز غم بیتو خود دیگرم
 گر دهی سوگند بالله میخورم
 من سگ کوی تو آنکه عار ازین
 گر از آن کمتر نیم زمین^۲ کمترم
 خاک پایت بر سر من منقی^۳ است
 باد این منت همیشه بر سرم
 بگذرد جان از من آن ساعت که تو
 گوئی ارجان^۴ بگذر و من نگذرم^۵
 غیرتم گوید^۶ زهی خون حلال
 وقت کشتن گر برویت بنگرم
 گریه در سر همی آرد مرا
 از تو گر در سر خود میبرم

جان بیمار اینجا^۷ سبک گفتی کمال
 بس گرانت آن سبک چون آدم^۸

(۱) س - ازین (۲) د، ل، س - زان (۳) ب، تاش، س، سب -
 منت (۴) ب - از خود (۵) ب - بیت پس از بیت ۵ جای دارد
 (۶) ب - آید (۷) ب، تاش، تب - آنجا (۸) تاش - میبرم

وصف دهن تنگ تو من هیچ نگویم^۲
 چون نیست ز لطفش خبرا یکسر مویم^۳
 آن به که نگویم بکس این راز نهانسی
 تا خلق ندانند که من عاشق اویم
 تا زلف جو جوگان توأم میبرد از راه
 زان رو من^۴ سرگشته ندانم که چه گویم
 جز برگل رویت نشود دیده من باز
 صد بار چو نوگس اگر از خاک برویم^۵
 با آنکه دل از دست برون شد بتمامی
 بیرون نند از دل هوس روی نگویم
 در دفتر عشاق نهایم^۶ بحسابی
 تا لوح وجود از رقم^۷ زهد نشویم
 گفتمی دل گم گشته^۸ کمال ارچه نجوئی
 چون یافتنی بر سرکوی تو چه جویم

۱) ب، تب - وصفش خبری؛ تاش - خبری (۲) ده لن - ایسن
 غزل را ندارد (۳) ل، تاش - آیا من (۴) تاش، س، ل - چون نوگس
 اگر از سر خاک تو برویم (۵) تب - بیایم (۶) تاش - ورق (۷) تاش
 گم کرده (۸) ب، ل - بجوئی

هر شبی تا بسحر دست دعا بگشایم
 که مگر يك شبی آن بند قبا بگشایم^۱
 همچو من عقد گشائی نبود در عالم
 گر گره زابروی آن ترك خطا بگشایم
 دوست^۲ درخانه فرود آمد و من در بستم
 بر رخ لحم در بسته چرا بگشایم
 مرغ دل باز هوای سر زلفش دارد
 گاه آن شد که منش بند زپا بگشایم
 همه آفای شود مشک فشان گر نفسی
 راز گیسوی تو با باد صبا بگشایم
 حالیا عزم سفر دارم و ره در پیش است
 بار بر بسته ندانم که کجا بگشایم
 چه گرهها که گشاده شود از کار کمال
 گر شبی حلقه آن زلف دوتا بگشایم

(۱) س، ب، ل، ن، د - این غزل را ندارد (۲) تاش - دوش

هر شبی خاک درت از گریه پر خون^۱ میکنم
 چهره^۲ شمی به آب دیده گلگون^۳ میکنم
 در برویم بستی و من بر امید فتح باب
 در کنار بحر دیده دمبدم خون^۴ میکنم
 آه گرم خانه^۵ دل تا^۵ نوزاند بسدم
 میزنم هر ساعتش^۶ از خانه بیرون میکنم
 در نگیرد گفت و گوی حاسدان در^۷ من که من
 همچو شمع از سر زنی سوز دل افزون میکنم^۸
 ای ملامتگر دلم در ناله صد جا شد گرو
 با چنین دل ترک سودای بتان چون میکنم^۹
 من بسد منزل ز خوارزم جدا و ز آب چشم
 همچنان نظاره مردم بجی خون میکنم

چون بفکر^{۱۰} ابرویت کج میشود طبع کمال
 بازش از نظاره روی^{۱۱} تو موزون میکنم

(۱) س - از دیده گلگون (۲) س - میگون (۳) ده - لن - این غزل را
 ندارد (۴) س - بیت ۲ و ۶ را ندارد (۵) ب - گر (۶) ب، تب -
 ساعتی (۷) ب، تاش، تب - با (۸) س - بیت را باین شکل
 میاورد:

نیست با یارم خلاقی غیر ازین مقدار بس
 گر بلا کم میکند من ناله افزون میکنم
 (۹) ب، ل، تاش، تب - این بیت را ندارد (۱۰) تب - ز مکر
 (۱۱) ل، س - شکل

هر که بناکامی دود از لب یار افتم^۱
 چون خسته بی مرهم مجروح و فگار افتم^۱
 مخمور و خراب آمد جان بی لب نوشینش
 چون می نبود لابد در رنج خمار افتم
 هر جا نظر اندانم بیتو بدوخت گل
 از گریه بیبا لایش چون ابر بهار افتم
 آن یار بمن صد ره نزدیک ترست از من
 گر دود بعد منزل از یار ر دیار افتم
 باشم^۲ همه شب بامه درگشت مگر^۳ ناگه
 با چارده ماه خود بیکشب بدوچار افتم
 صد موج زند اشکم از شوق کنار او
 گو موج بزنی دریا باشد بکنار افتم
 با زاهد اگر افتم ساکن شوم گریه
 چون پیش کمال آیم در ناله^۴ زار افتم

۱۹۳۱

(۱) ص ، لن - این غزل را ندارد (۲) تب - هستم (۳) ب - بود
 (۴) تب - در گریه

یار اشکم دید و شد بر من رحیم
 سائلانرا دوست می‌دارد کریم^۱
 بر بناگوش ز مشکینی^۲ دو زلف
 هر دو میافتند بر بالای سیم
 چشم مستت ترك يك لغتت ليك
 دل به تیغ غمزه میسازد دو نیم
 زان سر زلف و دهان دل خون شدست
 خون شود چون دال پیوندد به میم
 کس نند از چشم و زلفت^۳ مستفید
 کاین سواد نادرست است آن سقیم
 مشورت کردند با هم^۴ صبر و غم
 آن سفر کرد اختیار این شد مقیم

نیست همدم جز بدرد و غم کمال
 خوش بود صحبت بیاران قدیم

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - مشکینی (۳) د - از
 زلف و خالت (۴) ب، تاش، ل، تب - با دل

یار گفت از غیر ما بوشان نظر گفتم بچشم
 وانگهی دزدیده در ما مینگر گفتم بچشم
 گفت اگر پایبی نشان پای ما بر خاک راه
 برفشانز آنجا بدامنها گهر گفتم بچشم^۱
 گفت اگر براستانم آب خواهی زد ز اشک
 هم به مزگانن بروب آن خاک در گفتم بچشم
 گفت اگر سر در بیابان غم خواهی نهاد
 تشنگانرا موده از ما بیر گفتم بچشم
 گفت اگر گردد لبث خشک از دم سوزان آه
 باز میسازش جو شمع از گریه ترا^۲ گفتم بچشم
 گفت اگر گردی شبی از روی چون ماهم جدا
 تا^۳ حرگاهان ستاره میسر گفتم بچشم
 گفت اگر داری خیال در وصل ما^۴ کمال
 قهر^۵ این دریا به پیمای سر بسر گفتم بچشم

(۱) ب، تاش - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۲) س - بیت ۳ و
 ۴ را ندارد (۳) ل - میسازش بآب دیده تر (۴) ب - در (۵) س - خیال
 وصل ما در سر (۶) ب - وقف

بار من یسار دگر میطلبید دانستم
 عاشق زار دگر میطلبید دانستم^۱
 عارش آید دگر از یاری و غمخواری من^۲
 یار و غمخوار دگر میطلبید دانستم
 خون^۳ مزگان من از ناز^۴ نیارد در چشم
 چشم خونبار دگر میطلبید دانستم
 رخت برچید ز سودای من آن حسن فروش
 سربازار دگر میطلبید دانستم^۵
 من تهی دستم و آن دانه در بیش بهاست
 او^۶ خریدار دگر میطلبید دانستم
 دی بزد تیغ^۷ و نگذاشت که بوسم آن دست
 قتل من بار دگر میطلبید دانستم
 غمزه را گفت که کم جو دگر آزار کمال
 بر دل آزار دگر میطلبید دانستم

(۱) م، ل - این غزل را ندارد (۲) ناش - ما (۳) د - خون ز
 (۴) ب - اریار (۵) ب - بیت ۳ و ۴ را ندارد (۶) ب - از؛ د، ل،
 ناش، تب - در (۷) ب - به تیغ زدو

یار هر چند بناحق طلبید^۱ آزارم
 گر از تو^۲ بماندم آزار ز حق بیزارم
 اگر اندیشه از^۳ حرمت خونم نکند
 بحق و حرمت یاری که بآن هم یارم^۴
 با خیالش^۵ چو حکایت کنم از چشم پر آب
 گوش دارید که در میجگد از گفتارم
 دل از آن روی چو مه روی با پیمان آورد
 ورنه مہکرد ز زلفش هوس زنیارم
 بوسه^۶ بولب شیرین تو دایم دعوی^۷
 تو من خام طمع بین^۸ که چه دعوی دایم
 گفته^۹ در غم ما حال تو چونست کمال
 بجگر تشنه بدل خسته بتن^{۱۰} افگارم
 تا نوشتم^۹ صفت روی تو در دفتر خویشی
 بوی گل میشوند از ورق اشعارم^{۱۰}

۱) ب - طلبید (۲) س - آزار (۳) ب - که در (۴) س - بیت ۲ و
 ۴ را ندارد (۵) تاش - خیالت (۶) س - دعویست مرا؛ ب - دعوی
 دایم (۷) س - من دلسوخته بین (۸) تاش - بجگر خسته بلب تشنه
 بدل (۹) س - تا نویسم (۱۰) د - گفتارم؛ تاش - رخسارم

يك شب نسيم زلفت از حلقه^۱ شنودم
 مشکين نفس برآمد آن دم^۲ ز سينه دودم^۲
 بيمی ز جان فشانی هيچم نبود چون شمع
 آن شب چو آب دیده از سر گذشته بودم
 من در لطافت آن گوی ذقن چه گویم^۳
 تا دیدمش ربوده از خویش در ربودم^۳
 چندانک مهر و کینت^۴ بامن افزون و کم شد
 در صبر و بیقراری کم کردم و فرودم
 سالی مریز جرعه تا محتسب نه بیند
 داغ شراب گلگون بر خرقه^۵ کبودم
 از بانگ جنگ کام شد صد بریشم افزون
 تا سوی باده نوشان در^۶ پرده ره نمودم
 رفت آنکه ببتو دیگر چشم کمال خسبید
 آن خواب بود گوئی وقتی^۷ که میف نمودم

(۱) ل - از کان؛ تاش - از قصر (۲) ده س، ل - این غزل را
 ندارد (۳) ب - این بیت را ندارد (۴) ب - کین و مه - رت
 (۵) تاش - جامه (۶) تاش - از (۷) ب، تاش، تب - وقتی گوئی

آتش دوری دل ما بر نتابد بیش ازین
 داغ هجران جان تنها برنتابد بیش ازین^۱
 تن که چون موشی شد از غم چند^۲ بنمایم بدوست^۳
 رحمت مو چشم بیضا برنتابد بیش ازین
 بیش یار سرو بالا آفتاب و ماه را
 دعوی خوبی بیالا برنتابد بیش ازین
 همچو آب از لطف مینابد برسیمین یار^۴
 هیچ سروسیمتن^۵ را برنتابد بیش ازین
 گل سوی او خواست شد دامن کشان گفتش صبا
 دامن تر بردن آنجا برنتابد بیش ازین^۶
 ما تماشایش بمانی میکنیم آنهم ز دور
 نازکت آن رخ تماشا برنتابد بیش ازین
 عکس او در شیشه‌های اشک بین دیگر کمال
 کان پری نظاره ما برنتابد بیش ازین

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - تن که شد موشی ز غم تا
 چند (۳) ب - باو (۴) ب، تاش، تب - او (۵) سیمبر (۶) س - بیت
 ۵ و ۶ را ندارد

آمد درون دل غمت دیگر نمیآید برون
 سودای آن زلف سیه از سر نمیآید برون
 خوی بهشت و حور عین سودای آن و فکر این
 از دل برون آمد همه^۲ دلبر نمیآید برون
 تا رخ نبوشی کی شود از دیده اشک ما روان
 پنهان نگشته آفتاب اختر نمیآید برون
 نقاش چین هر صورتی کانگیت در بختانه‌ها
 هرگز ز شم روی او^۳ از در نمیآید برون
 تا دل نرفتم از همه نشت درو پیدا نشد
 آئینه را بسی میقلی جوهر نمیآید برون
 گفتی برون^۴ آئی از دم^۵ بنشین بخاک آستان
 شه هرچه گوید زان سخن چاکر نمیآید برون^۶
 تا تو نرانی^۷ کی روند از کوی تو دل‌های ما
 تا رانده حکمی پادشا لشکر نمیآید برون
 از غمزه چشم خونیت برریش دل زد نشتری
 خونها برون آمد ولی^۸ نشتر نمیآید برون

چشم کمال از تلخی هجر تو شد گوهر فشان
 بی تلخی از بحرهای گوهر نمیآید برون

(۱) د - از سر (۲) ل، تاش - ولی (۳) د - از شم نقش روی تو
 (۴) تاش - درون (۵) س - از دم (۶) د - این بیت را ندارد
 (۷) ب - ندانی (۸) د - همه

آمد لب تو باز بصد ناز^۱ در سخن
 شیرین حکایتیست که گوید شکر سخن
 حاجت بگفت نیست ترا چشم و غمزه هست
 گر میکنی بمردم صاحب نظر سخن
 دیوار گوش دارد و اغیار نهز چشم
 ما چون کنیم با تو ز بیرون^۲ در سخن
 با گیسویت شبی که بیایان برم حدیث^۳
 خواهم گرفت با سر زلفت ز سر سخن
 از ماجرای اشک منت هم شدی و قسوف
 که که اگر بگوش تو کردی گهر سخن^۴
 عاشق رخ تو دید و سخن بسته شد برو^۵
 چون شد تمام^۶ کشته نگوید دگر سخن
 وصف رخت کمال جو آورد در^۷ میان
 گفت از همه نکوتر و باریکتر^۸ سخن

۱) ب، تاش، س، د، تب - نکته ۲) تاش - ز نزدیک ۳) ب -
 سخن ۴) س - این بیت را ندارد ۵) ب، تب - برو بسته شد
 دو لب ۶) تاش - چون گشت نیم ۷) ب، د، تب - با ۸) ب -
 پاکیزه تر

ای بدل نزدیک و دور از دیده^۱ گریان من
 نیستی غایب^۱ زمانی از دل من جان من
 گر نمیخواهی^۲ بوملم شادمان باری بپیرس
 کان فلان چون میگذارد^۳ در غم هجران من
 درد اگر اینست کز هجرت من دلخسته راست
 نیست غیر از^۴ جا نسباری چاره^۵ و درمان من^۶
 دست عشقت خون من چندانکه ریزد بیگناه
 گر بگیرم دامن^۷ دست تو و دامان من
 دوش دلهای رقیبان سوخت بر من همچو شمع
 چون شدند آگه زسوز و گریه^۸ پنهان من
 بعد ازین شب بردت آهسته^۹ خواهم ناله کرد
 تا سگانت را نباشد رحمت از افغان من

گفته بی ما چگونه زیستی چندین کمال
 راست فرمودی بلی هست این گنه برجان من

(۱) د - خالی ؛ فاش ، ل ، لن - آگه (۲) ب ، تب - گر نمی‌داری
 (۳) ده ، تب - میگذارد (۴) ل ، لن - با (۵) ده ، لن - الا (۶) ب -
 سپردن چاره (۷) س - این بیت را ندارد (۸) د - گر بمهرم در
 غمت (۹) ب ، ل ، فاش - تا (۱۰) فاش - پیوسته

ای خوش آن باد که از کوی تو آید بر من
 منت خاکِ درت باز نهدا^۱ بر سر من
 نفوزد^۲ شیم از مه که فتد بر در و^۳ بام
 خانه روشن کن و چون شمع درآ از در من
 تیره جایشست دل سوخته بردیده^۴ نشین
 که بود دیده^۵ تر^۵ خانه^۵ روشنتر من
 شربت وصل بده از لب جانبخش^۶ مرا
 کز تب هجر^۶ تو بگذاخت تن لاغر من^۷
 باد بیزن که^۸ کسی بر من بیمار^۹ زند^{۱۰}
 از ضعیفی چو مگس باد بود پیکر من
 هیچکس^{۱۱} گرد من خسته نگردد جز اشک
 آه و فریاد ز برگشتگی^{۱۱} اختی من
 هرچه جز شرح غمت^{۱۲} در قلم آورد کمال
 آب چشم آمد و شست^{۱۳} از ورق دفتر من

-
- (۱) ب، تب - را بنهد (۲) تاش - بفروزد (۳) س - که فروزد در و
 (۴) س - پرده (۵) ب، تب - دیده ز تو؛ س - خانه تو (۶) تاش -
 که بهجران (۷) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۸) ب، تب - چو
 (۹) س - بیچاره (۱۰) ب - وزد (۱۱) تاش - هیچ (۱۲) ب، تب -
 غمش (۱۳) ب - شد

ای عادت قدیمت دل‌های ما شکستن
 بر خود درست کردی^۱ عهد و وفا شکستن
 ترسم که پای نازک آزرده سازی از^۲ دل
 این آبگینه تا کسی در زیر پا شکستن
 طوف دو رخ رها کن تا بشکنیم^۳ زلفت
 يك آرزو چه باشد در ماهها شکستن
 بادام و پسته غمزی^۴ کردند از آن لب و چنم
 چنم و دهان هر يك باید جدا شکستن
 سر برخط تو دارم همچون قلم چه موجب
 راندن بگفت مردم هر دم مرا شکستن
 صوفی شهر مارا بت شد عصای توبه
 در عشق فرض باشد بر وی عا شکستن

پیش کمال وصلت ملک^۵ دو عالم^۶ آرزو
 رسمیت^۷ مشتری را اول بهما شکستن

(۱) د - سنگین دلی گزیدی (۲) تاش - ای (۳) ب - بشکنم دو
 (۴) د، س، ب - کردند عمری (۵) ب، تب - يك دم (۶) تب - بعالم
 (۷) د - شرطت ؛ س، تب - رسم است

ای غمت آرام جان عاشقان
 از تو پر شادی جهان عاشقان
 خال مشکینت سواد الوجه ماست^۱
 این^۲ بود بر رخ نشان عاشقان
 بر زبانها ذکر نامت رفت حیف
 این بود ورد زبان عاشقان^۳
 خادما^۴ بر زاهد افشان موجه
 گر مگس رانی ز خوان عاشقان
 عاشقان از هر طرف در جوشند
 کیست آیا در میان عاشقان
 تا فزون از^۵ عاشقان باشم بسی
 عاشقم برعاشقان عاشقان
 گر بجانان زندگی یابی کمال
 زندگی یابی بجان عاشقان

۱) تاش- سوا دیده هاست ۲) ب، س، تب - آن ۳) س- بیت ۳ و
 ۴) را ندارد ۴) ب، تاش- عاشقا ۵) ب، تب - بر

ای غمت قوت جان سوختگان
 داغ عشقت نشان سوختگان^۱
 کرده عشقت هزار سینه کباب
 تا شده میزبان^۲ سوختگان
 در دل و جان ما زدی آتش
 سوختی خان و مان سوختگان
 پیش آتش کباب گریه کند
 بر دل خونچکان سوختگان
 آتش جان ما^۳ دلا نکشی
 نکتد خام نان سوختگان
 آگه از راز شمع پروانه است
 تو چه^۴ دانی زبان سوختگان

چشم بد را سبند سوز کمال
 گر بیفتی میان سوختگان

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، د، ل، ن، تب - میهمان (۳) تاش -
 من (۴) ل - تو نه

ای لب‌ت چون شکر و نقل دهان نیز چنان
 دل من عاشق نام تو زبان نیز چنان
 بود محیض است عذار تو جبین نیز چنین
 سر غیبیست دهان تو میان نیز چنان
 شد دوان سوی تو اشکم جو خرامان رفتی
 سرو کم رفت چنین آب روان نیز چنان
 گرچه گه ظاهر و گه چون دهن^۲ پنهانی
 آشکارا همه لطفی و نهان نیز چنان^۳
 زلف و ابرو اگر اینست ترا روز شکار
 نیست حاجت بکنند و بکمان نیز چنان
 گل ز شوق رخ تو جامه درانست پیباغ
 بلبل از مستی تو نعره زنان نیز چنان^۴
 گفته خون تو یک روز بریزم به یاقین^۵
 در دل خسته مرا بود گمان نیز چنان

یار میخواست که بیجم شود کشته کمال
 هرچه میخواست دل یار شد آن نیز چنان

(۱) ب، ن، ب - روان (۲) ب - گرچه گه چون دهن^۲ ظاهر و گه
 (۳) س - بیت ۴ و ۵ و ۷ را ندارد (۴) ب، د - این بیت را ندارد
 (۵) د، ل - بریزیم یاقین

Ответственный редактор

И. С. Брагинский

СОДЕРЖАНИЕ

Текст (продолжение) 019 — 496

Книга II, часть I содержит продолжение критического текста дивана персидско-таджикского поэта XIII в. Камāла Худжандī.

к 70403-001 Письмо
643002-75 "Межкнига"

Книга Худжандī
ИРЭАН

(в двух книгах)

Книга II, часть I

*Издается в серии "Межкнигом востоковедения"
Ученая книга СССР*

Редактор *М. М. Усманов*, художественный редактор *Э. Л. Эрмиш*

Технический редактор *Т. А. Сидирова*

Переводский редактор *О. М. Оганов*, корректор *О. А. Щагорина*

Сдано в набор 14/III 1974 г. Подписано к печати 20/IV 1975 г. Формат 60×90 1/16.

Бум. X T. Печ. л. 67,75. Уч.-изд. л. 31,9. Тираж 6000 экз. доп. Зак. 1931

Изд. X 1480. Цена двух книг (каждая в двух частях) 3 р. 20 к.

Главная редакция восточной литературы и лингвистики "Наука"

Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московские типографии X 9 "Союзполиграфпром"

Москва, Волоколамское ш., 40

Главная редакция восточной литературы
и лингвистики "Наука", 1975

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

КАМĀЛ ХУДЖАНДĪ

ДĪВĀН

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ
К. А. ШИДФАРА

II,1



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
МОСКВА 1976